

شیعه

در دادگاه وجدان و عقل

نوشته‌ی:
عبدالله حیدری

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

سخنی با عقلای شیعه	۵
پس از اینجا شروع می‌کنیم که شما شیعیان عزیز!	۱۲
شیعه و قرآن و اشکالات بی‌پاسخ!	۲۱
خلاصه	۳۳
بخش دوم: رسالت خاتم، حادثه‌ای که مسیر تاریخ را عوض کرد، اما شاهدان آن کجاست؟	۴۳
بخش سوم: امامت اثنا عشر، بن بست‌های تاریک و پرسش‌های بی‌پاسخ	۴۹
فلسفه خلقت انسان چیست؟!	۶۳
فلسفه نزول کتب آسمانی	۶۶
دین مشترک پیامبران	۶۸
اسلام مبهم است یا روشن؟	۷۰
پیامبر خدا ﷺ در چه محیطی مبعوث شدند؟	۷۴
رابطه دین با عبادت	۸۰
عبادت از دیدگاه قرآن	۸۱
حساسیت مشرکین با این اصل	۸۷
شفاعت در قرآن	۸۹
یک اشکال و پاسخ آن	۱۰۷
پرسشی درباره عصمت	۱۱۴
پرسشی درباره معصوم	۱۲۰

محبت علی حقیقت است یا ادعا؟..... ۱۲۶

سخنی با عقلای شیعه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على عبده ورسوله محمد وعلى آله وصحبه أجمعين والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين.

خداوند متعال با فضل و رحمت بیکران خودش تمام راه‌های هدایت را برای بندگانش آسان نموده و دلیل و برهان را روشن و آشکار کرده و اسباب پرهیزگاری را بیان نموده است، لذا پیامبر گرامی‌اش را با ارمغان هدایت و هدیه دین، دین حق برگزیده و فرستاده است تا این که این دین حق را بر تمام ادیان دیگر علی‌رغم ناپسندی مشرکان چیره و غالب و پیروز گرداند، لذا خداوند منان و مهربان به ما خبر داده که با نزول قرآن دینش را کامل و نعمتش را تمام کرده است، ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم».

و می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹].

«ای اهل کتاب، رسول ما به سوی شما آمده است که پس از [انقطاع وحی] و فترت رسولان برای شما [حقایق را] روشن می‌سازد تا نگوئید: مژده آور و بیم‌دهنده‌ای به سوی ما نیامد. آری مژده آور و بیم‌دهنده‌ای برایتان آمد. و خداوند بر هر کاری تواناست».

پس خداوند متعال خبر داد که با رسالت محمد مصطفی ﷺ حجت تمام شد بنابراین سعادت و رستگاری دنیا و آخرت به اطاعت و پیروی این رسول مکرم و معظم ﷺ مشروط و معلق گردیده است.

از آنجایی که رسالت محمدی (ص) رسالت خاتم و آخرین و کاملترین دین آسمانی الهی بود و پیروی از این دین بزرگ تنها شرط پیروزی هست، و هیچ راه دیگری برای پیروزی و سعادت و رستگاری وجود ندارد لذا مقتضای فضل و رحمت و احسان خداوند بر بندگانش چنین بود که حفاظت این دین عظیم را خودش تضمین کند، بنابراین در کلام مقدس و نورانی‌اش این ضمانت نامه را به ثبت رساند و فرمود:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحجر: ۹]. «این قرآن را ما نازل کرده‌ایم و ما خود آن را حافظیم».

پس این خود ضمانتی است از خداوند متعال که اسباب حفاظت این دین بزرگ را تضمین کرده است، یعنی خود ذات متعال این دین ماندگار را حفاظت می‌کند و با حفظ و نگهداری این رسالت خاتم، حجت را بر تمام انسان‌های روی زمین تا قیام قیامت قائم و برقرار می‌دارد، در امت‌های پیشین سنت الهی چنین بود که هرگاه چهره دین مسخ می‌شد خداوند پیامبر دیگری می‌فرستاد تا آن را تجدید کند، اما این دین که کاملترین و آخرین دین الهی است و پیامبر دیگری بعد از پیامبر ما (ص) نمی‌آید لذا خداوند متعال و با حکمت حفاظت این دین بزرگ و ماندگار را تا آخرین پهنای عرصه تاریخ جایگزین بعثت انبیاء (علیهم‌السلام) در امت‌های گذشته نموده است. و لذا خداوند متعال ضمانت کرده است که این دین را چیره و غالب گرداند: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾﴾ [الصف: ۹].

«اوست کسی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان چیره گرداند. و هر چند مشرکان ناخوش دارند».

کما این که خداوند متعال ضمانت کرده است که بندگان مؤمنش را در زمین تمکین و قدرت و سلطه بخشد ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که بی‌شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد، چنان که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن] دینشان را که برایشان پسندیده است برایشان استوار دارد و برایشان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند. [چرا که] مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، اینانند که فاسقند».

و کیست که از الله قادر توانا راستگوتر باشد، طبق این وعده خداوند کریم و منان به بندگان مؤمنش قدرت و خلافت بخشید، و آنان به توفیق الله متعال دین او را در سراسر جهان از شرق تا غرب نشر کردند و طی مدت کوتاهی توانستند حکومت اسلامی توانمندی تشکیل دهند (که بر دل‌ها حکومت کند) و بدین وسیله دین اسلام قدرت گرفت و منتشر شد، و حجت بر جهانیان قائم گردید. قطعاً این فضل و احسان بزرگ ویژگی بود که خداوند از میان امت‌های اهل کتاب به این امت عظیم عنایت فرمود، یهودیان قدرت یافتند اما کاملاً پایبند شریعت‌شان نبودند، بلکه با پیامبران‌شان عناد و مخالفت می‌کردند کار به جایی کشید به پیامبرشان موسی علیه السلام گفتند: ﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾﴾ [المائدة: ۲۴]. «گفتند: ای موسی، تا هنگامی که در آنجا هستید، هرگز ما به آنجا در نمی‌آییم، پس تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید، که ما همین جا می‌مانیم».

و بعد از موسی علیه السلام هم وضعیت‌شان را قرآن چنین تصویر کرده است: ﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾﴾ [المائدة: ۷۰]. «به راستی از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنان فرستادیم. هرگاه که فرستاده‌ای برایشان چیزی می‌آورد که دل‌هایشان خوش نداشت، گروهی را دروغگو انگاشتند و گروهی را می‌کشتند». و اما نصارا گرچه پایبند شریعت‌شان بودند اما قدرت نیافتند، بلکه یهود و پادشاهان روم در عصری که آنان می‌زیستند بر آن‌ها

چیره شدند، و آن‌ها را کشتند و آواره نمودند، سرانجام پراکنده شدند و دچار ضعف و ناتوانی گردیدند، و دین و کتاب‌شان از دست رفت، و یهود توانستند هر طوری که دوست دارند در دین مسیح علیه السلام دستبرد بزنند و آن را به تحریف بکشانند، بالاخره پس از سیصد سال که از تاریخ به آسمان برده شدن حضرت عیسی علیه السلام به وسیله الله متعال گذشت و مسیحیان قدرت و توان یافتند آنوقت دینی صحیح و معتبری در اختیار نداشتند که به آن رجوع کنند، بلکه پادشاهی که از راه دین به آنان نزدیک شد و دینی که او آن را نصرت و یاری کرد در واقع همان عقیده‌ای بود که با بت‌پرستی او هماهنگی داشت و با اعتقاد اکثر جامعه ناسازگار بود، بنابراین اختلافات‌شان در دین زیاد شد چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾﴾ [المائدة: ۱۴]. «و از کسانی که گفتند: ما نصاری هستیم، از آنان پیمان گرفتیم، آن گاه بخشی از آنچه را که به آن پند داده شدند، فراموش کردند. پس بین آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم و خداوند آنان را به آنچه می‌کردند، خبر خواهد داد». به تعبیر علماء وضعیت‌شان در عبادت گاه هایشان «مابین لاعن وملعون» همه پیروان و مدعیان پیروی از دین مسیح علیه السلام از دو حال خالی نبودند، یا لعنت‌کننده و یا مستحق لعنت. خداوند متعال به ما لطف و احسان نمود و این امت را از این دو حالت نجات داد، بلکه امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به صراط مستقیم خودش هدایت فرمود نه راه غضب‌شدگان و گمراهان و این امت را مورد احسان و انعام خودش قرار داد و هدایت و فرمانبرداری را نصیب‌شان فرمود و به آنان در روی زمین قدرت و تمکین و خلافت بخشید. خدایا تو را سپاس بی‌پایان بر همه نعمت‌هایت. پس این نعمت هدایت و تمکین همان معنی مقتضای رحمة للعالمین بودن این رسالت خاتم است که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]. «و ما نفرستادیم تو را مگر این که رحمت برای جهانیان (باشی)». پس اگر خداوند این امت را نیز بعد از پیامبر گرامی‌اش صلی الله علیه و آله و سلم مانند یهود قرار می‌داد که درباره

پیامبران‌شان اختلاف کنند و با آنان به مخالفت پردازند هدایت حاصل نمی‌شد، چگونه ممکن بود جامعه بشری از نعمت هدایت بر خوردار شود در حالیکه واسطه بین پیامبر و پیروانش امتی باشد که با یکدیگر اختلاف دارند و علیه یکدیگر بغض و کینه در سینه می‌پرورانند و با پیامبرشان مخالفت می‌کنند، و اگر خداوند حال این امت را مانند حال نصاری قرار می‌داد که «صحابه» و پیروانش که ایشان را دیده بودند و به حضرتش ایمان آورده بودند بعد از پیامبرشان قدرت و تمکین نمی‌یافتند و در زمین ضعیف و ناتوان سرگردان می‌بودند نه تنها دین حفاظت نمی‌شد بلکه مانند دین مسیح علیه السلام ضایع شده و دستخوش تحریف می‌گردید، و مردم همانگونه که پیروان دین مسیحیت گمراه شدند گمراه می‌گردیدند.

در هر دو صورت این دین برای جهانیان رحمت قرار نمی‌گرفت اما از آنجا که خداوند چنین اراده فرموده بود که آخرین و کاملترین دین آسمانی‌اش جهان را گلستان و معطر کند و با نور توحید و یکتاپرستی تمام تاریکی‌های شرک و خرافات را از بین ببرد لذا اسباب آن را فراهم نمود، و آخرین و عزیزترین پیامبرش با گرامی‌ترین کتاب آسمانی‌اش را برای بهترین و آخرین امت تاریخ فرستاد تا علا رغم ناپسندی مشرکین و بدخواهان بشریت جهان پر از نور و گل و چمن و عطر توحید و عدالت شود. پس خدایا تو را سپاس بی‌پایان که اینهمه نعمت عنایت فرمودی. نکته بسیار جالب و قابل تأمل در این دین عظیم اینست، از آنجایی که خداوند وعده داده بود دین خودش را حفاظت کند و دین دین بزرگ می‌بایست رحمت برای جهانیان می‌بود که هست لذا می‌بینیم که ذات دانا و با حکمت چنین مقدر فرمود که افتراق امت و اختلاف نظر آنان و پدید آمدن دیدگاه‌های مختلف در آن هیچگونه تأثیر منفی در هدف اصلی بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله نداشته است، و آن غالب شدن دین بر تمام ادیان دیگر است و این که صحبت به بهترین و کاملترین وجه بر مخلوقش قائم شده است.

دلیل ادعای ما این است که این اختلافات هنگامی پدید آمد که خداوند دینش را بر

تمام ادیان در سراسر جهان غالب کرده بود، کاخ‌های مجوسیت و یهودیت و نصرانیت فرو ریخته بود و بینیی مستکبران و مستبدان را به خاک مالیده بود، و بندگان مؤمنش را در جهان قدرت و تمکین بخشیده بود و در نتیجه دعوت و جهاد و مبارزه و جانفشانی‌های مؤمنان واقعی، دین حق الله در سراسر جهان چیره و غالب و پیروز و بلکه محبوب همه دل‌ها بود که جامعه بشری نسل در نسل آن را می‌گرفت و عمل می‌کرد و به نسل بعدی منتقل می‌نمود، و این دقیقاً تحقق وعده الهی بود که الحمدلله کاملاً محقق شد. به لطف و توفیق الهی تا زمانیکه خداوند ارکان دین را در جزیره العرب و کشورهای اطراف آن محکم ننمود هیچگونه بدعتی در دین پدید نیامد، در اواخر عصر خلافت راشده حدود سه دهه پس از وفات پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اولین بدعت یعنی بدعت خوارج ظهور کرد که در واقع اولین انشعاب و اختلاف در امت اسلامی به شمار می‌رفت. خوشبختانه هیچ بدعتی چه خوارج و چه غیر آن در اسلام پدید نیامد مگر این که از همان اولین روزهای تولدش غریب و نا آشنا بود و با قوات دلیل برهان و سلطه شمشیر حق در محاصره قرار داشت و با شکست مواجه می‌شد، لذا به لطف و توفیق الله متعال هرکس که خداوند برای او اراده هدایت کرده بود هیچ چیزی از حق و محتویات و اجزای دین حق بر او مشتبه نماند، این توفیق و پیروزی حق و اهل حق بر اولین نطفه‌های باطل و عقل‌ها و دل‌های مریض به این دلیل بود که اولاً قبل از این که بدعت و اختلاف و حتی بذر اختلاف کاشته شود دین حق به وسیله مؤمنان جان برکف قدرت و تمکین یافته بود. و دوم این که از تاریخ هر بدعت در دین مشخص است که تولد و ظهور آن کاملاً غریب و شاذ و بیگانه از جامعه و مخالف باورهای امت اسلامی بوده است. این نیز نعمت بزرگ دیگری بر این امت است که باید خداوند حکیم و منان را بر آن شکر و سپاس فراوان نمود.

پس این که عرض کردیم که خداوند متعال دین عظیم و سربلندش را حفاظت فرموده و به آن و پیروان مؤمن و جان بر کفش قدرت و تمکین بخشیده حقیقتی واضح و روشن

و آشکار است که هرکس با قلب بیدار و عقل سالم قرآن کریم را تلاوت کند قطعاً آن را همچون روز روشن ملاحظه خواهد کرد و بلکه لمس خواهد نمود. ما در اینجا خواستیم در آغاز این کتاب به همین مطلب اشاره کنیم، و شما خواننده گرامی ملاحظه خواهید کرد که موضوع مورد بحث ما بر همین محور می‌چرخد. انگیزه ورود ما به این مبحث این است که متأسفانه بسیاری از عوام شیعه و حتی از میان فرهنگیان و نخبگان شیعیان امامی اعتقاداتی را از علمای این مذهب فرا می‌گیرند که مفهوم و حقیقت آن را درک نمی‌کنند، و به عمق و عواقب آن پی نمی‌برند، و پیامدهای که در صورت پذیرفتن آن عقاید الزاماً به آنان تحمیل می‌شود را تشخیص نمی‌دهند، اما این واقعیت است، که آن‌ها نیز مانند سایر مسلمانان از آنجایی که فطرت سالم انسان بر توحید خالص نهاده شده طبعاً و فطرتاً به یک سری عقاید و باورها معتقدند که ثابت می‌کند از صمیم دل به این دین بزرگ پایبند و مخلص هستند تا جاییکه به تعبیر قرآن کریم اگر این انسان‌های پاک طینت و صاف دل که شاید هر اسمی هم بر روی آن‌ها نهاده شده باشد حتی اگر از اوج آسمان‌ها بر زمین بیفتند، و پرندگان لاشخوار جسد او را بربایند و طعمه خود کنند، حاضر نخواهد شد که از این فطرت پاک و طینت سالم خود دست بردارد، اما متأسفانه این بندگان صاف دل و مخلص پی نمی‌برند که اگر مذهب‌شان را به دقت مطالعه می‌کردند و به تفصیلات آن می‌اندیشیدند هرگز حاضر نمی‌شوند که بسیاری از این عقاید و باورهای موجود را به نام دین حق و اسلام ناب و عقیده درست فرقه ناجیه قبول کنند. به همین دلیل گاهی ملاحظه می‌کنید که وقتی بعضی از این انسان‌های روشن ضمیر و پاک طینت حضور دارند که بین فردی از اهل سنت و افرادی از شیعیان اثنا عشری بحث و گفتگو صورت می‌گیرد، یا مناظره‌ای انجام می‌شود اینگونه افراد غالباً از عقایدی که به نام عقیده شیعیان امامی اثنا عشری مطرح می‌شود، شگفت‌زده می‌شوند که این عقاید از کجا آمده؟! و ما که شیعه هستیم چرا از آن اطلاع نداریم؟! اما این واقعیت است، زیرا عقاید حقیقتی یک فرقه و آنچه که علمای آن می‌دانند و در کتاب‌هایشان درج شده چیزی است، و آنچه

که عموم پیروان آن فرقه به آن عقیده و از آن اطلاع و آگاهی دارند چیز دیگر، الزاما همه پیروان هر فرقه تمام اعتقادات آن را نمی‌دانند. و ما در این کتاب قطعا چیزی را به شیعیان امامی اثناعشری نسبت نخواهیم داد که آن‌ها آن را قبول نداشته یا به این عقیده و باور خود اذعان و اعتراف نکنند، بلکه ما در هیچ موضوعی سخن نخواهیم گفت مگر این که یقین کامل داشته باشیم که جزو اصول اعتقادی شیعیان امامی اثناعشری است. که شیعه اثناعشری جز با پذیرفتن و عقیده داشتن به آن نمی‌تواند شیعه اثناعشری باشد، بنابراین تصور ما این است که این نحوه برخورد در بحث و گفتگو کاملا منصفانه و عادلانه است. گویا ما به شما شیعه اثناعشری می‌گوییم شما از مذهب و عقیده خود صرف بزنید و آنگونه که عقیده خود را شناخته و تشخیص داده‌اید تعریف کنید، و ما براساس گفته‌ها و اعترافات که خود شما بر زبان می‌آورید با شما گفتگو می‌کنیم.

پس این کتاب در واقع سخنی با هر شیعه اثناعشری عاقل است، طبعاً هیچ انسان عاقلی نیست که حتی در مسائل پیشین پا افتاده دنیوی تضاد و تناقض را بپذیرد چه رسد به این که در اصول مذهبی و اعتقادی‌اش به تناقض‌گویی و بلکه فراتر از آن متهم شود. از آنجایی که هدف ما در این کتاب نزدیک کردن دیدگاه‌ها به یکدیگر و با آسان‌ترین روش ممکن است، لذا از نقل مطالب از کتاب‌ها اجتناب کردیم و تلاش نمودیم که اصل موضوع را با طرح مطالب عقلانی و آسان و البته بدور از پیچیدگی‌های فلسفی روشن نماییم.

امیدوارم که خداوند همه ما را به راه راست هدایت کند و همواره بر آن ثابت و استوار بدارد. آمین.

پس از اینجا شروع می‌کنیم که شما شیعیان عزیز!

معتقدید که علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امام جانشین شرعی پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ایشان از طرف آنحضرت و (طبعاً از طرف خداوند) با نص تعیین شده است، و معتقدید

که علت و انگیزه تعیین مذکور این بوده است که امت بعد از پیامبر ﷺ نیازمند امام معصومی بوده‌اند که شریعت از خطر انحراف و تحریف حفاظت کند، و به دلیل این که شناخت درست و دقیق احکام و مسائل شرعی جز با وجود امام معصوم امکان‌پذیر نبوده است. و علی ﷺ بعد از خود امام دیگری یعنی حسن بن علی را با نص تعیین نموده است، و به همین ترتیب هر کدام از امامان دوازده‌گانه امام بعد از خود را تعیین کرده است، تا این که امامت به امام غائب رسید که از هزار و دویست پیش تا کنون شیعیان اثناعشری منتظر ظهورش هستند.

پس این اعتقاد از نظر شما شیعیان اثناعشری اصلی دین و لب مذهب شماست و ویژگی که شما را از سایر فرقه‌ها متمایز می‌کند، و شما عقیده دارید که تمام امت باید دارای چنین عقیده می‌بود، و الزاما باید امت اسلامی بعد از رسول خدا ﷺ این امامان دوازده‌گانه را به عنوان پیشوا و رهبر برای خودشان انتخاب می‌کردند که نکردند. بلکه به عقیده شما بعد از وفات رسول الله ﷺ هنوز جسد مبارک آنحضرت ﷺ دفن نشده بود که امت پیمان شکنی کردند و با پیامبر عظیم شان ﷺ مخالفت نمود و با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت نمودند و به این عقیده و باور رسیدند که ایشان از همه شایسته‌تر به خلافت است، و این که ایشان از همه صحابه حتی از علی ابن ابی طالب ﷺ بهتر است، پس بدین ترتیب امت اسلامی خلافت و رهبری امت را که حق علی بود از ایشان غصب نمودند و چیزهایی را به خدا و رسولش ﷺ نسبت دادند که نه تنها دین نیست که بر خلاف اصل دین است.

تا جاییکه متأسفانه (به عقیده شما) از این کردار زشت و انکار حق و ارتکاب ظلم از میان تمام امت بویژه صحابه‌ای که بیست و سه سال در کنار رسول الله ﷺ به دعوت و جهاد مشغول بودند تا اسلام پیروز شد و مردم گروه گروه به دین الله داخل شدند، جز چند نفر اندک که تعدادشان از پنج نفر بیشتر نیست سالم نماندند!! اگر از شما پرسیده شود که طبق ادعای شما پس چرا علی ابن ابی طالب ﷺ از امت اسلامی نخواست که

حق مسلم او را که خداوند به او عنایت فرموده و او را بدان مکلف نموده بود به او باز گردانند، پاسخ شما این است که ایشان مظلوم بود و شدید در اختناق قرار داشت زیرا غاصبان و ستمگران طوری با هم دست یکی کرده بودند و علیه ایشان سازش نموده و عرصه را بر ایشان تنگ کرده بودند، که هیچگونه مجالی برای ایشان وجود نداشت.

آری شیعه عزیز! فکر می‌کنم تا اینجا مذهب و عقیده شما را درست تصویر کرده باشم و شما این مطالب را انکار نخواهید کرد و إلا نمی‌توانید شیعه امامی اثناعشری باشید. پس ما طی دقائق و ساعات آینده‌ای که در خدمت شما خواهیم بود تلاش خواهیم کرد ابعاد مختلف همین عقیده را با هم باز کنیم که احتمالا بخش‌های مهمی از آن بر شما پوشیده مانده است. بخش‌هایی که در صورت باز شدن و روشن شدن تمام ابعاد و زوایای پنهان آن شاید بسیاری از شما به این نتیجه برسند که مذهب امامی از پایه و اساس فرو می‌پاشد، زیرا برج آسمان خراش امامت بدون پایه و ریشه و بلکه بر پایه تخیلات بنا شده است. و مطمئن باشید که ما هیچ مطلبی را در این کتاب از مصادر علمی شما نقل نخواهیم کرد همین عقیده‌ای را که با اختصار ملاحظه فرمودید که به تصویر کشیده‌ایم و قطعاً هیچ شیعه امامی آن را انکار نمی‌کند و نمی‌تواند انکار کند برای ادامه بحث ما کافی است.

(۲)

شیعیان عزیز! خلاصه عقیده امامت که ما با اختصار آن را ذکر کردیم این بود که:

۱- علی ابن ابی طالب علیه السلام أبو الأئمة امام معصومی است که امامت و عصمت (و طبعاً خلافت) ایشان با نص تعیین و تأیید شده است.

۲- این تعیین امامت و عصمت یک ضرورت شرعی بوده است، زیرا بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فهم درست دین بدون امام معصوم ممکن نبوده است.

پس عقیده شما همین است، اما واقعیت چیز دیگری بوده است یعنی عملاً خلیفه و امامی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با تأیید و بیعت تمام امت زمام امور مسلمانان را بدست

گرفته اول ابوبکر صدیق سپس عمر فاروق، سپس عثمان ذی النورین و چهارم علی مرتضی رضی الله عنهم أجمعین بوده است، که تمام امت اسلامی این خلفای راشدین را به همین ترتیب با میل، رضایت خودشان و طبق حکم خداوند و سنت رسول الله ﷺ انتخاب کرده و به امامتشان راضی بوده‌اند. کما این که این امت بزرگ اسلامی و در رأس آن تربیت‌یافتگان مکتب رسول الله ﷺ از پیامبر گرامی‌شان ثنا و ستایش فراوان شنیده و نقل کرده‌اند، که طبق این روایات صحیح و تواتر و شهادت و گواهی پاکترین انسان‌های روی زمین پس از پیامبران علیهم‌السلام یعنی شاگردانی که بیست و سه سال در مکتب آن معلم بی‌همتای بشریت آموزش عملی دیده‌اند: ابوبکر صدیق از همه صحابه آنحضرت بدون استثناء افضل و بهتر است. و همچنین قرائن و اشاره‌هایی می‌رساند ایشان را بعد از خود امام و خلیفه تعیین کرده‌اند، و این که خداوند و پیامبر گرامی‌اش ﷺ و مؤمنان جز خلافت ابوبکر صدیق به چیز دیگری راضی نیستند.

پس وقتی تمام امت هم عصر با آن جریانات، یعنی نسل اول اهل سنت اینگونه عملی کردند و با پشتیبانی قرآن و سنت صحیح و اجماع تمام امت بر خلاف ادعای شما عمل کردند، و با رضایت و در حضور علی بن ابی طالب ایشان را امام معصوم و خلیفه واجب الطاعت انتخاب نکردند و ایشان همچنین چنین ادعایی نکرد، آیا می‌دانید که اگر ادعای شما را مبنی بر امام بودن و معصوم بودن علی بن ابی طالب از یکسو، و کردار عملی تمام امت را از سوی دیگر با هم بسنجیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟! قطعاً مشخص است و شما هم به همین نتیجه رسیده‌اید و آن را اعلان هم کرده‌اید!! و آن این که جز چند نفر انگشت شمار این امت اسلامی باهم به توافق رسیده و دستی جمعی علیه دین خدا سازش کرده‌اند!! آری شما می‌فرمایید: آن‌ها سازش کرده‌اند که بزرگترین شهادت دروغ بزرگترین بهتان تاریخ را همه با هم دسته‌جمعی بگویند، و بدین ترتیب اصلی دین بزرگ الهی را انکار نمایند!! آری! همه با هم بزرگترین حقوق نایب پیامبر را یعنی امامت تعیین شده از طرف خدا را غصب کنند!! همه باهم! همه شاگردان و تربیت شدگان دامان پیامبر

که بیست و سه سال با نظارت ذات خدا زیر تربیت بودند به یکباره همه چیز را زیر پا بگذارند و نه یکی دوتا و چند تا و صدتا بلکه همه با هم تصمیم بگیرند اصل دین را که امامت است انکار کنند، و دسته جمعی دین الله را به فساد بکشند و بشریت را از راه راست دور کنند.

به انحراف وادار نمایند!!

پس شما شیعیان عزیز می فرمایید: تمام امت جز چند نفر همه و همه توطئه کردند و سازش نمودند، توطئه برای چی؟ برای دروغ گفتن! برای شهادت زور و گواهی دروغ! بزرگترها این کار را کردند بقیه هم از آنها متابعت نمودند و به کردار زشت و سازش و خیانت آنها راضی شدند، پس همه اینها گواهان دروغگویی هستند که شهادت و گواهی شان هیچ ارزش ندارد چه تنهایی و چه دسته جمعی! پس نظر و عقیده شما شیعیان عزیز این است درست است؟!

(۳)

شما خواننده گرامی اگر چنین عقیده ای ندارید، بلکه معتقد هستید که بیعت امت با ابوبکر صدیق رضی الله عنه درست بوده پس شما امامی اثناعشری نیستید روی سخن ما با شما نیست.

ما با شیعیان عزیزی سخن می گوئیم که عقیده شان همین عقیده ای است که آن را کمی باز کردیم، پس شما عزیزان که دارای چنین عقیده ای هستید و ادعا می کنید که خلافت غصب شده با همین تفاصیلی که عرض کردیم اگر چنین است پس بدانید که:

اول: این شاهدان دروغگو که همه با هم دسته جمعی سازش کردند که اصل دین را انکار کنند بعد از این که مچ شان باز شد و شناسایی شدند دیگر در هیچ موردی نباید حرف اینها را گوش کرد کسانی که برای ساختن بزرگترین دروغ در تاریخ با هم توافق رسیدند! و آن حقایق روشن را زیر پا گذاشتند! دیگر انسان نباید گول آنها را بخورد و در هیچ موردی به آنها اعتماد کند، بویژه در مسائل دین و عقیده اصلا قابل اعتماد نیستند

حتی اگر بر امری اجماع و اتفاق کنند اجماعشان قابل قبول نیست.

دوم اینکه: این‌ها اگر از پیامبر ﷺ چیزی نقل کنند، یا حدیثی روایت کنند حرف و نقل و حدیث‌شان قابل قبول و اعتماد نیست، کسانی که هنوز جسد مبارک روی زمین است به ایشان دروغ می‌بافند بعدها چه خواهند کرد!

خواننده گرامی! شما و همه عقلای می‌دانید که آنچه انسان به آن عقیده دارد دین است، و دین رابطه بین بنده با خداست، پس این دین باید سند داشته باشد و سندش با درجه عالی و معتمد و مطمئن ثابت باشد تا بتوان به دین و محتویات آن اعتماد و اطمینان کرد. خوشبختانه درباره دین خداوند این امر محقق است زیرا خداوند متعال وعده داده است که دینش را حفاظت کند، پس اگر انسان از این راه مطمئن علم یقینی حاصل نمود این امکان را به او می‌دهد که به عقیده خودش پایبند باشد و به آن عمل کند، در این صورت اصلاً هم برایش مهم نیست که شاهدان و گواهان دروغگو با او هماهنگ باشند یا مخالف، چون هدفی که او داشته محقق شده است.

اما این که ایشان در مسائل دینی و عقیدتی به نقل و روایت افراد خائن و دروغگو اعتماد کند این اصلاً قابل قبول نیست نه شرعاً و نه عقلاً. چطور ممکن است که من شما را در عمده‌ترین مسائل دینی به دروغ و خیانت متهم کنم اما در عین حال در بخش دیگری از مسائل دین و عقیده به شما اعتماد کنم!! این مطلب را داشته باشید. شیعیان عزیز! امامیان خوب! اثناعشری‌های گرامی! حالی که شما چنین عقیده‌ای دارید و برای اثبات آن دلیل و برهان هم اقامه می‌کنید، یعنی مدعی هستید که نسل اول اهل سنت یعنی همان امتی که در هنگام وفات رسول گرامی ﷺ در هرکجای جامعه اسلامی حضور داشتند جز تعداد اندکی که کمتر از ده نفر بودند بقیه همه در توطئه و سازش و خیانت و دروغ پردازی و غضب خلافت و ظلم و ستم و غیره شریک بوده‌اند، پس مخالفان این عقیده از شما پرسش‌های دارند که برای آن باید پاسخ قانع‌کننده داشته باشید، پرسش از اصول دین است و نه از فروع و جزئیات فقهی.

پرسش اول: نبوت پیامبر گرامی حضرت محمد ﷺ را چگونه ثابت می‌کنید؟! پیامبر ﷺ شخصی از میان خود مردم است که از طرف خداوند به ایشان وحی نازل می‌شود و ایشان وحی نازل شده و مطالب و محتویات آن را به آگاهی مردم می‌رسانند. پس کسانی که در خدمت پیامبر ﷺ بوده و ایشان را زیارت کرده‌اند برای اثبات صداقت و نبوت ایشان دلائلی مشاهده می‌کنند، سپس این شاهدان عینی خبر نبوت و دلائل صدق نبوت ایشان را به کسانی که حضرت را زیارت نکرده‌اند می‌رسانند پس بدین ترتیب نبوت برای همه اعم از کسانی که پیامبران الله را دیده یا ندیده‌اند برای همه ثابت می‌شود.

حالا فرض کنید یهود و نصارا یا بت‌پرستان یا سایر کسانی که نبوت پیامبر گرامی مان حضرت محمد ﷺ را قبول ندارند از جنابعالی که مسلمان ناب و شیعه علی (که جانم فدایش باد) هستید می‌پرسد که شما نبوت محمد ﷺ را چگونه ثابت می‌کنید؟! آیا شما شیعیان عزیز با همین مذهب مثلاً جعفری اثناعشری و با همین عقیده نابی که دارید می‌توانید ثابت کنید که پیامبر ﷺ واقعا رسول و فرستاده خدا بوده است؟! چگونه ثابت می‌کنید؟!

دوم: این که با توجه به تصویری که شما از امامت ترسیم کرده‌اید و با داشتن چنین عقیده‌ای امامت علی بن ابی طالب ﷺ را چگونه ثابت می‌کنید، هر مسلمانی که به امامت علی بن ابی طالب با تعریف شما عقیده ندارد این پرسش را مطرح می‌کند و از شما دلیل و برهان قانع‌کننده می‌خواهد که درستی ادعا خود را ثابت کنید، شما چگونه می‌خواهید او را قانع کنید، یعنی چگونه دلیل و برهان قاطع اقامه کنید که مذهب و عقیده شما را با تعریف مشخص شما نقض نکند؟!

سوم: این که قرآن کریم معجزه همیشه جاوید الله و پیام زنده و پایدار خداوند به جهانیان است، نور آشکار و صراط مستقیم، دستور العمل و منشور زندگی امت اسلامی، کتابی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین و غالب و پیروز بر آنها است، کتابی که از دیدگاه تمام امت اسلامی مقدس‌ترین مقدسات است، اهانت به قرآن و پیامبر ﷺ مانند

هم است، و کسی که به قرآن ایمان نداشته باشد محال است که به پیامبر ﷺ ایمان بیاورد. شما شیعیان عزیز! بدون این که مذهب و عقیده خود را نقض کنید آیا می‌توانید قرآن کریم را ثابت کنید که کلام خداست؟! شیعیان عزیز! این پرسش‌های که مطرح کردیم خیلی پرسش‌های مهمی است به سادگی از کنار آن رد نشوید، و نگوئید این مسائل تخصصی است و به علما مربوط است علماء باید پاسخ بدهند ما درباره مسائل کوچک و فروع فقهی پرسیدیم، مسائل مطرح کردیم که پایه و اساس دین اسلام را تشکیل می‌دهد، اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که مسئله‌ای به اهمیت قرآن و پیامبر گرامی ﷺ چیزی نیست که انسان مسلمان آن را به دیگران موکول کند.

پس اجازه دهید این پرسش مهم و اساسی را خدمت شما شیعیان عزیز مطرح کنیم که، وقتی شما نمی‌توانید عقیده امامت را ثابت کنید چرا همه امت اسلامی را به دلیل این که به امامت عقیده ندارند گمراه می‌دانید؟! عقیده‌ای که برای ثابت کردن آن همه مسلمات دین یعنی قرآن کریم و پیامبر گرامی و صحابه اخیار را (نعوذ بالله) باید زیر پا بگذارید، این چه عقیده‌ای است و چه ارزشی دارد؟!

شیعیان عزیز! انتظار ما از شما این است که عقل سالم و فطرت پاک و وجدان انسانی که خداوند عنایت فرموده را کمی به فعالیت وادار کنید، این نعمت‌هایی که خداوند با لطف و کرم خودش به ما بخشیده تا این که با استفاده از آن خود را به درجات عالی انسانی و کمال بشری برسانیم باید از آن استفاده کرد، شما دقت کنید درباره آنچه عرض کردیم بیندیشید، آیا تا کنون این پرسش‌ها به ذهن شما خطور کرده است؟ آیا باور می‌کنید که عقیده امامت همه راه‌ها را به روی شما بسته است؟! به گونه‌ای که عقل و فکر و اندیشه و حواس شما در محاصره قرار داده است که با داشتن عقیده امامت قادر به اثبات قرآن کریم و پیامبر گرامی ﷺ و صدق و پاکی صحابه رسول الله ﷺ و امت اسلامی نیستید، و بر عکس همه این مقدسات به نظر شما ناقص و متهم جلوه می‌کند، چون کلید عقل و اندیشه شما در طلسمگاه امامت محبوس شده است، پس به خود باز

گردیم و برای نجات خود و عزیزانمان جدی بیندیشیم که فردا همه باید پیشگاه خداوند حاضر شویم و پاسخ بدهیم، نه از طریق وکیل و مرجع تقلید و با رشوه و پارتی‌بازی، خیر شخصا و مستقیما باید خودمان پاسخ بدهیم و هیچگونه رشوه و پارتی و کلکی هم کارگر نخواهد بود.

شیعه و قرآن و اشکالات بی پاسخ!

شیعیان عزیز! بیایید با هم به موضوع قرآن کریم باز گردیم. همچنانکه می دانید جز همین قرآن پیش رو که همه آن را می شناسیم و در اختیار داریم و کتاب همیشه جاوید خداوند است امت اسلامی قرآن دیگری در اختیار ندارد. اگر خدای نکرده این قرآن ناقص و تحریف شده ثابت شود معنی اش این است که وعده خداوند متعال مبنی بر حفظ قرآن کریم تحقق نیافته است. خداوند متعال در آیه (۹) سوره الحجر می فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «یقیناً ما خود این قرآن را نازل کرده ایم و خود نیز آن را حافظیم». و در آیه (۴۲) سوره فصلت می فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ «باطل از هیچ سمت و سو در آن راه نمی یابد از [سوی] فرزانه ستوده فروفرستاده شده است». پس وجود تحریف و نقص در قرآن کریم معنایش این است که حفاظت نشده است و از پیش رو یا پشت سر باطل به سراغ آن آمده است، بنابراین مدلول این آیات کریمه باطل می شود، و در نتیجه اعتماد به قرآن سلب می شود و امت اسلامی بدون قرآن و مشوره زندگی باقی می مانند. وقتی قرآن که مسند دین است بی اعتبار شود دیگر به هیچ چیز دین نمی توان اعتماد کرد، و طبعاً در تمام این جهان حجت خداوند بر کسی تمام نمی شود بلکه دین اسلام از دین یهود و نصارا هم بدتر می گردد.

شیعیان عزیز! من نمی گویم که خدای نکرده شما چنین عقیده ای دارید هیچ مسلمان نمی تواند این عقیده را داشته باشد برای یک مسلمان مرگ بهتر از چنین عقیده باطل است، طبعاً شما هم مانند سایر امت اسلامی باور و یقین کامل دارید که کتاب خدا از هرگونه تحریف و کمی و زیادی پاک است و هیچ باطلی به آن راه ندارد و قطعاً مانند سایر امت اسلامی معتقدید که هرکس عقیده داشته باشد که قرآن کریم دستخوش

تحریف و کمی و زیادی شده است بدترین کافر و مرتد روی زمین است. پس خلاصه کلام این است که قرآن کریم تا کنون به وسیله خداوند متعال محفوظ مانده و تا قیامت محفوظ خواهد ماند و هر عقیده‌ای که منجر به شک و تردید درباره قرآن شود یا اعتماد امت اسلامی را از قرآن سلب کند اعتماد باطلی است که با اصل دین ناسازگار است و منجر به بدنامی رسالت می‌شود.

(۲)

پس بر این اساس می‌گوییم: ای شیعیان عزیز! حتماً به خاطر دارید که چند صفحه جلوتر گفتیم با توجه عقیده امامت در مذهب شیعیان اثنا عشری: نسل اول اهل سنت از این امت اسلامی قابل اعتماد نیستند. زیرا که هنوز جسد مبارک پیامبر گرامی‌شان ﷺ دفن نشده بود که مهمترین اصل دین یعنی امامت علی بن ابی طالب ﷺ را انکار کردند و همه با کمک و همدستی و هماهنگی هم حقایق روشن دین را انکار کردند و به خدا و پیامبرش ﷺ نسبت دروغ دادند. پس این قرآن کریم که کلام خداوند است و در اختیار امت اسلامی قرار دارد بیش از شش هزار آیه است که ده‌ها و شاید صدها آیه متشابه در آن وجود دارد و در آیه‌ها و سوره‌های قرآن کریم بسی معجزات وجود دارد که تا خود الفاظ قرآن کریم به همان ترتیبی که خداوند نازل کرده محمد ﷺ آن را تلاوت فرموده جلو چشم انسان نباشد فهم و درک و تجلی آن معجزات غیر ممکن است، پس نقل درست قرآن کریم نیازمند دقت و امانت داری کامل و زیرکی و هوشیاری فوق العاده و دانش و مهارت عالی لازمه چنین مسئولیت مهم و خطیری است که کلام الهی را همانگونه رسول گرامی ﷺ آن را تلاوت فرموده و دستور نظم و ترتیب آن را داده‌اند حرف به حرف آیه به آیه و سوره به سوره سالم و دقیق و کامل سر جای خودش چیده و مرتب شود.

آری، شیعیان عزیز! این قرآن کریم و مقدس که امروز من و شما در اختیار داریم و تمام امت اسلامی تا دورترین مرزهای این جهان پهناور در اختیار دارند در اصل همان

قرآن کریمی است که نسل اول اهل سنت و امت اسلامی آن را نقل کرده است، همان کسانی که متأسفانه امامی‌های اثناعشری آن‌ها را دروغگو و خیانت کار و غاصب و ظالم می‌دانند، همان‌ها بودند که قرآن کریم را از رسول گرامی ﷺ شنیده و به دیگران رساندند، امروز که می‌بینید میلیون‌ها نسخه از قرآن کریم با اندازه‌های مختلف و چاپ‌ها و سلیقه‌های متنوع در سراسر جهان وجود دارد از خود بپرسید که نسخه اول این قرآن چه کسی جمع‌آوری کرده، چه کسی آن را نوشته؟ پس شیعیان عزیز! این پرسش است که تا شما به آن پاسخ مفصل و قانع‌کننده ندهید نمی‌توانید به این قرآن کریم اعتماد کنید. وقتی ما در کارهای عادی و روزمره‌مان جز به انسان‌های راستگو و درستکار و امانت دار اعتماد نمی‌کنیم پس مسلمانان درباره جمع‌آوری و نوشتن قرآن کریم که منشور زندگی تمام بشریت تا روز قیامت است چگونه باید به کسانی اعتماد کند که دروغگو و خیانت کار و غاصب و ظالم باشند؟! کسانی که نه تنها در زندگی شخصی که در عمده‌ترین مسائل دینی امت اسلامی دسته‌جمعی و با هماهنگی مرتکب ظلم و خیانت و دروغ شدند؟ پرسش ما از شیعیان عزیز! این است که وقتی نسل اول انقلاب محمدی، و شاگردان مستقیم پیامبر ﷺ که بیست و سه سال پیایی شب و روز شاگردی آنحضرت را کرده و تمام قرآن کریم را مستقیماً از زبان شیرین خود آن پیامبر اخلاق و بزرگترین معلم تاریخ بشر شنیده و آموخته‌اند اگر این‌ها اینقدر (نعوذ بالله) دروغگو و خائن و ظالم باشند پس فاتحه اسلام از همان روز اول خوانده شده بوده است.

آری، شیعیان عزیز! جای دقت و تأمل است که یهود و نصارا که به گواهی خود قرآن کریم کتاب‌هایشان تحریف شده از راویان و ناقلان کتاب‌های تحریف شده‌شان چقدر با تمجید و ستایش یاد می‌کنند، آیا برای ما مسلمانان جای ننگ و خجالت و شرمندگی نیست که راویان و ناقلان قرآن کریم را که به اعتراف همگان اعم از کافر و مسلمان یک حرف هم از آن جابجا نشده به بدترین و زشت‌ترین القاب و صفات توصیف می‌کنیم؟! شیعیان عزیز! شما که صحابه پیامبر، و شاگردان ردیف اول مکتب ایشان که کاتب و

جامع و حافظ و مبلغ و مدافع قرآن بوده‌اند، را متهم می‌کنید پس چگونه به این قرآن کریم اعتماد می‌کنید و آن را می‌خوانید و چه دلیلی دارید که تمام مطالب این کتاب کریم کلام الله متعال است.

شیعیان عزیز! شاید فراموش نکرده باشید که در اول مبحث با هم به توافق رسیدیم که در مسائل دینی جز آنچه که سند محکم و ثابت داشته باشد، قبول نکنیم، پس شمایی که معتقدید که نسل اول امت اسلامی یعنی تمام صحابه رسول الله ﷺ جز علی ابن ابی طالب ﷺ و تعداد اندکی با ایشان همه دروغگو و خائن و ظالم بوده‌اند پس چگونه به این قرآن که آن‌ها کاتب و جامع و ناقل و حافظ و مبلغ آن بوده‌اند اعتماد می‌کنید و مطمئن می‌شوید که این کلام خداست؟! شاید علت این که به این قرآن اعتماد می‌کنید این است که از طریق علی ابن ابی طالب ﷺ قرآنی به شما رسیده که محتوای آن با این قرآن که نزد اهل سنت است هماهنگی دارد لذا مطمئن شده‌اید که این قرآن کلام خداست، ممکن است بگویید که: قرآنی که از طریق علی ابن ابی طالب ﷺ به شما رسیده چه کسی آن را نقل کرده و چگونه به شما رسیده است؟

شما می‌توانید به علمای بزرگوار شیعه بگویید: قرآنی در اختیار شما بگذارند، که به این قرآن که به وسیله مشتی خائن و دروغگو و غاصب که حق علی ﷺ را غصب کرده‌اند نقل شده احتیاج نداشته باشید! ممکن است گفته شود که: چون علی ﷺ این قرآن را خواند ما مطمئن شده‌ایم که کلام خداست، شما از کجا فهمیدید که علی ﷺ دقیقاً همین قرآن را خوانده است؟!

هر شیعه علی حق دارد این خواسته به حق خودش را مطرح کند که همان قرآن که علی ﷺ و سایر ائمه آن را از اول تا آخر خوانده‌اند بیاورید تا من آن را بخوانم و مطمئن شوم.

(۳)

برای توضیح بیشتر عرض می‌کنیم که به اعتقاد ما اهل سنت علی ﷺ یکی از ده‌ها

صحابه‌ای است که قرآن کریم را از پیامبر ﷺ شنیده و به دیگران آموخته‌اند، اما مشکل شیعیان عزیز اثناعشری را حل نمی‌کند، زیرا در طول تاریخ گذشته هیچکس نمی‌تواند ثابت کند که جز یک نفر کس دیگری از علی ﷺ قرآن آموخته باشد و قراءت او با سند متصل به ما رسیده باشد، آن یک نفری هم که قرائتش با سند متصل از علی ابن ابی طالب ﷺ ثابت است یعنی ابوعبدالرحمن السلمی عبدالله بن حبیب کوفی از علمای بزرگ اهل سنت است، که همواره در خدمت عثمان ذی النورین ﷺ و سپس زید بن ثابت ﷺ بوده و ابتداء قرآن را از آن‌ها آموخته است کما این که شاگرد ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود ﷺ را نیز داشته است، این ابوعبدالرحمن سلمی عبدالله بن حبیب کوفی که افتخار شاگردی پنج نفر علمای برجسته صحابه و استاذان ردیف اول قرآن کریم یعنی، عثمان ذی النورین، زید بن ثابت، ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و علی ابن ابی طالب ﷺ را داشته همان کسی است که حضرت عثمان ذی النورین ﷺ یکی از معدود نسخه‌های قرآن که تهیه کرده بود با او به کوفه فرستاد، و این استاذ بزرگوار قرآن چهل سال در مسجد جامع کوفه نشست به مردم قرآن آموخت، آری قرآن ظالمان و غاصبان و دروغگویان و خائنان را که با همت و دانش و تدبیر و مدیریت ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و سایر صحابه بزرگوار ﷺ جمع‌آوری و نوشته و مرتب شده بود.

جالب این است که ابوعبدالرحمن سلمی کوفی استاذ بزرگوار قرآن قراءت و علم و روایت حدیثش جز از طریق قراء و علمای اهل سنت ثابت نیست. و کسانی دیگری که غیر از ابوعبدالرحمن سلمی نزد علی ﷺ قرآن خوانده و آموخته‌اند قراءت‌شان یا مشهور نیست و یا سند متصل ندارد با این وجود اسانید آن‌ها نیز جز از طریق قراء اهل سنت شناخته نمی‌شود مانند ابوعبدالرحمن ابن ابی لیلی و أبو الأسود الدؤلی و بعضی دیگر. پس شیعیان عزیز امامی! از امام معصوم‌شان علی ابن ابی طالب ﷺ قرآنی در اختیار ندارند، و اگر بخواهند قراءت تنها شاگرد ایشان را که با سند متصل به نسل‌های بعدی

رسیده دریابند باید به علمای اهل سنت مراجعه کنند، زیرا که آن یک شاگردی که شاگرد مشترک عثمان ذی النورین و علی ابن ابی طالب علیه السلام و سایر صحابه است از علمای بزرگ اهل سنت است.

آری، شیعیان عزیز! ملاحظه فرمودید که متأسفانه یا خوشبختانه شما برای اثبات مسلمانی خود و ادامه زندگی در پرتو ایمان و اسلام و قرآن هیچ راه و چاره دیگری جز این ندارید که به قرآنی اعتماد کنید که ناقل و راوی آن از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما، اهل بیت رحمة الله علیهم و علیهم السلام نیستند بلکه صحابه غاصب و ظالم و خانی هستند که بعضی از شما صبح و شام آن‌ها را لعنت می‌کنید، و گرمی بازار شما با لعن و نفرین به آن‌ها است!!

پس شما عزیزان شیعه! چاره‌ای جز این ندارید که یا قرآن را کلاً ترک کنید چونکه از طریق اهل سنت و بزرگان اهل سنت به شما رسیده و آن‌ها قابل اعتماد نیستند، و یا این که در حال آن را بخوانید و به آن ایمان داشته باشید و از آن استدلال کنید که عقیده و باور کامل داشته باشید که آن ظالمان و غاصبان خائنان و دروغ‌گویان و مخالفان با نص قرآن در جمع‌آوری و حفظ و نقل قرآن صد در صد راستگو و درستکار و امانت دار و قابل اعتماد و اطمینان هستند!

آیا تصور نمی‌کنید که دچار تناقض شدید خواهید شد! دقت کنید. آری، شیعیان عزیز! اگر درست فکر کنید و بیندیشید به پیچ‌خیزی خطرناکی رسیده‌اید، یا عبور به سلامت به سوی قله و یا سقوط به پرتگاه، کدام انسان عاقل را دیده‌اید که خودش را به دست خود در چنین موقعیت خطرناکی و مهلکی قرار دهد، اندکی به آنچه عرض کردیم توجه کنید و آن را تجزیه و تحلیل نمایید. البته موضع بدون موضع‌گیری و پیشداوری قبلی، پس وقتی که نسل اول عاملان و حاملان و ناقلان قرآن کریم این امانت بزرگ الهی همان صحابه بزرگوار و پیشگامان امت اسلامی بوده باشند که قرآن کریم را از زبان مبارک و شیرین رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده و فرا گرفته و به نسل دوم و آن‌ها به نسل سوم منتقل

کرده‌اند، وقتی همه این‌ها بزرگان اهل بوده باشند که اگرچه از نظر عزیزان شیعه امامی اثناعشری ظالم و غاصب و خائن و دروغگو و غیر قابل اعتماد هستند، اما همگام و حتی عزیزان شیعه بناچار و لو با زبان حال اعتراف می‌کنند که این عاشقان قرآن و صاحب قرآن در حفظ و جمع‌آوری و نقل قرآن کریم این کلام مقدس الهی و منشور دائم العمر بشریت چنان عالمانه و استادانه و ماهرانه عمل کرده‌اند که نمره دقت و امانت آنان بیست با امتیاز و تشویقی است، بگونه‌ای عمل کرده‌اند که یک حرف هم جابجا نشده است، پس خیلی طبیعی است که هر انسان عاقل بویژه مؤمنانی که به این کتاب عظیم الهی و معجزه بودن آن ایمان درست و کامل دارند به این نتیجه برسند که وجود و نحوه عملکرد چنین گروه مؤمنی که مراحل مختلف حفظ و جمع‌آوری و نقل و نشر و تبلیغ قرآن کریم را به عهده داشته‌اند و با این دقت و امانت داری لا متناهی این مسئولیت بزرگ را انجام داده‌اند، اصلاً نمی‌توانسته اتفاقی باشد بلکه خداوند متعال آن ذات حکیم و دانا و قادر و توانا این عده را از میان بندگان انتخاب کرده و این افتخار بزرگ و تکرار نشدنی در تاریخ بشر را نصیب این بزرگواران نموده است، چه افتخاری بزرگتر از این که انسان‌های مؤمن و عالم و مجاهدی از بهترین شاگردان محمد رسول الله ﷺ مسئولیت آموزش و حفظ و جمع‌آوری و نقل و نشر و تبلیغ و دفاع از بزرگترین کتاب الهی معجزه جاویدان رسول الله ﷺ را به عهده داشته باشند، و این گروه مؤمن و متعهد به بهترین و کاملترین وجه ممکن از عهده این مسئولیت بزرگ برآیند و با توفیق و لطف خداوند متعال افتخاری را نصیب شوند که تا روز قیامت برای هیچکس دیگری ممکن و مقدور نباشد.

شما شیعیان عزیز چه تصور می‌کنید؟! آیا این عده اتفاقی روی خط آمدند یا این که خداوند با توجه به حکمت و شناختی که از این بندگان مؤمنش داشت آن‌ها را برای اینکار انتخاب نمود، و خواسته و دانسته و با حکمت و لطف خودش مقام و افتخاری به آن‌ها بخشید که تمام بشریت بویژه جامعه اسلامی تا روز قیامت مدیون و ممنون زحمات آن‌ها باشند، هرکس تا روز قیامت بخواهد با پروردگارش سخن بگوید و کلام او را

تلاوت کند یا در نماز بخواند مدیون تلاش‌ها و زحمات بی‌دریغ آن‌ها باشد. از شما عزیزان شیعه می‌پرسیم: آیا چنین انسان‌های الگو و نمونه و پاکی را به دروغ و خیانت و ظلم و ستم و غصب خلافت متهم کردن کار درست و عاقلانه‌ای است؟! پرسش جدی دیگری که از شما شیعیان عزیز داریم این است که: وقتی شما در نقل روایت قرآن کریم به نسل اول این امت که همان صحابه بزرگوار و در واقع پیشگامان مذهب حقه اهل سنت اعتماد کردید و طبعاً علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز به آن‌ها اعتماد صد در صد داشته است، پس پرسش این است که: به شورای مهاجرین و انصار که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به عنوان اولین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب کردند چرا اعتماد نمی‌کنید، در حالیکه شما خوب می‌دانید که علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به ایشان احترام فوق العاده قائل بود و خلافت ایشان را قبول داشت لذا دوبار با ایشان بیعت کرد، و فضائل و خوبی‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه را همواره بیان می‌کرد و بلکه ایشان را از خود بهتر می‌دانست کسانی که شورای مهاجرین و انصار و صحت خلافت ابوبکر صدیق را نقل کرده‌اند بیشتر از تعداد کسانی است که قرآن کریم را نقل کرده‌اند؟ چطور است که گواهی صحابه درباره قرآن کریم را قبول دارید اما گواهی آن‌ها را درباره انتخاب خلیفه از سوی شورای مهاجرین و انصار را نمی‌پذیرید.

قرآن کریم که بیش از شش هزار آیه هست آن را فقط علماء و حفاظ قرآن کریم حفظ دارند و سایر امت به دلیل اعتماد به علماء و قاریان قرآن را قبول دارند، اما خلافت ابوبکر صدیق و فضایل و مناقب ایشان و این که علی بن ابی طالب به ایشان احترام فوق العاده قائل بوده و همواره از فضیلت و بزرگواری ایشان سخن می‌گفته و با صراحت بیان می‌فرموده که ابوبکر صدیق از من افضل و بهتر است. این‌ها حقایقی است که تمام افراد امت نسل در نسل آن را شنیده و نقل کرده‌اند. پس چطور است که شما از یک گروه و یک مجموعه، یک عملکردشان را یعنی نقل و روایت قرآن را می‌پذیرد اما از همین عده عملکرد دیگرشان را که به تأیید مکرر ائمه اهل بیت هم رسیده یعنی تعیین خلیفه

مسلمین را نمی‌پذیرد. فکر نمی‌کنید که این تناقض دیگری است که به لیست تناقضات شما عزیزان افزوده می‌شود؟!

ممکن است بعضی بفرمایند که: قرآن کریم نسل در نسل نقل شده و به ما رسیده است. در پاسخ عرض می‌کنیم که فضائل ابوبکر و عمر و شایستگی و انتخاب آنان برای خلافت نیز به همین ترتیب نقل شده است.

شاید بفرمایید: که علی علیه السلام مانند سایر صحابه قرآن را نقل کرده اما فضائل و حقانیت خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نقل نکرده است.

می‌گوییم: اولاً شما از کجا فهمیدید که علی علیه السلام قرآن را نقل کرده؟ اگر چنین است و علمای محترم شیعه قرآن نقل شده علی بدون واسطه اهل سنت را در اختیار دارند پس لطف کنند و به جامعه اسلامی ارائه دهند تا شما عزیزان هم مطمئن شوید. و اما اگر بخواهند همان قرآنی را به شما نشان دهند که از طریق اهل سنت حتی قرائت خود علی نیز با واسطه اهل سنت به شما رسیده پس این علمای محترم شما باید این حقیقت را بپذیرند که همین ناقلان و راویانی که قرآن برای من و شما و تمام نسل‌ها نقل کرده‌اند و نسلی به نسلی دیگر منتقل کرده تا به ما رسیده همین راویان و ناقلان فضائل ابوبکر و عمر و شایستگی و انتخاب آنان برای خلافت را نیز نقل و روایت کرده‌اند، پس آن را هم باید پذیرفت. اگر شهادت و گواهی آنان را درباره قرآن می‌پذیرید پس الزاماً باید شهادت و گواهی‌شان درباره عدالت صحابه و فضائل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و صحت خلافت آنان را نیز بپذیرید. اگر دومی را قبول نمی‌کنید پس اولی را هم نباید قبول کنید، و إلا شما مانند قاضی هستید که شخص را به اتهام دروغ‌گویی و شهادت دروغ محکوم به زندان و چند ضربه شلاق کرده اما همان شخص را در مهمترین مسائل قضایی که به جان و مال مردم مربوط است در جایگاه شهود احضار می‌کند!!

بیاید موضوع را به نحو دیگری مطرح کنیم:

ما می‌گوییم: دسترسی به قرآن کریمی که پیامبر گرامی مان محمد صلی الله علیه و آله آن را تلاوت

می‌فرمود باید از راه سالم و مطمئن باشد، اما بنابر مذهب عزیزان شیعه چنین امکان‌پذیر نیست، زیرا از دیدگاه علما و تئوریسین‌های شیعه اطراف محمد ﷺ را کسانی احاطه کرده‌اند که گرچه صحابه و یاران ایشان معرفی شده‌اند که بعد از ایشان زمام امور را بدست گرفتند و قرآن را هم به نسل‌های بعدی منتقل کردند اما متأسفانه همه آنان شهود زور و دروغگو و خائن و حتی (نعوذ بالله) منافق و دشمن دین هستند که در هیچ امری از امور دین نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد! تنها روزنه‌ای که در تمام این دایره بزرگ و جود دارد علی بن ابی طالب و چند نفر اندکی که با ایشان است، اگر بخواهیم از این تنها روزنه مطمئن وارد دایره شویم تا به قرآن کریم برسیم متأسفانه از این روزنه هم دسترسی به قرآن ممکن نیست، زیرا شیعیان امامی با سند مورد نظرشان که اهل بیت است قرآنی نقل نکرده‌اند تا از این روزنه بتوان آن را به مرکز دایره وصل کرد! بلکه می‌بینیم قرآنی که از این روزنه نقل شده بازهم مشکل عزیزان امامی را حل نمی‌کند، چون شرط سند درست در مذهب امامی این است که: تمام راویان از اهل بیت باشند، در حالیکه در اینجا تنها شاگرد علی ﷺ که با سند متصل قراءتش به نسل‌های بعدی رسیده نه تنها از اهل بیت نیست که به تعبیر دوستان شیعه ناجی هم هست یعنی از علمای بزرگ اهل سنت و شاگرد عثمان ذی النورین ﷺ است. پس باید گفت که: بدین ترتیب تمام دایره و منافذ ورودی و خروجی آن که منتهی به مرکز دایره می‌گردد در اختیار اهل سنت است و تنها منفذ و روزنه هم دیدید که بسته شد! پس این است مذهب عزیزان شیعه و نحوه دسترسی آنان به قرآن کریم. تمام شیعیان امامی در تمام ادوار تاریخ تا امروز و تا روز قیامت اعتماد کلی‌شان به قرآن کریم فقط از طریق کسانی ممکن است که از نظر آن‌ها ظالم و غاصب و دروغگو و حتی منافق و مرتد هستند!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. «خداوند بهتر می‌داند که رسالت خودش را در کجا قرار دهد» معنی این آیه کریمه چیست؟ طبعاً خداوند بهتر می‌داند که چه کسی را برای احراز منصب نبوت و رسالت انتخاب کند، و دیدیم که

خداوند درباره قرآن کریم تضمین کرد که آن را حفاظت کند، ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. پس وقتی خداوند می دانسته چه کسی را برای تبلیغ آخرین دین و آخرین و کاملترین کتابش انتخاب کند با این تضمین که کتابش را هم حفاظت کند تا این دین و کتاب هدایتش تا قیامت باقی و فعال بماند، شما عزیزان شیعه چه تصور می کنید که ثمره و تکمله تمام ادیان آسمانی که اسلام است و تکلمه و فشرده همه کتاب های آسمانی که قرآن کریم است را خداوند بعد از آنهمه رنج و زحمت و مشقت طاقت فرسایی که پیامبر عظیم الشأن اسلام ﷺ در مدت بیست و سه سال تحمل کردند را در اختیار کسانی قرار می دهند که بلا فاصله با فوت پیامبر گرامی ﷺ هویت اصلی شان را که به ادعای شما منافق بودند آشکار می کنند و از دین اسلام مرتد می شوند، و بدین ترتیب به تعبیر علمای شما با نص قرآن مخالفت می کنند!! خداوندی که می داند رسالت خودش را کجا قرار دهد (نعوذ بالله) نمی داند که برای حفظ ثمره رسالت بعد از پیامبرش ﷺ چه کسانی را انتخاب کند؟! خداوندی که وعده حفاظت قرآن را در کلام مجیدش داده است آیا انسان های مؤمن و صادق و پاکی را انتخاب نمی کند که کتاب عزیزش را از پیامبر گرامی اش درست بیاموزند و به آن عمل کنند و سپس به نسل های بعدی منتقل نمایند؟! تا وعده خداوند مبنی بر حفظ کتابش تحقق یابد.

اگر خداوند این کار را با حکمت و تدبیر خودش انجام نمی داد و برای هم نشینی و نصرت و یاری پیامبرش ﷺ صحابه را انتخاب نمی کرد در عالم اسباب پیامبر عزیزش را چگونه یاری می کرد و قرآن کریمش را چگونه حفاظت می کرد؟! (۴)

شیعیان عزیز! ممکن است، بگویید اهل سنت در نقل قرآن کریم محتاج علی هستند، درست است اما احتیاج اهل سنت به علی مانند احتیاج شان به سایر صحابه است، یعنی به مجموعه صحابه محتاجند نه به افراد.

این یک نکته، و نکته دوم این که پاسخ در عقیده خود شما نهفته است، مگر شما

نمی‌گویید که: علی در تمام مدت بیست و پنج سال خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مظلوم و خانه نشین بود و از ترس ظالمان و غاصبان نمی‌توانست دین حق را آشکار کند! در حالیکه طی این ۲۵ سال قرآن در میان امت اسلامی پخش شده بود، از مرزهای روم در شمال و یمن در جنوب همه مسلمانان در خانه‌ها و مساجدشان قرآن می‌خواندند، و طی بیست و پنج سالی که از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود قبل از این که علی به خلافت برسد چندین دوره از زن‌ها و بچه‌ها هم قرآن را حفظ کرده بودند، پس علی چگونه در نقل و نشر قرآن نقش داشته است؟!

نکته سوم اینکه: ما اهل سنت علی که شما معرفی می‌کنید نمی‌شناسیم، علی شما از طرف خدا و رسولش صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شده، و خود نیز مدعی امامت بوده است، و حق مادی و معنوی و از طرف امت اسلامی به رهبری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما غصب شده است، علی شما معجزه داشته و با این وجود به گردنش طناب انداخته شده و دخترش به وسیله غاصبان غصب شده است، علی شما یکه و تنها بوده و دوست و یاور و مددگار نداشته است.

اما علی ما نه مدعی امامت بوده و نه حقی از او غصب شده بلکه او مؤید و حامی شورای مهاجرین و انصار بوده و به انتخاب شورا احترام می‌گذاشته، بنابراین به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان راضی بوده و از آنان تبعیت می‌کرده است.

علی ما با تمام صحابه بویژه ابوبکر و عمر و عثمان رابطه صمیمی فوق العاده داشته و به آنان احترام فوق العاده قائل بوده است. لذا فرزندان را به نام مبارک آنان نامیده و دخترش را به ازدواج یکی از آنان در آورده و با همه آنان برای خلافت بیعت کرده است. او بشدت آن‌ها را دوست می‌داشته و دستور می‌داده که همه مردم آن‌ها را دوست داشته باشند، لذا بر منبر کوفه مشیت کوبیده و فرموده است: «به خدا سوگند کسی مرا از ابوبکر و عمر بهتر نداند مگر این که او را به جرم دروغ و افتراء شلاق خواهم زد». «والله لا أوتی برجل یفضلنی علی ابی بکر وعمر إلا جلدته حد المفتری» و از منبر کوفه با صدای بلند فرمود:

«بهترین این امت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر است». «أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبوبكر ثم عمر».

پس علی که ما اهل سنت از او قرآن روایت می‌کنیم این علی است، اگر شما عزیزان شیعه، این تعریف اهل سنت از علی ﷺ را قبول ندارید پس قرآنی را هم که از علی و برادران علی روایت می‌کنیم باید قبول نکنید، و روشن شد که جز قرآن روایت شده از طریق اهل سنت، مذهب شیعه قرآن دیگری در اختیار ندارد، پس اگر شما این قرآن روایت شده از اهل سنت را می‌پذیرید عقاید برگرفته و منطبق با قرآن اهل سنت را نیز باید بپذیرید و اگر سایر عقاید پاک اهل سنت برای شما قابل قبول نیست پس قرآن آن‌ها را نیز رها کنید تا از این تناقض بزرگ نجات یابید. قضیه خیلی روشن است به عبارت دیگر مذهب شیعه جز با تکیه و اعتماد به اهل سنت به هیچ عنوان به قرآن کریم که یگانه کتاب آسمانی تحریف نشده در اختیار امت اسلامی است دسترسی ندارد، اگر شیعیان امامی اثناعشری و علمای محترم آنان این واقعیت را بپذیرد مذهب آنان بویژه در بعد اعتقادات که کلاً بر دشمنی با صحابه رسول الله ﷺ و پیشگامان سرفراز این امت اسلامی بنا شده باطل می‌شود، و اگر به اهل سنت تکیه و اعتماد نکنند متأسفانه از نعمت قرآن کریم محروم می‌شوند که در آن صورت مدعیان پیروی از قرآن و عترت، قرآن در اختیار ندارند، و این قرآن امروزی که در دسترس آنان قرار دارد قرآن دشمنان‌شان است. خدایا به همه‌مان چشم بینا و گوش شنوا و دل بیدار و وجدان آگاه و عقل سالم و درک و فهم درست عنایت فرما.

(۵)

خلاصه

پس شیعه عزیز! اگر شما بخواهید قرآن را غیر از علی از سایر صحابه بگیرید بنابر عقیده شما همه آن‌ها (نعوذ بالله) ظالم و غاصب و خائن و منافق و مرتد هستند. و اگر

بخواید از علی علیه السلام بگیرید پس کسانی که قرآن را از علی روایت کرده‌اند، قراء و علمای اهل سنت هستند که طبعاً در انکار مهمترین اصل دین که امامت است و انکار شریعت با اسلاف و بزرگان‌شان هماهنگ و هم عقیده‌اند.

پس شیعیان عزیز! شما هیچ آیه و سوره‌ای را نمی‌توانید بخوانید و اطمینان کامل داشته باشید که این آیه و سوره بر قلب پاک محمد صلی الله علیه و آله نازل شده مگر این که اول کاملاً به اهل سنت اعتماد کنید، یعنی در هر صورت چه بخواید به قرآن کریم با روایت علی دسترسی پیدا کنید و یا روایت سایر صحابه در هر صورت صد در صد محتاج اهل سنت هستید، شما و تمام کسانی که خود را شیعه می‌نامند، به هیچ عنوان نمی‌توانید از اهل سنت مستغنی باشید در حالیکه اهل سنت هیچگونه نیاز و احتیاجی به مذهب شیعه ندارند، حتی اگر در تمام روی زمین یک شیعه امامی هم نمی‌بود و در آینده نباشد اهل سنت می‌تواند قرآن کریم را مستقل نقل کنند و بخوانند، اما شیعیان چی؟ اگر نقش صحابه رضی الله عنهم بویژه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم که به عقیده شیعیان امامی (نعوذ بالله) منافق و مرتد بودند، را در قضیه جمع‌آوری و حفظ و نشر قرآن نادیده بگیریم، شیعیان چگونه به قرآن دسترسی پیدا می‌کنند؟! و اگر در تمام روی زمین یک شیعه امامی هم نباشد ذره‌ای از این کم نمی‌شود، اما اگر اهل سنت نباشد چی؟ کدام اسلام و کدام قرآن زنده و پایدار را می‌خواهند در اختیار بشریت قرار دهند؟! در تمام روی زمین هیچ جایی نیست که در آن مسلمانان قرآن بخوانند مگر این که قبل از به وجود آمدن مذهب شیعه مردم حافظ و عالم به قرآن بوده‌اند، مثلاً شهر کوفه و سایر شهرهای عراق را در نظر بگیرید، همه می‌دانند که شهر کوفه بدنبال سرعت روز افزون فتوحات اسلامی در زمان عمر فاروق رضی الله عنه در سال هفدهم هجری تأسیس و ساخته شد، و معلم و استادی که به مردم کوفه و عراق قرآن و سایر علوم اسلامی را آموخت صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بود که چهار سال پیش از دخول علی بن ابی طالب به کوفه در سال ۳۲ هجری وفات نمود، لذا تمام قاریان معروف کوفه یا شاگردان ابن مسعود هستند و یا شاگردان شاگردان ایشان.

معروفترین آن‌ها ابوعبدالرحمن عبدالله بن حبیب سلمی کوفی است که قبلاً به وی اشاره کردیم. یا مثلاً ایران را در نظر بگیرید، که فاتح آن عمر فاروق رضی الله عنه عدالت گستر بی‌همتای تاریخ بشر است، ایشان بود که در دوران طلایی خلافت میمون و برکت خود، کاخهای ستم و استبداد حاکمان ساسانی را در هم شکست، و با اعزام فرماندهان و مدیران مؤمن و عادل و معلمان ماهر قرآن کریم اسلام خالص محمدی و دین عظیم توحیدی، سراسر ایران را گلستان کرد و قرآن کریم زینت بخش هر خانه و مسجد و محراب و تسلی بخش دل‌های مؤمنان پاک آن سامان گردید بگونه‌ای که زمزمه قرآن و نسیم ایمان همگان را مشتاق یادگیری و حفظ کلام الله مجید کرده بود و هر کوچک و بزرگ و زن مرد در حفظ و قراءت قرآن کریم از یک دیگر گوی سبقت می‌ربود. همه این جریان‌ات قشنگ و زیبا در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه خلیفه نمونه و نامدار تاریخ اسلام اتفاق افتاد زمانی که هنوز ملت ایران موجودی به نام امامت را نمی‌شناخت. پس هر شیعه امامی در هر جای این کره خاکی که بخواهد قرآن بخواند، باید از اهل سنت بیعت کند زیرا به قرآن دسترسی ندارد، در حالیکه اهل سنت نه در نقل روایت قرآن کریم و نه در هیچ مورد دیگری به مذهب شیعه امامی احتیاجی ندارد و آیا دین اسلام و شریعت چیزی جز قرآن کریم هست؟!

(۶)

شیعیان عزیز! حال که این موضوع روشن شد اجازه بدهید که نحوه رسیدن قرآن کریم بدست ما و این که چه مراحل مختلفی را طی کرده است خدمت شما به عرض برسانم تا این واقعیت بیشتر باز شود و آشکار گردد که متهم کردن اهل سنت و امت اسلامی بویژه پیشگامان افتخار آفرین آنان، صحابه بزرگوار -رضی الله عنهم أجمعین- را به ظلم و ستم و غصب و دروغ و نقال و ارتداد راه رسیدن و دسترسی شما به قرآن کریم را کاملاً مسدود می‌کند: پس باهم مرور می‌کنیم.

قرآن کریم در آغاز بعثت نبوی در مکه مکرمه بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نازل شد، سپس

این نزول تدریجی همچنان ادامه یافت تا این که پس از بیست و سه سال در آخرین روزهای زندگی پر برکت آن رسول مکرم ﷺ نزول آخرین و کاملترین کتاب الهی تکمیل گردید.

در تمام این بیست و سه سال عمر نزول قرآن کریم عادت شریف آنحضرت ﷺ این بود که هرگاه آیه یا آیاتی نازل می شد هرکس سواد نوشتن داشت و حاضر بود دستور می دادند آن را بنویسد و طبعا کم بودند کسانی که سواد داشتند و برای نوشتن هم امکانات زیادی در دسترس نبود هرچه میسر می شد پوست و استخوان و چوب و غیره بر روی آن می نوشتند، اما دایره حفظ و تکرار قرآن کریم خیلی گسترده تر و پر رونق تر بود، صحابه و شاگردان آنحضرت ﷺ آیات نازل شده را ابتدا از خود رسول الله ﷺ دریافت می کردند و می آموختند و تکرار می نمودند و سپس به همسران و فرزندان و دوستان و همسایگان شان آموزش می دادند، البته همه صحابه در زمان پیامبر ﷺ حافظ قرآن کریم نبودند، بعضی ها حافظ بودند و بعضی دیگر بعد از وفات پیامبر ﷺ حفظ شان را تکمیل کردند، بعضی هم کامل نکردند، بعضی هم بودند که بخش های اندکی از قرآن را حفظ داشتند، به اندازه ای که نمازشان را بتوانند بخوانند، اما هنگامی که پیامبر گرامی ﷺ وفات کردند تمام قرآن کریم کامل در اختیار مجموع امت محفوظ بود، بعد از وفات پیامبر گرامی ﷺ در زمان خلافت ابوبکر صدیق ؓ و بدنبال شهادت عده زیادی از حفاظ قرآن کریم در بعضی فتوحات اسلامی با مشورت عمر فاروق ؓ حضرت زید بن ثابت ؓ از سوی ابوبکر صدیق ؓ مأموریت یافت قرآن کریم را که در زمان رسول الله ﷺ به طور پراگند نوشته شده جمع آوری شود تا کل قرآن در یکجا و یک مجموعه وجود داشته باشد، علت انتخاب زید برای این مأموریت این بود که ایشان از بارزترین کاتبان وحی بود، و راستی که بخوبی از عهده این مسئولیت بزرگ بدر آمد ایشان با دقت کامل با همه افراد مورد نظر که احتمال می رفت بخشی از آیات قرآن کریم را در اختیار داشته باشد می رفت و لوح های نوشته شده اعم از پوست و استخوان و

چوب یا هرچیز دیگر را جمع‌آوری می‌نمود، گاهی به شخصی می‌رسید که یک آیه یا دو آیه در اختیار داشت، بعضی یک سوره در اختیار داشتند اما هیچ چیزی را از کسی به عنوان بخشی از قرآن کریم نمی‌پذیرفت مگر این که دو نفر عادل و شناخته شده حاضر شوند و گواهی بدهند که هنگام نوشتن این آیات در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شاهد بوده‌اند، البته حضرت زید و ده‌ها صحابه دیگر کل قرآن کریم را حفظ داشتند اما هدف از این کار جمع‌آوری نوشته‌های بود که بدستور و در حضور رسول گرامی صلی الله علیه و آله نوشته شده بود. نتیجه تلاش حضرت زید با همکاری و نظارت سایر صحابه رضی الله عنهم این شد که تمام نوشته‌های قرآن کریم در یک جا جمع گردید البته به همان شکل پراکنده. این لوح‌ها که در واقع یک نسخه مرتب نشده از قرآن کریم بود تا زمان وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد ایشان محفوظ و سپس تمام مدت خلافت عمر فاروق رضی الله عنه نزد ایشان و سپس نزد ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها محفوظ بود. در تمام این مدت امت اسلامی با کمک و نظارت معلمان ماهر قرآن کریم از میان صحابه و تابعین و علماء که قرآن کریم را بدرستی آموخته بودند می‌خواندند و یاد می‌گرفتند. بعضی‌ها حفظ می‌کردند و بعضی‌ها در حد امکان محدود آن‌زمان آنچه یاد می‌گرفتند برای خودشان می‌نوشتند، طبعاً این نوشته‌ها قرآن معتمد نبود بلکه تلاش‌های شخصی بود که هرکس برای استفاده خودش آن را تهیه می‌کرد.

هنگامی که عثمان ذی النورین رضی الله عنه به خلافت انتخاب شد با مشورت بعضی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت همه امت را بر یک نسخه معتمد از قرآن کریم متحد کند تا این که بعدها که فاصله زمانی مردم از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و شاگردان ایشان بیشتر می‌شود بتوانند به آن مراجعه کنند و درباره قرآن دچار اختلاف نگردند، لذا حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه کمیسیون چهار نفره‌ای را با دقت فراوان برای این مأموریت انتخاب نمود. اعضای این کمیسیون چهار نفره عبارت بودند از: ۱- زید بن ثابت رضی الله عنه که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسئولیت ابتدایی جمع‌آوری قرآن را به عهده داشت، ایشان از

عالمترین شخصیت‌های صحابه رضی الله عنهم بود و یک از کسانی که قرآن را به طور کامل در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ کرده بود. ۲- سعید بن العاص اموی که از لحاظ لهجه شبیه‌ترین قریش به رسول الله صلی الله علیه و آله بود، ایشان عالم به قرآن نبود اما زبان عربی و زبان فصیح قریش را مانند رسول الله صلی الله علیه و آله با همان طبع فطری خود خیلی واضح و طبیعی صحبت می‌کرد. و دو جوان قریش دیگر به عنوان همکار که یکی ۳- عبدالله بن زبیر و دیگری ۴- عبدالرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی بود.

سرپرستی و نظارت این کمیسیون به عهده خود حضرت عثمان ذی النورین و دیگر علمای صحابه رضی الله عنهم که در مدینه حضور داشتند، بود.

زید بن ثابت رضی الله عنه در خواندن نوشته‌ها دقت و مهارت فوق العاده داشت، و سعید بن العاص تخصصش این بود که با فطرت لغوی سالم خود که همان لسان «عربی مبین» بود که قرآن، کتاب الله متعال به آن نازل شده بود آیه و سوره‌ها را می‌خواند، تا این که نوشتن قرآن مطابق با نطق او باشد و براساس املاء موجود در اصل زبان بدون تحولاتی که بعدها حادث شده بود. بنابر این کمیسیون مذکور براساس نسخه ابتدایی و البته پراکنده قرآن کریم که نزد أم المؤمنین حضرت حفصه رضی الله عنها بود نسخه‌ای از آن باز نویس کردند که این نسخه معتمد به نام «المصحف الأم» یعنی نسخه اصلی شهرت یافت. سپس از روی این نسخه اصلی پنج نسخه دیگر نوشتند، این کار دقیق و بسیار سنگین و مهم سال‌ها طول کشید و علم هر روز فزونی می‌یافت و رونق بیشتری می‌گرفت و علماء حضور فعال تری می‌یافتند، در تمام این مدت آن عده زیادی که از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه حضور داشتند در کنار این متخصصین بر کار جمع‌آوری نسخه برداری از قرآن کریم اشراف و نظارت و مشارکت داشتند، و طبعاً همه آن‌ها یعنی نخبگان امت اسلامی این کار بزرگ را تأیید کردند، بعد از اتمام، حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه به هر کدام از شهرهای بزرگ اسلامی در آن زمان نسخه‌ای از این قرآن کریم فرستاد، مکه مکرمه، بصره، کوفه، و شام و با هر نسخه یک استاد ماهر به قرآن کریم هم اعزام نمود،

یک نسخه به اضافه نسخه مادر هم در مدینه گذاشت و به سراسر جهان اعلان نمود که همه از روی همین پنج نسخه برای خودشان نسخه‌ای از قرآن بنویسند، یعنی چند سال پیش از این که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و چهارمین خلیفه راشد زمام خلافت را بدست بگیرند، قرآن کریم به تمام جهان اسلام رسیده بود.

بنابراین، ما امروز هرچه قرآن کریم در سراسر جهان و جود دارد از روی همان نسخه مادر یا مصحف الأم که بعدها به «الرسم العثماني» شهرت یافت نسخه برداری شده و در هر عصر و زمان علماء و قراء متخصص خود را داشته است و طبعا این علم، یک علم سنی محض است که عزیزان امامی هیچگونه نقشی و حتی اطلاعی از آن نداشته و ندارند. فقط امروز قرآن آماده در اختیار دارند، و نمی‌دانند که چگونه به آن‌ها رسیده است.

یکی از معجزات قرآن کریم و شگفتی‌های این کلام الهی این است که: از آن زمان تا کنون که حدود چهارده قرن می‌گذرد هرچه علم و دانش رشد کرده و قواعد املاء و دستور زبان پیشرفت نموده جز نقطه گذاری و ضبط یعنی زیر و زبر و سایر علاماتی که به خواندن قرآن کمک می‌کند در سایر نو آوری‌ها علمای قرآن همواره خود را ملزم دانسته‌اند که از همان رسم الخط عثمانی تبعیت کنند، یعنی هیچ کلمه‌ای در قرآن کریم نیست که چه موافق با قواعد املاء و دستور زبان روز و چه مخالف با آن مگر این که به همین شکل و رسم الخط کنونی در نسخه مادر یا مصحف الأم معروف به رسم الخط عثمانی وجود دارد، و طی قرون متمادی و عصرها و نسل‌های مختلف هرچه زمان گذشته و هرچه ادبیات عرب و دستور زبان و املاء تغییر کرده رشد نموده قرآن کریم همچنانکه از لحاظ محتوا محفوظ مانده از لحاظ ظاهر نیز در عمر هزار و چهارصد ساله خود هیچگونه تغییر و تحولی بخود ندیده است و تا امروز و إن شاء الله تا روز رستاخیز و پایان این جهان هستی ما و امت اسلام و بشریت آینده همچنان شاهد آثار پر نور و برکت انگشتان بجا مانده از صحابه اولین و خلفای راشدین و علمای تابعین در هر آیه و سوره

از قرآن کریم خواهیم بود.

آری! این کتاب الله متعال و معجزه همیشه جاوید پیامبر گرامی ﷺ است، حتی اگر تمام نسخه موجود قرآن که امروز در دست بشر همه از بین برود و یک نسخه نه چاپی و نه خطی باقی نماند باز هم این کلام خدا همچنان باقی خواهد بود، زیرا که امت محمد ﷺ از همان هزار و چهارصد و چند سال پیش که این کلام الهی را حفظ کرده و در سینه‌های فرزندان خودش محفوظ نگه داشته تا امروز و تا روز قیامت سینه به سینه منتقل شده و باقی خواهد ماند، هر جایی و در هر کوه و برزن و روستایی که نام اسلام رسیده قرآن نیز در آنجا حضور یافته و نقش خودش را ایفا کرده است، در هر گوش‌های از جهان که امام جماعتی در نماز آیه‌ای را اشتباه بخواند حتما کسی به او گوش زد خواهد کرد که اشتباه خواندی، و اگر آیه‌ای اشتباه به چاپ برسد از بچه‌های مکتب هم پنهان نخواهد ماند.

آری، عزیزان شیعه! تمام این دستاورد عظیم و ماندنی ممزوج با اعجاز قرآنی در عصور طلایی خلفای راشدین ابوبکر و عمر و عثمان ؓ تحقق یافته است که اسلاف و پیشگامان اهل سنت هستند. یعنی تمام این افتخار بزرگ از اول تا آخر طی همان بیست و پنج سال تحقق شده که به ادعای شما شیعیان عزیز، علی ابن ابی طالب ؓ در سکوت و انزوای مطلق بسر می‌برده، بلکه در نهایت مظلومیت زندگی می‌کرده و بدترین صفحات ستمکاری و حق تلفی و حق کشی علیه ایشان رقم می‌خورد و ظالمین و غاصبین و منافقین و مرتدین بشدت مشغول توطئه و سازش علیه اسلام بودند و می‌خواستند ریشه اسلام را از بیخ و بن بشکافند. خلاصه این که شیعیان امامی هیچ نقشی در این افتخار عظیم نداشته‌اند. پس قرآن اینگونه نوشته و جمع‌آوری شده و حفظ گردیده و بدست ما رسیده است، و چنانکه شما عزیزان شیعه ملاحظه می‌فرمایید تمام این دستاورد بزرگ و همیشه جاوید نتیجه تلاش و زحمات بزرگان و پیشگامان علمای اهل سنت است، و سپس توفیق پروردگار متعال به آنان که این نعمت میسر شد. راستی که این طلیعه داران و

نخبگان جامعه بشر به حق امانت داران وحی الهی بودند که خداوند به وسیله آنان کلام پر نور خود و معجزه عظیم پیامبرگرامی اش ﷺ را محفوظ و مصون داشت و به ما بندگان ناچیز توفیق عنایت فرمود که از طریق این کلام همیشه جاویدش با ذات متعال او سخن بگوییم و برای همیشه دستور و منشور زندگی در اختیار داشته باشیم که از برکت زحمت و تلاش و اخلاص و ایمان و صداقت و امانت داری آنان امروز شیعیان عزیز نیز به قرآن کریم و کلام الهی دسترسی دارید و چنان کامل و سالم و با اطمینان آن را تلاوت می کنید که گویا از خود پیامبرگرامی ﷺ می شنوید، آیا حق آنان نیست که امروز ما و شما ممنون و سپاسگذار این خدمت بزرگ آنان باشیم، براستی آیا هیچ سند و مدرک دیگری داریم که به وسیله آن به ادیان تحریف شده الهی افتخار کنیم جز قرآن کریم، آنهم با اعتماد و تکیه به امانت داری و صداقت (به ادعای بعضی ها) همان ظالمان و غاصبان و مرتدان و منافقان؟! آیا بازهم بعضی ها مصر هستند که این مؤمنان الگو و شاگردان صادق مکتب رسالت (نعوذ بالله) منافق و مرتد و دروغگو و خائن بوده اند؟! قضاوت را به عاقلان می سپاریم.

بخش دوم:

رسالت خاتم، حادثه‌ای که مسیر تاریخ را عوض کرد، اما شاهدان آن کجاست؟

شیعیان عزیز! ما در بخش اول ثابت کردیم که اهل سنت را متهم کردن و اجماع آنانرا زیر سؤال بردن حد اقل نتیجه‌اش برای شما این است که راه شما را به سوی اثبات قرآن می‌بندد، و تصدیق و باور و اعتماد به آنان اساس مذهب شما را که دشمنی با صحابه است نابود می‌کند. در این بخش موضوع دیگری را با هم آغاز می‌کنیم یعنی اثبات نبوت محمد ﷺ.

آری، شیعیان عزیز! اگر شما بخواهید یهود و نصارا را به اسلام دعوت کنید، از شما خواهند پرسید که شما چگونه می‌خواهید نبوت محمد ﷺ را برای ما ثابت کنید و این که ایشان پیامبر تمام جهانیان است و پیروی از ایشان برای ما واجب است؟ زیرا کسانی که به نبوت ایشان ایمان داشته و خبر نبوت و رسالت و صداقت ایشان را به جهانیان ابلاغ کرده‌اند از دیدگاه شما متهم هستند! آری به شما خواهند گفت: خود شما که تجربه کردید و دیدید که آن‌ها ظالم و غاصب و منافق و مرتد و طبعاً متهم و دروغگو هستند پس ما هرگز ازو پیامبری اطاعت و پیروی نخواهیم کرد که نبوت و رسالت و صداقت آن را جز از طریق عده‌ای فریبکار و دروغگو که به راحتی بتوانند حقایق را وارونه جلوه دهند، و تاریخ را تحریف کنند به ما ثابت نشود، این‌های که برای خلافت ابوبکر و عمر سازش کردند و بر آن اجماع و اتفاق نمودند، و تمام فرهنگ و تاریخشان را بر همین اساس قالب کردند و سوق دادند، خیلی هم طبیعی است که برای نبوت و رسالت محمد ﷺ نیز سازش و توطئه نموده باشند و براساس یک سوژه از پیش ساخته شده ایشان را به عنوان پیامبر اعلان نموده باشند؟ فرقی نمی‌کند اگر مکر و فریب و توطئه و

سازش را درباره خلافت محتمل می‌دانید درباره نبوت نیز این احتمال خیلی محکم وارد است، ممکن است شما در جایگاه دفاع به آنان بفرمایید، صدق و نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را علی بن ابی طالب و چند نفر دیگر که قطعاً راستگو بوده و از احتمال هر گونه دروغ و سازش بدورند نقل کرده‌اند، قطعاً آنان به شما خواهند گفت: شما می‌خواهید ادیان چند هزار ساله ما را باطل کنید و کتاب‌های ما را که نسل‌ها در نسل آن را نقل کرده‌اند منسوخ اعلان نمایید، با چه حجت و دلیلی و به چه امیدی؟! با نبوتی که مدعی هستید حمل آخرین دین آسمانی برای تمام بشریت تا روز قیامت است اما شاهدان و گواهانی که این رسول و پیامبر را تصدیق کرده‌اند و از محضرش سود برده و تا آخر ثابت و استوار مانده‌اند فقط پنج شش نفرند؟! آنهم شما مدعی آن پنج شش نفرید ما که اطلاع نداریم، و خداوند ما از ما نخواسته که ادیان آسمانی خود را که به صدق و ثبوت آن باور و اطمینان داریم به امید و اعتماد به دینی رها کنیم که صدق و صحت آن برای ما ثابت نشده است، از کجا معلوم شاید آن گروه پنج شش نفری مورد اعتماد شما برای کسب مقام و قدرت باهم سازش کرده باشند!! این عده کم که خیلی راحت می‌توانسته‌اند باهم سازش کنند و درباره یک طرح پنهانی با هم به توافق برسند بعدش هم جلو مردم به گونه دیگری ظاهر شوند و وانمود کنند که آن‌ها مدافع دین و پیامبر و قرآن هستند؟! ممکن است استدلال کنید که علی معصوم است، به شما خواهند گفت: جالب است! هنوز نبوت برای ما مسلم نیست و از شما می‌خواهیم نبوت را ثابت کنید! آنگاه شما مدعی امامت و عصمت هستید!! که به عقیده خود شما بعد از نبوت است؟! شاید بگویید: نبوت با معجزات ثابت است! خیلی خونسرد به شما خواهد گفت، بزرگترین معجزات پیامبرش قرآن است، و اهل سنت و صحابه‌ای که قرآن را برای شما نقل کرده‌اند از دیدگاه شما متهم و غیر قابل اعتماد هستند، ما هم شاهدیم که وقتی اهل سنت از شما خواستند قرآن را ثابت کنید عاجز ماندید و جز از طریق خود آنان هیچ راهی برای اثبات قرآن نداشتید!! پس وقتی بزرگترین معجزه پیامبر تان که قرآن است را نتوانید ثابت کنید

از اثبات بقیه معجزات به طریق اولی عاجز خواهید ماند، معجزاتی که برای هر پیامبر دلائل نبوت اوست و شرائع گذشته با آن نسخ می‌شود هنگامی مؤثر خواهد بود که با تواتر یعنی نسل در نسل ثابت شود در حالیکه نسل اول امتی که پیامبر شما در میان آنان مبعوث شده و بیست و سه سال برای تربیت و آموزش آنان زحمت کشیده جز تعداد اندکی همه از نظر شما غیر قابل اعتماد هستند، نه نقل‌شان قابل اعتماد است و نه اجتماعشان، بنابراین نه به نبوت پیامبر شما می‌توان اعتماد کرد و نه به معجزات ایشان پس دلیل شما برای اثبات نبوت و رسالت باطل است.

شیعیان عزیز! این که شما بخواهید شریعت تورات را منسوخ کنید و تمام جهانیان را به شریعت دیگری ملزم نمایید چنین چیزی ممکن نیست تحقق یابد مگر این که به همان طریقه‌ای که شریعت موسی علیه السلام با آن ثابت شده شریعت جدید را نیز ثابت کنید یعنی این که نسلی از نسل دیگر آن را نقل کند تا این که به امت خود حضرت موسی برسد، که مستقیماً با آنان سخن گفته و آن‌ها را تربیت نموده است، طبیعی است که در اثبات موضوعی با این عظمت و اهمیت شهادت فرد یا افراد معینی مهم نیست آنچه لازم و ضروری است وجود امتی است که آن پیامبر در بین آنان زندگی کرده باشد و ایمان و صداقت و امانت داری‌شان را تجربه کرده و پذیرفته باشد و قطعاً از حکمت خداوند حکیم دانا و قادر توانا بعید است که نبوت پیامبر خاتم الانبياء را که ناسخ و مکمل تمام شرائع قبلی و دین و شریعت ایشان برای تمام انسان‌ها تا روز قیامت است فقط به وسیله پنج شش نفر ثابت شود که اگر ثابت شود که اگر این عدد اندک نبودند هیچ راهی برای اثبات نبوت وجود نداشت، زیرا غیر از این عده بقیه امت دروغگو و غاصب و خائن و منافق بودند!!

پس با این حساب یهودیان و مسیحیان در برابر اسلام ناب شیعیان اثناعشری قرار دارند که به راحتی می‌توانند نبوت و قرآن را انکار کنند و عزیزان شیعه ما هم راهی برای اثبات آن دو در اختیار ندارند!! بنابر این شما عزیزان شیعه، باید متوجه شده باشید که با

متهم کردن و منحرف دانستن امتی که با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بیعت کرده و به امامت و خلافت آن‌ها راضی شده‌اند، و این که تمام آحاد امت محمدی به جز چند نفر همه بر دروغ و انحراف و نفاق و ارتداد اجماع کرده و اتفاق نموده‌اند، راه را به روی خود بسته‌اید و هیچ راهی برای اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله ندارید، بلکه اگر درست بیندیشید دقت کنید با این عقیده پوچ راه‌های خیر را به روی خود بسته‌اید و به ته بن بست رسیده اید.

گفتیم که: نبوت به اتفاق همه با معجزات ثابت می‌شود و معجزات را باید نسل از نسل دیگر نقل کند، پس این راه به روی شما بسته است زیرا در نهایت باید به نسل اول برسید و آن نسل پاک و مؤمن از دیدگاه سایر امت اسلامی، از دیدگاه شما ناپاک و منافق و دروغگو و خائن و مرتد است! فقط چند نفر اندک پاک و مؤمن و مورد اعتماد شما هستند. و اگر بگوییم: با معجزات ثابت می‌شود که ائمه معصوم یکی از دیگری نقل کنند، این راه نیز بن بست است! زیرا نوبت امامت و عصمت ائمه بعد از ثبوت نبوت است و شما تا کنون نبوت را نتوانسته‌اید ثابت کنید!! پس شیعیان عزیز! ملاحظه می‌فرمایید که وجود شما و اثبات مذهب شما بدون اهل سنت ممکن نیست! شما با آنچه ادعای بزرگ و کلان و شعارهای براق و پر زرق و برق و یا این که مدعی هستید بر سفینه نجات سوارید و فرقه ناجیه هستید و اسلام ناب محمدی را در اختیار دارید از اثبات قرآن و نبوت بدون اهل سنت عاجز و ناتوان! پس بیایید با هم حد اقل این حقیقت را بپذیریم که اگر بخواهیم مذهب شیعه امامی اثنا عشری را ثابت کنیم باید اسلام را از پایه و اساس نابود کنیم تا مذهب شما بر روی آوار آن بنا شود!

لیکن ما اهل سنت با افتخار می‌توانیم بگوییم: وجود و حضور ما یعنی قرآن، یعنی نبوت و اسلام، پس ما را از دایره اسلام بیرون نرانید، و تنها به سفینه نجات سوار نشوید و خود را انحصاراً فرقه ناجیه ندانید که بدون وجود ما اسلامی در کار نیست فقط در سایه عطوفت ما اهل سنت شما می‌توانید قرآن و نبوت را ثابت کنید.

آری اهل سنت می‌توانند نبوت را از طریق قرآن کریم که خودشان غافل آن هستند ثابت کنند کما این که می‌توانند از طریق سیرت پیامبر ﷺ و احوال خصوصی و عمومی و صفات و اخلاق و معجزات و دعوت و سخنان گهربار ایشان و سایر مواردی که علمای اهل سنت نسل در نسل ناقل آن بودند تا این که می‌رسد به نسل اول، کسانی که رسول الله ﷺ را دیده و به ایشان ایمان آورده و با همان ایمان از دنیا رفته‌اند که در اصطلاح شرعی به آن‌ها صحابه گفته می‌شود، صحابه سالیان متمادی در تمام آنحضرت آموزش و تربیت دیده‌اند، و در تمام مراحل زندگی با آنحضرت همراه و همسفر و همنشین و هم کاسه و هم کلام و همدرد و همفکر و هم عقیده و مرید و فرمانبردار و جان نثار و جان فدا و ارادتمند بوده‌اند، کسانی که آثار و شواهد ایمان و صداقت و شجاعت و جهاد و دعوت و فداکاری و ایثارگری آنان در تمام قرآن و در همه مقاطع سیرت آنحضرت ﷺ همچون نور مجسم می‌درخشد. لذا اهل سنت با کمال افتخار و سرفرازی به یهودیان و مسیحیان می‌گویند: شما هیچ راهی برای اثبات نبوت موسی و عیسی یا هر پیامبر دیگری ندارید مگر این که ما مسلمانان اهل سنت خیلی بهتر و محکمتر و قوی‌تر از آن می‌توانیم نبوت و رسالت و صداقت پیامبر گرامی‌مان ﷺ را ثابت کنیم. آری این افتخار اهل سنت است و اما کسانی که تمام راه‌ها را به روی خود بسته و خود را در تنگنا قرار داده‌اند بگونه‌ای که بعد از پیامبر خدا ﷺ از یک امت بزرگ جز پنج شش نفر کسی نمانده که به نبوت و رسالت و صداقت ایشان گواهی دهد حاملان چنین عقیده شگفت‌انگیزی قطعاً دچار مشکلات جدی در تمام ابعاد عقیده و ایمان و تفکر و اندیشه هستند، و طبیعی است که یهود و نصارا و سایر باطل پرستان خیلی راحت می‌توانند در بحث و گفتگو این شیعیان عزیز را مات کنند و شهود آنان که فقط پنج شش نفر هستند را متهم و ساقط نمایند که در نتیجه فاتحه همه اسلام خوانده می‌شود، اسلامی که پیروانش پیغمبر و قرآن یعنی پیام الهی و پیام آور آن را نتوانند ثابت کنند آن چه اسلامی است.

آری، عزیزان شیعه! خداوند لطف نموده که اهل سنت را برای بقاء و استمرار و نشر و دعوت و حمایت و دفاع از این دین بزرگ و پیامبر عظیم الشان و کتاب عزیزش مسخر و آماده نموده که در طول تاریخ گذشته بخوبی از عهده این مسئولیت بدر آمده و این شاءالله تا قیامت چنین خواهند بود، و پاسخ هر باطل باطل پرست را در هر زمان و مکان با منطق رسا و برهان قاطع و عقل سالم کف دستش خواهند گذاشت، و هر دشمن مکاری با هر حيله و نیرنگی که قصد ضربه زدن به اسلام عزیز را داشته باشد با هر رنگ و لباسی که ظاهر شود و به هر زبان و لهجه‌ای که سخن بگوید و هر کلک و نیرنگی که پیشه کند این شاءالله و به توفیق خداوند اهل سنت کوچک و بزرگ زن و مرد، عالم و عامی میج او را باز و طلسم او را خنثی، و توطئه‌های او را نقش بر آب خواهند کرد. آری این وعده خداوند است و الله ذوالجلال طبق وعده خود که ضمانت کرده کتاب عزیزش را که در واقع کل دین اوست حفاظت کند برای انجام این مهم الحمدلله اهل سنت را انتخاب و تربیت نموده است، با افتخار و سربلندی خداوند را سپاس گذاریم که چنین نعمت عظیمی در کنار هزاران نعمت دیگر عنایت فرمود. نعمت حراست و نگهبانی از قرآن کریم، از حرم اسلام، از مقدسات اسلام از ناموس پیامبر گرامی ﷺ و خاندان پاک و یاران بزرگوارش. خدایا تو را بی‌نهایت سپاس گذاریم. پس توفیق شکر و سپاس نیز عنایت فرما.

آری، شیعیان عزیز! شما راحت بخوابید و مطمئن باشید که این شاءالله هیچ دشمن اسلام و پیامبر و قرآن جرأت نخواهد داشت جسارت کند خداوند با ماست ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ [الأنبياء: ۱۸]. «بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم که آن را درهم می‌شکند و به ناگاه آن [باطل] نابود شود».

انتظار ما از شما شیعیان عزیز! این است که درباره صحابه رسول الله ﷺ که اینهمه به ما و شما احسان کرده‌اند کم لطف کنید.

بخش سوم:

امامت اثناعشر، بن بست‌های تاریک و پرسش‌های بی‌پاسخ

شیعیان عزیز! امامت از بزرگترین پایه‌های مذهب شما و بلکه مهمترین اصل از اصول دین در مذهب شیعه اثناعشری است، شما معتقدید وجود امام بعد از پیامبر ﷺ یک واقعیت ضروری و ناگزیر است، که مردم بدون وجود امام هیچ راه و چاره‌ای ندارند، سپس مدعی هستید که این امام واجب الوجود و معصوم و طبعاً بلافصل علی بن ابی طالب ﷺ بوده است. ما در این زمینه چند پرسش مهم خدمت شما ارائه می‌کنیم که حتماً برای آن پاسخ قانع‌کننده خواهید داشت و مطمئن هستیم که این پرسش‌ها حتماً زوایای پنهان و تاریک عقیده شما را روشن خواهد کرد که یا با قناعت به عقیده و باورهایتان خواهید چسبید و در قانع کردن دیگران نیز به شما کمک خواهد کرد و یا این که در باورهای کنونی خود تجدید نظری عاقلانه خواهید نمود.

بلی! شیعیان عزیز! اگر می‌گفتید: امت اسلامی از علمای دین بی‌نیاز نیست و تعدادی مشخص نمی‌کردید و عصمت را لازمه آن قرار نمی‌دادید، قطعاً با شما همنظر می‌بودیم اما ادعای شما خیلی بزرگ و ببخشید غیر منطقی و خلاف عقل است، شما می‌گویید: امت اسلامی بعد از پیامبر ﷺ به امام معصومی نیازمند است سپس دیگری و دیگری و دیگری تا عدد دوازده، اینجا توقف می‌کنید و امت مثل روز اولی که پیامبر ﷺ وفات کردند باز بی‌امام می‌گذارید!! جالب است! شگفت‌انگیز این که برای این دوازده نفر عصمت مطلق شبیه عصمت انبیاء ﷺ قائل هستید، و عجیب‌تر این که طبق مذهب شیعه اثناعشری راز و انگیزه ضرورت این دوازده امام این است که: امت صحت و درستی هیچ بخشی از دین را جز از کانال امامان دوازده‌گانه نمی‌تواند بفهمد! پس شیعیان عزیز با توجه به این عقیده عجیب و شگفت‌انگیز از شما می‌پرسیم:

پرسش اول: شما مدعی هستید که جز از طریق امامان درستی و نادرستی هیچ بخشی از دین را نمی‌توان فهمید! درست است! مگر شما نمی‌گویید که: علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت ابوبکر و عمر و عثمان مظلوم بود! و حقش را غصب کرده بودند، حتی اراده‌اش را سلب کرده بودند، ایشان در وضعیتی بود که از ترس ظالمان و غاصبان جرأت اظهار حق را نداشت، و با این که با چشم می‌دید که امت محمد صلی الله علیه و آله همه با هم علیه دین خدا و شریعت مصطفی صلی الله علیه و آله سازش و توطئه می‌کردند و با دروغ و نیرنگ علیه اسلام مشغول فعالیت بودند اما هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد و به ناچار مهر سکوت بر لب گذاشته بود؟! و فقط غصه می‌خورد! شما همین عقیده را دارید درست است! از سوی دیگر شما این را قبول دارید که با توجه به وعده‌ای که خداوند متعال نموده قطعاً مطمئن هستیم و یقین و باور کامل داریم که قرآن کریم محفوظ و مصون مانده و هیچگونه تحریفی به آن راه نیافته است هیچ چیزی از آن کم نشده و مطلبی هم به آن افزوده نشده درست است! پرسش این است که در آن بیست و پنج سالی که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم خلافت را بدست داشتند و حکومت را می‌کردند و علی ابن ابی طالب علیه السلام مظلوم و ناتوان بود و جز سکوت و غم و غصه کاری نداشت امت اسلامی در سراسر جهان که تماس و دسترسی با امام معصوم نداشت و قرآن را از امام نیاموخته از صحت و درستی قرآن چگونه مطمئن بوده که این کلام خداست؟ شما مدعی هستید که هر چیزی که از طریق امام به دست امت نرسد نمی‌تواند درست باشد، چونکه پیامبر صلی الله علیه و آله همه دین را فقط به معصومین آموخته و ائمه معصومین تنها کانال مورد اعتماد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برای منتقل کردن دین به مردم هستند، پس آیا به نظر شما در زمان خلافت عمر فاروق در عراق و شام و یمن و ایران مصر امامان معصومی بوده‌اند که قرآن را به مردم آن دیار آموخته‌اند که تا امروز آن را می‌خوانند؟! به چیزیکه کتاب‌های تاریخ و رجال بدست می‌دهند این است که بارزترین چهره‌ها در آن زمان عبدالله بن مسعود در کوفه و ابوموسی اشعری در بصره و ابو الدرداء در شام و معاذ بن جبل در فلسطین به عنوان استاذ و معلم

قرآن حضور داشته‌اند و البته همراهان و شاگردان دیگری نیز همراه آنان بوده است اما هیچکدام آنان از امامان دوازده‌گانه شما نبوده‌اند، تنها امام معصوم شما در آن علی ابن ابی‌طالب علیه السلام بوده که نه تنها مورد بی‌مهری و کم‌لطفی امت اسلامی قرار گرفته بود که متأسفانه (طبعاً به ادعای شما) در کمال مظلومیت و تنهایی و بی‌کسی، مظلوم و منزوی در مدینه منوره زندگی می‌کرد!!

پس شما شیعیان عزیز یا باید بگویید: قرآنی که امت اسلامی در آن مقطع تاریخی! دوران حکومت ظالمان و غاصبان! و دوران مظلومیت اهل بیت و ائمه معصومین! می‌خوانده‌اند باطل است، زیرا که از امام معصوم نگرفته و نیاموخته‌اند که در این صورت اسلام از اساس باطل می‌شود!! یا این که اعتراف کنید که آن قرآن همان کلام معجز الهی است که از طرف خداوند نازل شده و کاملاً صحیح و درست بوده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آموخته شده است پس در این صورت ملزم به اذعان و اعتراف به این واقعیت می‌شدید که امت اسلامی در قرآن کریم که مهمترین بخش دین و شریعت است به امام معصوم نیازی نداشته است پس در سایر مسائل به طریق اولی به امام معصومی محتاج نیست.

پرسش دوم: شما می‌گویید: پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابی طالب را با نص به امامت تعیین کردند.

منظور از امامت چیست؟ یعنی امامی که به ادعای شما هیچ بخشی از شریعت اسلام را جز از کانال این امام معصوم نمی‌توان فهمید چه وظایفی به عهده دارد؟ اگر امر و نهی عادی است که با اصل ادعا درست در نمی‌آید، اما اگر می‌گویید: که همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب‌الاطاعت است و اختیار حلال و حرام دارد و مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که صاحب شریعت است نمی‌توان حرف ایشان را رد کرد و اطاعت امام مانند اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وابسته به اطاعت خداست، پس همه امت اسلامی و هرکسی که معنی نبوت و رسالت را می‌داند به شما خواهد گفت: این محال است که در چنین مواردی کسی شریک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، و قرآن این اندیشه را با صراحت کامل باطل اعلان می‌کند، ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ

لَمَّا آتَيْنِيكُمْ مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ [آل عمران: ۸۱].

«و آن گاه که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که چون کتاب و حکمت به شما دادم، و پیامبری تصدیق کننده آنچه [از کتاب‌های آسمانی که] با شماست به سویتان آید. باید به او ایمان آورید و او را یاری دهید. فرمود: آیا اقرار کردید و عهد مرا بر این امر پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: گواه باشید و من [نیز] با شما از گواهانم». و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَوْ كَانَ مُوسَىٰ حَيًّا لَمَّا وَسَّعَهُ إِلَّا اتَّبَاعِي» «اگر موسی علیه السلام هم زنده می‌بود چاره جز پیروی از من نداشت». پس وقتی پیامبران اولو العزم نیز اگر در عصر پیامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌بودند ملزم به پیروی از ایشان می‌شدند، پس غیر پیامبر چگونه می‌تواند با پیامبر صلی الله علیه و آله شریک باشد، شما هم اینرا مانند سایر مسلمانان قبول دارید که هرکس غیر پیامبر را با پیامبر مساوی بداند زندیق شناخته می‌شود.

پرسش سوم: شما عقیده دارید که امام معصوم است، و در همه آنچه که امر و نهی می‌کند چیزی دهد اطاعت و تصدیقش واجب است و به هیچ عنوان بحث کردن و دلیل و علت پرسیدن از ایشان درست نیست، و هرچه امام بگوید قطعا از طرف خدا و رسول می‌گوید.

هر کسی که به نبوت ایمان دارد حتی اهل کتاب از شما می‌پرسند پس فرق بین پیامبر و امام چیست؟ حتما خواهید گفت: به پیامبران علیهم السلام وحی نازل می‌شود، می‌پرسیم: چرا وحی نازل می‌شود؟ مگر نه این است که فلسفه نزول وحی این است که مردم از آن‌ها اطاعت مطلق کنند، و در هر آنچه که آنان می‌گویند و به خدا نسبت می‌دهند مردم حرف آن‌ها را بی‌چون و چرا باور کنند؟ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴].

«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به اجازه خدا مورد اطاعت و فرمانبرداری قرار

گیرد». بنابراین به عقیده شما آنچه که پیامبران الهی با کمک وحی بدست می‌آورده‌اند یعنی اطاعت مطلق امامان شما عین همان را بدون وحی حاصل می‌کرده‌اند. همچنانکه همه می‌دانیم و در کتب حدیث و سیرت و تاریخ مفصلاً درج شده و قرآن کریم نیز به آن اشاره کرده که ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ [المزمل: ۵]. «ما سخنی دشوار بر تو نازل خواهیم کرد». پیامبر گرامی ﷺ وحی را به تحمل رنج و مشقت فراوان دریافت می‌کردند. به گونه‌ای که گویا مصیبتی سخت و دشوار برایشان مستولی می‌شود و در اثنای نزول وحی حتی در سردترین شب‌های زمستان ایشان از عرق خیس می‌شوند. پس فرق بین پیامبر و امام در عقیده شما این است که پیامبر ﷺ برای مطیع کردن امت و حرف شنوی از صاحب وحی رنج و مشقت فراوانی تحمل کردند اما ائمه معصومین با راحتی کامل بودن تحمل بار مسئولیت این اطاعت و حرف شنوی را از مردم حاصل نمودند!! نمی‌دانیم شما عزیزان شیعه دقت کرده‌اید یا خیر؟ فکر نمی‌کند که این نوع اعتقاد در واقع طعن و توهین بزرگی به مقام نبوت و رسالت و حاملان این امانت باشد؟!

پرسش چهارم: خداوند متعال در کتاب عزیزش بیان فرموده که کلام پیامبرش شریعت و قانون الهی مأخوذ از خداوند متعال است لذا می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ﴾ [الشوری: ۵۱]. «برای هیچ بشری ممکن نیست که خداوند با او سخن گوید مگر به الهام یا از پس پرده یا [اینکه] رسولی بفرستد و [آن رسول] به حکم او (خداوند) هر چه را [خداوند] بخواهد، نازل کند. که او بلند مرتبه فرزانه است». سه وسیله در اینجا معرفی کرده که پیامبر الهی ﷺ به این سه وسیله می‌تواند کلام خدا را دریافت کنند.

۱- ﴿وَحْيًا﴾ به این ترتیب که فرشته‌ای کلام خدا را در قلب رسول و پیامبر القاء کند

که در نتیجه پیامبر خدا با علم یقین مطمئن شود که این امر از جانب خداست.

۲- ﴿مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ﴾ این که خداوند با پیامبرش از پشت پرده سخن بگوید.

چنانکه با موسی ﷺ سخن گفت و چنانکه شب معراج با پیامبر گرامی‌اش محمد

مصطفی ﷺ سخن گفت.

۳- ﴿أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ این که پیامبر آسمانی‌اش که جبریل علی‌ه‌السلام

است را بفرستد که با پیامبر زمینی‌اش سخن بگوید و بر او وحی نازل کند.

این سه وسیله دریافت کلام الهی است.

مورد چهارم هم هست که خواب است. و خواب انبیاء علیهم‌السلام وحی است، و البته این از خصوصیات پیامبران است که خوابشان وحی است. کس دیگری در این خصوصیت با پیامبران علیهم‌السلام شریک نیست لذا خداوند متعال در داستان ابراهیم علی‌ه‌السلام فرمود: ﴿فَبَشِّرْنَهُ بِنُحْلُمٍ حَلِيمٍ﴾ ﴿۱۱﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَتَأَبَّتْ أَعْمَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۲﴾

[الصافات: ۱۰۱-۱۰۲].

«و او را به فرزندى بردبار مژده دادیم. پس چون [فرزندش به سَنَى] رسید که [مى‌توانست] همپای او تلاش کند، گفت: فرزندم، من در خواب دیده‌ام که من [دارم] تو را سر مى‌برم، بنگر تو چه نظر داری. [فرزندش] گفت: پدرجان، آنچه را فرمان مى‌یابی انجام بده. مرا- اگر خدا بخواهد- از شکیبایان خواهی یافت».

بنابراین امر و دستوری که ابراهیم علی‌ه‌السلام در خواب دریافت کرد قطعاً وحی الهی است و این انحصاراً ویژگی پیامبران علیهم‌السلام است.

حالا پرسش ما از شیعیان عزیز این است که: کلام امام چگونه وحی الهی و شریعت مأخوذ از خداوند یا رسولش ﷺ است، بر چه اساسی و با چه منطق و برهان استدلالی؟ اگر بگویید به یکی از این چهار روش مذکور! پس شما مدعی هستید که امام در دریافت وحی با پیامبر ﷺ شریک است! و اگر بگویید ائمه غیب می‌دانستند!! پس شما عقیده دارید که آن‌ها در الوهیت با خداوند متعال شریک هستند، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. «بگو جز الله کسانی که در آسمان و زمین هستند غیب نمی‌دانند». و اگر می‌گویید: آن‌ها از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند!

پس دیگران چرا نتوانند این کار را بکنند، در این صورت چرا فقط ائمه؟! و چرا معصوم؟! و چرا دوازده نفر؟! هر کسی که با شروط معروف راوی عادل نقل کند به او و روایتش اعتماد می‌شود!! دین و فهم دین و روایت آن که منحصر به خانواده پیامبر ﷺ و دوازده نفر نیست! که سایر مردم نتوانند در آن نقش داشته باشند. پس شما شیعیان عزیز استحضار دارید و این واقعیت روشن و ملموس را درک می‌کنید که ادعای شما مبنی حجت بودن قول امامان این که آنان مانند کلام رسول الله ﷺ شریعت مأخوذ از کلام خداست ادعایی گراف و بی‌دلیل است، و بقیه مردم نیز مانند امامان می‌توانند راوی و ناقل دین باشند بدون این که منصب امام داشته یا معصوم باشند.

شما شیعیان عزیز! اگر در ابعاد مختلف عقیده امامت دقت کنید با کمال شگفتی در خواهید یافت که اختیارات و ویژگی‌های موروثی و منحصر به فردی که شما برای امام (که رحمت خداوند بر همه آنان باد) در نظر گرفته‌اید شباهت بسیاری به یک دیکتاتور دارد تا یک جانشین پیامبر. خداوند متعال رسول گرامی‌اش ﷺ را چنین توصیف نموده ﴿وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْعَيْبِ بِضَنِينَ﴾ [التکویر: ۲۴]. یعنی پیامبر ﷺ در امر وحی بخیل نیست، با توجه مفهوم این آیه کریمه کسی که علم دین را که، تمام افراد امت، بعد از ایشان شدیداً به آن محتاج و نیازمند هستند از سایر امت باز می‌دارد و انحصاراً در اختیار یک نفر می‌گذارد بخیل است یا نه؟! خدا صفت بخل را بخصوص در امر وحی و دین از پیامبر ﷺ نفی می‌کند اما متأسفانه بنابر عقیده شیعه پیامبر ﷺ دقیقاً در امر وحی و علم دین چنان بخیل معرفی می‌شود که داشته‌های نبوت رسالت خود را جز یک پسر عمو از تمام احاد امت باز می‌دارد!! عجب! این چه معمای است!؟

پرسش پنجم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [إبراهیم: ۴]. «و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر هم‌زبان قوم (امتش) تا این که دین را برای آنان بیان کند». و می‌فرماید: ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ [المائدة: ۹۹]. «و نیست بر عهده پیامبر مگر رساندن آشکار» و می‌فرماید: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ

مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ﴿[النحل: ۴۴]. «و ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا این که برای مردم بیان کنی آنچه را که به سوی آنان فرود آمده است». و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر! آنچه که از پروردگارت بر تو نازل شده برسان و اگر چنین نکردی گویا رسالت او را نرساندی». این ها و بسیاری آیات دیگر می رساند که پیامبران و طبعاً پیامبر ما ﷺ آنچه که از عقاید و احکام شریعت از طرف خداوند بر آنان نازل شده را برای مردم کامل و آشکار و بدون هیچ کم و کاستی رسانده و بیان کرده اند. بیان و تبلیغ پیامبرانه.

حال ما از عزیزان شیعه می پرسیم: آیا با بیان و تبلیغ آشکار پیامبر ﷺ صحبت حجت خدا بر مردم تمام شده یا خیر؟ طبعاً هر مسلمان خواهد گفت: بله حجت تمام شده است، و به هیچ عنوانی نمی توان مواردی را استثناء کند، زیرا در این صورت عکس مفهوم این آیات کریمه را مدعی خواهد شد و این که گویا دستور خداوند و مسئولیت پیامبر ﷺ (نعوذ بالله) محقق نشده است! بنابراین با توجه دستورات اکید خداوند و قوت و توانایی و صداقت و امانت داری پیامبر ﷺ باید اذعان کرد که با بیان ایشان حجت خدا بر تمام مخلوقات مکلفش تمام شده است و چنین اذعان و اعترافی الزاماً مقتضی این است که بگوییم: با بیان پیامبر ﷺ امت مسلمان از بیان هر کس دیگری بی نیاز شده است فقط یک چیز باقی مانده و آن وصیت رسول گرامی ﷺ است که شاهدان و حاضران آنچه دیده و شنیده و آموخته اند به دیگران که غائب هستند برسانند.

بنابراین کسانی که می گویند: امت اسلامی بعد از وفات پیامبر ﷺ در امر تبلیغ دین همچنانکه به پیامبر ﷺ نیازمند بودند باز هم به شخص معین دیگری محتاجند که دین را برایشان بیان کند و برساند لازمه چنین گفتار و عقیده ای این است که تبلیغ و بیان پیامبر گرامی ﷺ کافی نبوده و این که دین اسلام جز به وسیله شخص معین زنده ای که مانند پیامبر ﷺ هر گفتار و کردارش مأخوذ از کلام خداوند باشد، قابل فهم و بقاء و استمرار نیست، بنابراین فهم و درک و آموزش عقلاً و نقل و روایت شاگردان پیامبر هر

چند که راستگو هم باشند و صحبت و همنشین و شاگردی و همراهی و هم‌زمی یاران و شاگردان حتی اگر بیست و سه سال هم طول بکشد بازهم ارزش و اعتباری ندارد و به آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. آری، عزیزان شیعه! با صراحت و بدون رو در روای چنین برداشتی از دین آسمانی الله، و چنین عقیده‌ای در اسلام در واقع تمام دین را به فساد و تباهی کشاندن و به بیان و تبلیغ صاحب رسالت ﷺ طعن و توهین وارد کردن است، و فراتر از این باید گفت: در این صورت دین آسمانی الله که دستور و منشورش قرآن کریم بود و معلم و استادش پیامبر ﷺ بوده (نعوذ بالله) به یک تشکیلات سری و زیر زمینی بیشتر شباهت دارد تا یک دین آسمانی.

پرسش ششم: شیعیان عزیز! می‌توانید بفرمایید شمایی که امامت علی بن ابی طالب و فرزندان و نوادگان (انحصارا حضرت حسین ﷺ) را اصلی از اصول دین می‌دانید چگونه آن را شناختید و باور و یقین کردید و مطمئن شدید که واقعا و حقیقتا امامت یک مغلطه و سوءفهم نیست و اصلی از اصول دین است؟! قبلا باهم صحبت کردیم و این امر برای شما روشن شد که نیازی به تکرار آن نیست، گفتیم: تمام راه‌های نقل و روایت از پیامبر گرامی مان ﷺ برای شما مسدود است جز به وسیله افراد اندکی که شما معتقد هستید با سایر امت در توطئه و سازش غصب خلافت و تحویل آن به ابوبکر صدیق ﷺ شریک نبوده‌اند، بنابراین در تمام امت اسلامی جز همین پنج شش نفر کسی وجود علی نصی روایت کنند خواهیم گفت: ما چرا باید چنین نصی را بپذیریم و به آن اعتماد کنیم. آیا صرفا به همین دلیل که راویان آن ثقه و قابل اعتماد هستند چه معصوم باشند و چه نباشند؟ اگر چنین است پس شما برای اثبات مهمترین اصلی از اصول دین خود معتقدید که نیازی به امام معصوم نیست، یعنی نقل معصوم از معصوم شرط نیست فقط ثقه بودن کافی است، پس بنابراین در سایر امور دین که به اعتبار اهمیت پایین‌تر از امامت هستند نیز لزومی به امام معصوم نیست و این خلاف ادعای شماست که «در هیچ بخشی از امور دین جز به وسیله امام معصوم شناخته نمی‌شود»!!

اما اگر علت قبول نص امامت این باشد که آن‌ها امام معصوم هستند، پس اول باید عصمت‌شان را ثابت کنید و بعد از آن‌ها به عنوان ائمه معصومین حدیث و روایت نقل کنید، باز و برای آنکه از آن‌ها روایت نقل کنید باید نصی بیاورید که عصمت‌شان را ثابت کند پس تسلسل باطل فرخ و تخم مرغ همچنان ادامه خواهد داشت، پس چنانکه ملاحظه می‌کنید شما امامت و عصمت را قبل ثبوت این نص اثبات کردید! به عبارتی دیگر شما اصلاً برای ادعای خود هیچ دلیلی ندارید، چون اگر امامت قبل بحث درباره چنین نصی ثابت است پس این نص نمی‌تواند دلیل امامت باشد، پس شما در حقیقت مذهب خود را بر هیچ بنا کردید! و آنچه را علمای شما گمان می‌کنند که دلیل است در واقع از دید عقلا نه تنها دلیل نیست که به دلیل و برهان شباهت هم ندارد!

پرسش هفتم: شیعیان عزیز گرامی! بیایید با هم مثال دیگری را مرور کنیم که ثابت می‌کند ادعای نیاز شما به امام معصوم درست نیست، امام جعفر صادق علیه السلام و علیه السلام که امام ششم شماست و مذهب شما در باب فقه به ایشان منسوب است لذا خود را جعفری می‌نامید و از ایشان در اصول و فروع در مذهب شما روایات زیادی وجود دارد. اما شگفت این که راویان غیر معصوم شما ده‌ها هزار روایت از ایشان نقل کرده‌اند، بنابراین پرسش این است که: وقتی امام جعفر صادق خود توانست علم خودش را مستقیماً و بدون واسطه معصوم به شما منتقل کند پس پیامبر صلی الله علیه و آله چرا نتوانند دین را به صحابه غیر معصومان برسانند که آنان به سایر امت منتقل کنند بدون این که نیازی به معصوم باشد؟! چرا نمی‌گویید که: ما هیچ حرفی از امام صادق که امام معصوم است جز از زبان امام موسی کاظم که از طریق علی بن ابی طالب ابو المعصومین و حضرت حسن و حسین علیهما السلام امام دوم و سوم نمی‌پذیریم؟!

پرسش ما روشن است که وقتی بدون واسطه معصوم و توسط افراد عادی و حتی خارج از خانواده اهل بیت می‌توان به علم و دانش دینی امام صادق دست یافت پس چرا نمی‌توان به علم و دانش رسول الله صلی الله علیه و آله بدون واسطه معصوم دست پیدا کرد؟! در حالیکه

عصمت پیامبر ﷺ محل اتفاق تمام امت است اما عصمت ائمه اثنا عشر فقط ادعای اقلیت شما شیعیان عزیز است؟! و با این تفاوت اساسی دیگر که شاگردان رسول الله ﷺ عاشق و شیفته کلام پیامبر عزیزشان بودند و محبت و ارادت و جان فشانی شان نسبت به پیامبر ﷺ زبانزد خاص و عام است در حالیکه بارزترین شاگردان ائمه زندگی مبهم و پر تناقضی دارند و حتی اهانت های شان نسبت به امامان اهل بیت واضح و روشن است و بهانه تقیه بر فرض اگر جزئیاتی را بتواند محقق کند اما لکه های زشت زندگی آنان را نمی تواند پاک کند؟! اما اگر شما اصرار دارید که در نقل و روایت دین واسطه معصوم شرط است. پس باید تمام آنچه که زراره بن اعین و محمد بن مسلم و یزید بن معاویه و ابو حمزه بطنائی و ابوبصیر مرادی از امام جعفر صادق نقل کرده را باطل اعلان کنید مگر آنچه که از طریق معصوم بعدی یعنی امام موسی کاظم از امام جعفر صادق نقل شده باشد! با توجه به قاعده عصمت شما روایت کاظم از صادق هم اعتباری ندارد تا آنکه از معصوم بعدی نقل شود یعنی امام هشتم علی موسی الرضا همان روایات کاظم را از صادق روایت کند به همین ترتیب تا این که برسید به امام غائب! که صد در صد البته به ایشان دسترسی ندارید! پس خلاصه چنین می شود که پیامبر خدا ﷺ دین را به علی بن ابی طالب منتقل کردند، ایشان به امام حسن و ایشان به امام حسین از معصوم به معصومی دیگر تا این که رسید به معصوم دوازدهم که طبعا ایشان را انتظار پنهان شدند و در زمان حیاتشان هم تماس حضرت مهدی با امت! از طریق چهار نفر بود که به نواب اربعه معروف هستند و قطعا کسی ادعای عصمت برای آنها نکرده بنابراین نتیجه این می شود که دین خدا از کانال معصومین به سلامت عبور کرده تا به حضرت مهدی غائب رسیده است و چون بعد از ایشان معصوم دیگری نبوده بنابر این دین و کماله نزد ایشان محفوظ است!! پس شما عزیزان شیعه این معما را نیز باید حل کنید که آیا دین را حتما باید معصوم روایت کند یا خیر؟ اگر می گوئید: بله، پس فعلا دینی وجود ندارد چون دین با غیبت آخرین معصوم دین هم غائب شده است، و اگر می گوئید: خیر شرط نیست

می‌پرسیم پس به نقل صحابه که شاگردان مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله بودند چرا اعتماد نمی‌کنید؟! پرسش هشتم: شما عزیزان شیعه حتماً با ما موافقید که خداوند متعال بسیاری از احکام شرعی را در کتاب عزیزش روشن و آشکار بیان کرده است مانند نماز، روزه و زکات و حج و معاملات و نکاح و طلاق و میراث و شکار و ذبح و خوردنی و نوشیدنی و غیره و قرآن در تمام این موارد بیان روشن و صریحی دارد که بر هیچکس مشتبّه نمی‌شود، محال است که درباره آیه‌ای (غیر از شرح و تفسیر) که طبیعی است دو نظر متفاوت وجود داشته باشد یکی بگوید: این آیه درباره نماز است و دیگری بگوید: خیر درباره زکات است، یکی بگوید: این آیه درباره حج است و دیگری بگوید: خیر میراث است!

همچنین ناممکن است که مثلاً درباره آیه ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ [البقرة: ۱۸۳] یک انسان عاقل و سالم شک کند و بگوید: این آیه به فرض بودن روزه ربطی ندارد، یا آیه ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الأنعام: ۱۴۱] از حکم زکات صحبت نمی‌کند، یا آیه ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵] سود و یا ربا را حرام نکرده است، و ده‌ها و صدها مورد دیگر از این نمونه‌ها که در قرآن کریم فراوان است.

شما عزیزان شیعه! آیا تا به حال از علمای محترم تان پرسیده‌اید که: وقتی خداوند درباره اینگونه مسائل فرعی و جزئی اینگونه آیات صریحی در کلام مجیدش آورده که هیچکس درباره مصداق آن جرأت اختلاف ندارد پس چرا درباره مهمترین اصل دین که (به عقیده شما) امامت است یک آیه صریح و روشن و آشکار نیاورد که فرصت هرگونه اختلافی را از بین ببرد و دل مؤمنین را خنک کند! مگر نه این است که قرآن بیان‌کننده برای مردم آمده است؟! مگر غیر از این است که قرآن شفا و درمان بیماری‌های مختلف بویژه بیماری‌ها و ناراحتی‌ها و افسردگی‌های درون سینه است، پس چرا قرآن کریم امامت را صریح و آشکار و قاطع بیان نکرد تا غیر مؤمنین حجب و بهانه مخالفت نداشته باشند و در عین حال دل‌های مؤمنان شفا یابد و چشم‌شان خنک گردد و حجت و

برهان‌شان بر دیگران غالب گردد. من به این کاری ندارم که فلان آیه به تفسیر شما که کسی دیگری آن را نمی‌تواند بفهمد اشاره به امامت علی بن ابی طالب علیه السلام دارد! پرسش ما از یک آیه صریح واضح و قاطع است که مجال برای اختلاف نظر باقی نگذارد! آیه‌ای که عقیده امامت را آشکار بیان نماید، و علی بن ابی طالب را امام معرفی کند تا این که به وسیله آن بتوانیم مخالفان امامت را که با انکار آن به عنوان مهمترین اصلی دین کل اسلام را به فساد کشیده‌اند را ساکت کنیم!! این چگونه اصلی در دینی بلکه مهمترین اصلی دین است که هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، نجات و هلاکت، درستی و روشنی و حتی مسیر آینده و ابدی انسان بهشت و دوزخ به آن بستگی دارد، اما یک در قرآن کریم نیست که آن را اثبات کند اما شکار وضو و حیض و تیمم و حتی سخنرانی مورچه و هدهد در قرآن وجود دارد اما از امامت خبری نیست! شگفت و عجب! مگر قرآن کریم نفرمود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵]. «خداوند بعد از این که قومی را هدایت کرد گمراه نخواهد نمود تا این که برای آنان بیان کند آنچه را که به وسیله آن از خدا می‌ترسند و تقوا حاصل می‌کنند». چرا خداوند در قرآن کریم احکام خوردن و نوشیدن و نکاح و طلاق و حیض و تیمم را بیان می‌کند اما مهمترین اصل دین را که بدون فهم و اعتقاد آن نمی‌توانیم از عذاب خدا در آخرت نجات حاصل کنیم در قرآن بیان نمی‌کند؟!!

چگونه است که قرآن کریم جز متشابهات و موارد استثنایی عموماً آسان و قابل فهم است بویژه در عقاید و احکام کاملاً عام فهم است اما وقتی نوبت به امامت مهمترین اصل دین و عقیده می‌رسد به معمای تبدیل می‌شود که برای فهم آن به متخصصان و نخبگانی احتیاج می‌کنیم که مانند بعضی علمای محترم شما علم لدنی داشته باشند و یا ده‌ها سال زحمت و ریاضت کشیده باشند تا بتوانند طلسم‌های پیچیده این معما را باز کنند و پس از صغرا کبرای ده‌ها و صدها مقدمات فلسفی را از امامت و عصمت وا بکشایند و نتیجه بگیرند که ازشان نزول فلان آیه و ترجمه و تفسیر فلان آیه در فلان کتاب ضعیف و

گمنام و فلان راوی مجهول و دروغ پرداز یا قطع و برید فلان روایت و کمک گرفتن از فلان فیلسوف غربی سرانجام ثابت کنند که بله امامت مهمترین اصل دین است!!

آری، شیعیان عزیز! ادعایی که علمای محترم شما مطرح می کنند مانند این است که مثلاً فلان پادشاه به ملت خودش اعلان کند که فلان روز همه شما جمع شوید که موضوع بسیار مهمی را می خواهیم اعلان کنم، موضوعی که مسیر کشور و امنیت و آسایش آینده ما به آن وابسته خواهد بود، مردم این کشور اعلان پادشاه را شنیدند، و به یکدیگر منتقل کردند تا جاییکه همه با خود و در مجالس و محافل کوچک و بزرگ از اعلان پادشاه صحبت می کردند که این چه موضوعی خواهد بود که اینقدر مهم است و آینده ما و صلح و امنیت کشور و جنگ و صلح به آن بستگی دارد؟! وقتی که فرصت موعود فرا رسید و پادشاه شروع به سخن گفتن کرد از نظام جدید راهنمایی و رانندگی، از شهرداری و مسائل مربوط به آن و از این قبیل مسائل سخن گفت، وقتی سخنرانی اش تمام شد، و دنبال کارش رفت یکی در جمع آمد و گفت: پادشاه واقعا درباره مسیر کشور و امنیت و جنگ و صلح صحبت کرد اما با رمز و اشاره صحبت که جز من و این چند نفر همراه من کسی آن را نمی فهمد بیا بید که حرف های پادشاه را برای شما توضیح بدهم!!

پس شیعیان عزیز! این است داستان امامت و عصمت که از یک جمعیت حد اقل صد و بیست هزار نفری حاضر در حجة الوداع فقط پنج شش نفر راوی و حامی و مفسر امامت هستند!! و آن را (آنها به ادعای بعدی ها) مهمترین اصلی دین می دانند!!

شیعیان عزیز! حالا که روشن شد که امامت مهمترین اصلی دین و حتی اصل کوچکی از دین هم نیست شما می توانید بپرسید که اگر امامت مهمترین اصلی دین نیست پس چیزی می تواند مهمترین اصل اسلام به عنوان کاملترین دین الهی باشد، شاید مناسب باشد که در اینجا، اختصار دیدگاه اهل سنت را مطرح کنیم که ما چه چیزی را بزرگترین و مهمترین اصل دین می دانیم که خداوند آن را در قرآن کریم که بیان آن در تمام مسائل

بیان کافی و شافی و قاطع است بگونه‌ای که هیچ ابهام و غدر و بهانه نمی‌گذارد، شما می‌توانید ملاحظه کنید و بین عقیده اهل سنت و عقیده شیعیان اثناعشری مقایسه نمایید که کدامیک اسلام ناب محمدی است؟! ما همه می‌دانیم و اذعان و باور کامل داریم که قرآن کریم پیغام آسمانی و ارمغان الهی و منشور زندگی بشر است که خداوند آن را بر قلب پاک و منور رسول مکرم صلی الله علیه وسلم نازل فرموده تا این که به وسیله آن جامعه بشر را به سوی هدایت و سعادت رهنمون گرداند.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

فلسفه خلقت انسان چیست؟!

یک پرسش طبیعی مطرح می‌کنیم و پاسخ آن را از قرآن کریم می‌پرسیم. حکمت و فلسفه آفرینش انسان چیست؟ براستی چرا خداوند انسان را در این جهان آفریده؟ چه انگیزه سبب شده؟ و چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آنگونه که قرآن کریم منشور زندگی به ما پاسخ می‌دهد در پرتو ویژگی‌هایی که انسان از سایر مخلوقات دارد مانند دارا بودن عقل، و برتری بر سایر مخلوقات و قدرت و توان تسخیر کائنات به نفع خویش، فلسفه آفرینش انسان پرستش خداوند متعال است، آری خدا پرستی و یکتاپرستی، لذا فرموده: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. «و من نیافریدم انسان‌ها و جن‌ها را مگر برای این که خاص مرا پرستند»، خیلی مهم است که انسان این مقصود آفرینش را درک کند، و بداند که وجود او در این جهان هستی نه برای امام است و نه حتی برای پیامبر ﷺ بلکه برای این که در برابر اینهمه نعمت بی‌شماری که خداوند به او عنایت فرموده بهترین داشته و سرمایه خود را و بهترین ثمره دل که کرنش و نیایش و پرستش لوازم آن است فقط برای خداوند متعال و یکتا انجام دهد، آری تنها برای او، بدون هیچگونه مشارکتی از غیر او حتی اگر نزدیک‌ترین دوستانش باشند که آن‌ها نیز بنده و مطیع و فرمانبردار اویند، پس هدف خلقت و فلسفه و آفرینش نه تنها خدا پرستی که

یکتاپرستی است، نه به عنوان یک عمل اختیاری، خیر، به عنوان تنها وظیفه مسئولیت اساسی و سپس امتحانی بزرگ که مسیر و سرنوشت آینده انسان را تعیین می‌کند، پس انسان باید اگر عاقل باشد بداند و از خود بپرسد که وجود او در این جهان چه معنی دارد؟ آیا ممکن است عبث و بی‌فایده باشد؟ خیر قرآن کریم قبلاً این توهمات را نفی کرده و گوش انسان را باز نموده و عقل و هوش او را متوجه حقیقت کرده است ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۵]. «آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟».

پس خداوند بیان کرد که انسان را عبث و بی‌فایده نیافریده، این از شان خداوند یکتا و حکیم و مدبر و متکبر بعید است، در این آیه کریمه‌ای که آوردیم شما دقت کنید که خداوند با چه غرور و تکبر منحصر به ذات یگانه است چگونه این عیب و نقص را از خود دفع می‌کند، که اگر تصور می‌کنید شما را بی‌فایده آفریده ام و بسوی من باز نخواهید گشت چنین چیزی خلاف الله تعالی است ذاتی که ملک و پادشاه حقیقی و صاحب عرش کریم است، تهدید را هم ملاحظه کنید که اگر حواستان را جمع نکردید و با الله یگانه، إله و کارساز و مشکل گشای دیگری را خواندید که قطعاً دلیل و برهان ندارید بدانید که نزد پروردگار أحکم الحاکمین باید حساب پس بدهید، اینرا هم بدانید که غیر خدا را معبود و إله گرفتن معادل کفر است و کافر هرگز رستگار نخواهد شد ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷]. اینهمه تهدید چرا؟ زیرا کسی که مرتکب چنین شرک بزرگی شود فلسفه آفرینش خود را نادیده انگاشته و چنین کار نابخردانه‌ای منافی و مناقض حکمت عظیم خداوند است، پس کسی که به خود جرأت می‌دهد که مرتکب شرک گردد گویا با زبان حال می‌گوید: من بی‌فایده و بی‌هدف آفریده شده‌ام.

خداوند این موضوع را در جاهای مختلف قرآن کریم توضیح می‌دهد، ﴿حَمْدٌ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ﴾ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُتَوَنَّى بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ [الأحقاف: ۱-۴]. «(حا. میم). فرو فرستادن [این] کتاب از [سوی] خداوند پیروزمند فرزانه است. آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آن‌هاست جز به حق و میعاد معین نیافریده‌ایم. و کافران از آنچه هشدار یافتند رویگردانند. بگو: آیا نگریسته‌اید به آنچه که به جای خداوند [به نیایش] می‌خوانید؟ به من بنمایید چه چیز از زمین را آفریده‌اند یا اینکه آنان در [آفرینش] آسمان‌ها شرک می‌دارند؟ اگر راست‌گویید کتابی پیش از این یا بازمانده‌ای از دانش [پیشینیان] را برای من بیاورید».

پس خداوند بیان می‌کند که مخلوقات را جز برای اظهار حق نیافریده است پس تنها هدف زندگی بشر پرستش ذاتی است که او یگانه خالق و مالک و مدبر و پروردگار و یگانه إله و کارساز و مشکل‌گشای جهان است و کسی که غیر این ذات متعال و یکتا هرکس دیگری را چه مستقلا و چه به عنوان شریک با خداوند بپرستد راه باطل را در پیش گرفته و فلسفه آفرینش خود را فراموش کرده است. مورد دیگری را ملاحظه کنید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾﴾ [یونس: ۳]. «پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آن گاه بر عرش استیلا یافت. [او] کار [هستی] را تدبیر می‌کند. هیچ شفاعت‌کننده‌ای مگر پس از اجازه او نیست، این است خداوند، پروردگارتان. او را بندگی کنید. آیا پند نمی‌پذیرید؟». پس مدبر و اداره‌کننده آسمان‌ها و زمین و تمام کائنات همان ذاتی است که آفریننده این مخلوقات است، و طبیعی است که چنین ذات قادر و توانا و شنوا و دانایی که خالق و مدبر و پروردگار تمام جهان است تنها و تنها او شایستگی دارد که پرستیده شود بلکه به یکتایی پرستیده شود، و غیر او هرکس دیگر در هر جا جایگاه و مقامی باشد جز بنده و فرمانبردار ذات یگانه او نمی‌تواند باشد اعم از فرشتگان و پیامبران و اولیاء و صالحان که سلام و درود رحمت بیکران خداوند بر همه آنان باد.

فلسفه نزول کتب آسمانی

پرسش دیگری ضمناً مطرح می‌شود این است که اساساً کتب آسمانی و بویژه قرآن کریم چرا نازل شده است؟ پاسخ این پرسش نیز همان پاسخ پرسش قبلی است، یعنی حکمت و فلسفه نزول قرآن نیز پرستش خداوند متعال است، یعنی قرآن کریم نیز برای ترسیخ و نهادینه کردن همین مقصود یعنی توحید خداوند و یکتاپرستی ذات الله متعال است، هدف دوم نزول قرآن این است که مبنای شریعت و قانونگذاری قرار گیرد و جامعه بشری برای پیمودن مسیر سعادت و رستگاری از آن به عنوان تنها مصدر قانونگذاری و منشور کامل زندگی همیشه استفاده کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الرَّ كِتَبَ أَحْكَمَتْ ءَايَتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ۝ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ۝﴾ [هود: ۱-۲]. «الر. (الف. لام. را) این کتابی است که آیاتش استوار آن گاه روشن شده است. از نزد [خداوند] فرزانه آگاه [نازل] گشته است. [با این پیام:] که جز خداوند را بندگی نکنید. که من از سوی او برای شما هشدار دهنده و مژده آورم». پس محور اساسی قرآن کریم یکتاپرستی است، و بشارت و انذار پیامبران علیهم‌السلام نیز در همین راستا بوده است. و می‌فرماید: ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۝﴾ [النحل: ۲]. «به اراده خویش فرشتگان را با وحی بر هر کس از بندگان که بخواهد، نازل می‌کند [با این پیام] که: هشدار دهید: هیچ معبود [راستینی] جز من نیست، پس از من پروا بدارید». نزول فرشتگان نیز به همین منظور بوده و پیغام و ارمغان آنان نیز برای پیامبران علیهم‌السلام همین توحید یکتاپرستی بوده است.

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ۝﴾ [الأنعام: ۱۹]. «بگو: چه چیز در شهادت برتر و بزرگتر است؟ [در پاسخ] بگو: خدا. بین من و شما گواه است. و این قرآن به من وحی شده است تا با آن شما را و کسی را که [پیامش] به او برسد، بیم دهم. آیا شما

گواهی می‌دهید که با خداوند معبودانی دیگر هستند؟ بگو: [من چنین] گواهی نمی‌دهم. بگو: جز این نیست که او معبود یگانه است و من از آنچه، شریک قایل می‌شوید، بیزارم.

پس چنانکه ملاحظه می‌کنید حکمت نزول قرآن از طرف خداوند بر پیامبرگرامی ﷺ این بوده است که قرآن راهنما و بیم‌دهنده برای مردم باشد و آنچه که قرآن مأمور شده از آن بیم بدهد و بر حذر دارد شرک و پرستش غیر خدا بوده است، و این معنی لا إله إلا الله است، یعنی اثبات إله بودن و انجام پرستش خالصانه برای ذات یگانه الله متعال، و نفی کارساز بودن و مشکل گشا بودن از غیر خدا، و طبعاً عدم انجام هیچ پرستش و عبادتی برای غیر خدا. و چنانکه ملاحظه می‌کنید تمام آیه‌ها و سوره‌های قرآن کریم بر همین اساس نازل شده و بیان گردیده است و تمام دین شریعت معنی و تحقق پیدا نمی‌کند مگر این که این اصل عظیم، بلکه بزرگترین و مهمترین اصل دین که قرآن با کمال فصاحت و بلاغت و با بهترین روش ممکن آن را بیان کرده و توضیح داده و پیامبران الهی و در آخر رسول مکرم ﷺ سال‌های متمادی بشریت را به سوی آن فرا خوانده است.

پس آنچه که مقصود آفرینش و فلسفه خلقت انسان و حکمت نزول قرآن بوده انگیزه بعثت پیامبران ﷺ نیز همان است توحید خالص، یکتاپرستی مطلق، تمام انواع عبادت و پرستش را فقط برای یک ذات یکتا و یگانه الله متعال انجام دادن، این است بزرگترین و مهمترین اصل دین و تنها برای بیان و تبلیغ همین اصل است که خداوند متعال پیامبران گرامی خودش را انتخاب کرده و فرستاده و اطاعت و فرمانبرداری آنان را بر بندگانش فرض گردانیده است، آری برای ادامه چنین مسئولیتی هرکس را انتخاب نکرده بلکه بهترین و کاملترین و پاک‌ترین انسان‌ها را از لحاظ ایمان و اخلاق و نسب و خانواده و عقل و علم و دانش انتخاب کرده است، بلکه در یک جمله می‌توان گفت که: پیامبران الهی ﷺ در زمان خودشان تمام کمالات بشری ممکن را دارا بوده‌اند، زیرا که آنان سفیران الهی بین او و بندگانش بوده‌اند، و مقام شامخ نبوت و رسالت تقاضا می‌کند که آنان چنین کمال را دارا باشند. ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾ [الحج: ۷۵]. «خداوند از فرشتگان و [نیز] از مردمان رسولانی بر می‌گزیند. خداوند شنوای بیناست». پس آنچه پیامبران و رسولان الهی بگویند بدون شک و تردید حق و از جانب خداوند متعال است. خداوند متعال درباره بعثت پیامبران ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵]. «و هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر آنکه به او وحی می‌کردیم که معبود [راستینی] جز من نیست، پس مرا پرستید». شبیه این مفهوم را خداوند در آیات بسیاری ذکر کرده است از مجموع آیات متعلق به این موضوع چنین می‌خوانیم که هدف کلی نبوت و رسالت و اساسا فلسفه بعثت پیامبران ﷺ فقط این اصل عظیم بوده است که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ این بزرگترین و مهمترین اصلی از اصول دین است، نبوت و قرآن تابع توحید و قیامت و رستاخیز نتیجه و ثمره آن است، پس معنی ایمان به رسالت و نبوت همین است که ما اذعان و اعتراف کنیم که شناخت خداوند متعال و تشخیص اوامر و نواهی ذات او جز از طریق پیامبران الهی ﷺ ممکن نیست و این که هیچکس حق ندارد با رسولان و پیامبران که سفیران الهی هستند درباره آنچه که از طرف خداوند تبلیغ و بیان می‌کنند منازعه و چون و چرا کند، زیرا که منازعه پیامبران الهی به منزله عناد و دشمنی با ذات متعال است که آن‌ها را فرستاده است و عبادت و پرستش خداوند که مستلزم اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری مطلق است با عناد و سرکشی و دشمنی تضاد و منافات دارد. و دیگر این که پیامبران و رسولان الهی از آنجایی که از طرف خداوند مأمور و مکلف شده‌اند، پس به خاطر ایمان و تعظیم و احترامی که به ذات متعال پروردگار داریم به پیامبران و فرستاده شدگان ذات متعالش باید ایمان و تعظیم و احترام داشته باشیم که شایسته مقام والای آنان باشد.

دین مشترک پیامبران

چنانکه خداوند متعال در کتاب عزیزش بیان کرده دین تمام پیامبران ﷺ اسلام بوده

است ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]. «دین مقبول در نزد خداوند اسلام است»، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هرکس جز اسلام دین دیگری طلب کند هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود!! خداوند متعال درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [آل عمران: ۶۷]. «ابراهیم یهودی و نصرانی نبود بلکه روی آورنده به حق و اعراض‌کننده از باطل، و مسلمان بود و از مشرکان نبود». و از زبان یعقوب علیه السلام و فرزندانش می‌فرماید: ﴿أُمُّ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالْآلَةَ عَابَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳]. «آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، حاضر بودید؟ آن گاه که به فرزندانش گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، آن معبود یگانه را می‌پرستیم و ما فرمانبردار او هستیم». و یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوفِّني مُسْلِمًا وَالْحَقِّقْني بِالصَّلَاحِ﴾ [یوسف: ۱۰۱]. «پروردگارا، [بهره‌ای بسیار] از فرمانروایی به من دادی و [بخشی] از تعبیر خواب را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، تو کارساز من در دنیا و آخرتی. مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان بازسان». و از پیامبران بنی اسرائیل علیهم السلام می‌گوید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]. «ما تورات را که هدایت و نور در خود دارد، نازل کردیم. پیامبرانی که [در برابر احکام الهی] تسلیمند، برای یهود و [همچنین] عالمان ربّانی و احبار به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده شده‌اند و بر آن گواه بودند، به آن حکم می‌کنند. پس

از مردم مترسید و از من بترسید و به [جای] آیات من بهایی اندک مستانید. و هر کس که به آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، اینانند که کافرنده. و از این قبیل آیات فراوان است. پس اسلام همان دین ابراهیم است که خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۰]. «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، جز کسی که خود را به سبکسری افکند. و او را در دنیا برگزیدیم و به یقین او در آخرت از شایستگان است». و این اسلام همان دین مشترک تمام پیامبران علیهم‌السلام است که درباره آن اختلافی نداشته‌اند، تفاوت اندکی فقط در شرایع بود که هر پیامبری بنابر حکمت و تدبیر خداوند متعال شریعت خاص خودش را داشت یعنی در بعضی احکام و عبادات و حلال و حرام و موارد جزئی دیگر شریعت هر پیامبر طبق مقتضای زمان و فرهنگ هر جامعه با شریعت دیگر تفاوت‌هایی داشت، چنانکه خداوند هم این موضوع را به روشنی بیان فرموده است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ [المائدة: ۴۸]. «و ما برای هر کدام از شما (پیامبران) شریعت و روش جداگانه‌ای قرار دادیم» و چنانکه حضرت عیسی علیه‌السلام خطاب به بنی اسرائیل فرمود: ﴿وَلَا أُحِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ [آل عمران: ۵۰]. «و [نیز آمده‌ام] تا برخی از آنچه را که بر شما حرام شده بود، حلال گردانم».

اسلام مبهم است یا روشن؟

کدام انسان عاقل می‌تواند احتمال بدهد که خداوند متعال قرآن عظیم آخرین و کاملترین کتاب آسمانی‌اش را نازل کند و خاتم پیامبران و بهترین مخلوقاتش محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان مکمل تمام شرایع آسمانی مبعوث کند، و درباره اهمیت و عظمت دین و توحید و یکتاپرستی و خطر شرک و کفر و بی‌دینی و ابعاد و مظاهر مختلف آن با این همه تفصیل و با این همه وضوح و روشنی سخن بگوید اما گفته شود: عمده‌ترین و مهمترین اصل دین مبهم مانده و بیان نشده است؟! چنین ادعایی نه تنها پوچ

و بی‌معنی است که خنده دار هم هست، خداوند حکیم و دانا و قادر و توانا چگونه ممکن است که مهمترین اصل دین را گنگ و مبهم بگذارد دینی که برای تبلیغ آن در طول تاریخ بشر بیش از صد و بیست و چهار هزار رسول و پیامبر مبعوث شده و بیش از صد کتاب و صحیفه آسمانی نازل گردیده، و ده‌ها پیامبر در راه دعوت آن جان عزیزشان را از دست داده و شهید شده‌اند، دینی که آسمان‌ها و زمین و همه کائنات برای تحقیق آن بویژه لب و خلاصه آن یعنی توحید و یکتاپرستی آفریده شده است، آیا می‌توان ادعا کرد که در آخرین مرحله، در زمان قرآن آخرین و کاملترین کتاب آسمانی، و در زمان تاج انبیاء و سرور پیامبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دین خدا ناقص مانده و عمده‌ترین اصل و هدف آن محقق نشده است؟! یا ادعا کرد که مهمترین و عمده‌ترین اصل دین، امامت یک گروه دوازده نفری از خانواده آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آنهم با دخالت (نعوذ بالله) منافقین و مرتدین و غاصبین و ظالمین محقق نشده است!؟

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که خداوند دانا و با حکمت تمام کارها و اداره این جهان را از روی علم و تدبیر و با دقت و ظرافت بی‌انتها انجام می‌دهد و به همه جزئیات گذشته و آینده آن آگاه است، طبیعی است که چنین ذات حکیم و مقتدری عبث و بی‌فایده و بدون در نظر داشت پیامدهای هرکار، عمل انجام نخواهد داد، خداوند خطاب به پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَلْأَوَّلَى الْفِرْعَانِ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ [النمل: ۶]. «و یقیناً تو قرآن را از جانب ذات حکیم و دانا دریافت خواهی کرد». چنین ذات حکیم و دانایی چگونه ممکن است که دین و توحید و یکتاپرستی را اصل و محور تمام کائنات و اساس دین و شریعت قرار دهد و همه پیامبرانش را بخاطر تبلیغ همین محور مبعوث کند و تمام کتاب‌های آسمانی‌اش را برای نهادینه کردن همین اصل نازل کند، و سعادت و رستگاری و کامگاری هر دو جهان را به این تنها گوهر ارزنده جهان هستی وابسته و مشروط کند، اما مردم جهان و دینداران را حیران و سرگردان بگذارد که درباره بیان و تفسیر این لب هستی با هم نزاع و شقاق و اختلاف کنند؟! چنین چیزی نه تنها قابل درک

و فهم عقلا نیست که با روح این دین عظیم و با حکمت و قدرت و صفات کمال ذات الله متعال ناسازگار است. آری قدرت و حکمت و صفات کمال آن ذات پاک تقاضا می‌کند که شرح و بیان و توضیح و تفسیر دین عظیمش را خودش عهده دار باشد و قطعاً چنین است ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵]. «و خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان کرد، بیراه بگذارد تا آنکه آنچه را که [باید] از آن پرهیزند برایشان روشن نماید. بی‌گمان خداوند به همه چیز داناست».

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۵۹].

«نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. جز او هیچ معبود [راستینی] ندارید. به راستی من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم».

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۶۵].

«و به [سوی قوم] عاد برادرشان هود [را فرستادیم]. گفت: ای قوم من خداوند را بپرستید. هیچ معبود [راستینی] جز او ندارید. آیا پروا پیشه نمی‌کنید؟».

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾ [هود: ۶۱].

«و به سوی ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدا را پرستش کنید. معبود [راستینی] جز او ندارید. او شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن به آباد کردن گمارد، پس از او آمرزش بخواهید، آن گاه به درگاه او توبه کنید. که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است».

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ وَأَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْنُوا فِي

الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾ [العنکبوت: ۳۶].

«و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم و گفت: ای قوم من خداوند را بپرستید و به روز بازپسین امید دارید و در این سرزمین در تباهی مکشید».

و امثال این آیات که در قرآن کریم فراوان است، و خداوند متعال بیان می‌کند که دعوت پیامبران علیهم‌السلام یکی بوده است خدای واحد و یگانه را به یکتایی پرستیدن، و هر آنچه غیر اوست در گذاشتن و می‌فرماید: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ [البینه: ۱]. «کافران از میان اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود ملزم] به جدایی نبوده [و نیستند] تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید». تا این که می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البینه: ۵]. «و فرمان نیافتند جز آنکه خدا را- در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند با پاکدلی (دین ورز به آیین ابراهیمی) بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین». یعنی پیامبران علیهم‌السلام امت‌هایشان را جز به این امر دعوت نکردند. و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ [النحل: ۳۶]. «و به یقین در [میان] هر امتی رسولی را برانگیختیم، [با این دعوت] که: خداوند را بندگی کنید و از طاغوت بپرهیزید. از ایشان کسی بود که خداوند [او را] هدایت کرد و از آنان کسی بود که گمراهی بر او محقق گشت. پس در زمین بگردید، آن گاه بنگرید، سرانجام تکذیب کنندگان چگونه شد». و طاغوت اسم همه آن معبودان باطلی است که آن‌ها جز خدا پرستش می‌کردند. و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [۱۳۰-۱۳۲]. «و هر کس بخواهد از مِلَّتِ اِبْرَاهیم جدا شود مگر آنکه سبزه نفس کند و لَقَدْ اَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا و إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و وَصَّيْ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يٰيٰبَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۰-۱۳۲].

«و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، جز کسی که خود را به سبکسری افکند. و او را در دنیا برگزیدیم و به یقین او در آخرت از شایستگان است. آن گاه که پروردگارش به او فرمود: فرمان پذیر. عرض کرد: برای پروردگار جهانیان فرمانپذیرم. و ابراهیم فرزندانش را به آن (فرمانپذیری پروردگار) سفارش کرد. همچنین یعقوب [نیز فرزندانش را به آن سفارش کرد]: ای فرزندان من، خداوند این دین را برایتان برگزیده است. پس جز در مسلمانی نمیرید».

سپس خداوند متعال این اسلام بزرگ که رابطه مشترک تمام پیامبران علیهم‌السلام بود را بیان و تفسیر می‌کند: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنِّي بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾ [البقرة: ۱۳۳]. «آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، حاضر بودید؟ آن گاه که به فرزندانش گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، آن معبود یگانه را می‌پرستیم و ما فرمانبردار او هستیم». پس خلاصه اسلام و توحید الهی دو چیز است: ۱- پرستش خداوند، ۲- این که این عبادت خالص و تنها برای ذات پاک او باشد.

پس دین تمام انبیاء علیهم‌السلام بر این اصل عظیم بنا شده است که مشتمل بر دو چیز است: پرستش الله یگانه، و این پرستش را خالص و تنها برای او انجام دادن. پس کسی که این بهترین اصل دین را بپذیرد و تحقق بخشد راه درست و صراط مستقیم را انتخاب کرده است، راه کسانی که خداوند بر آنان نعمت هدایت بخشیده است. و کسی که از عبادت خالصانه برای خداوند سرپیچی کند از گروه غضب‌شدگان است، و کسی که او را بپرستد اما به بهانه‌ای برایش شریک قائل باشد به گمان این که این شرکاء او را به خدا نزدیک می‌کنند از گمراهان است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در چه محیطی مبعوث شدند؟

قرآن کریم بیان کرده که وقتی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه مکرمه مبعوث شدند مردم با این که ادعای پیروی از دین ابراهیم علیه‌السلام را داشتند رفتار انواع شرک و بت‌پرستی بودند،

کما این که قرآن کریم علت و انگیزه اختلاف رسول مکرم ﷺ را با آنان، بیان نمود، جامعه آنروز مکه و سایر شبه جزیره عربستان کافر و منکر وجود و قدرت خدا نبودند، خداوند را کاملاً قبول داشتند و به قدرت هایش اعتراف می‌کردند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱]. «و اگر از آنان بپرسی، چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است، البته گویند: خداوند. پس از چه جهت [از راه حق] گردانده می‌شوند؟».

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۹].

«و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ به یقین گویند، [خداوند] پیروزمند دانا آن‌ها را آفریده است».

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [الزخرف: ۸۷].

«و اگر از آنان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است، به یقین گویند: خدا. پس از [حق به] کجا بر گردانده می‌شوند؟».

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ۸۴ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ ۸۵ ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ ۸۶ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ ۸۷ ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ۸۸ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ ۸۹ [المؤمنون: ۸۴-۸۹].

«بگو: اگر می‌دانید، زمین و هر کس که در آن است از آن کیست؟ (۸۴) خواهند گفت: از آن خداست. بگو: آیا پند نمی‌پذیرید؟ بگو: پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ چه کسی است؟ خواهند گفت: [همه] از آن خداوند هستند. بگو: آیا پروا نمی‌دارید؟ بگو: چه کسی است که ملکوت هر چیز به دست اوست و اوست که امان می‌دهد و [بر خلاف امان] او [به کسی] امان داده نمی‌شود. اگر می‌دانید [بگویید]. خواهند گفت [همه این‌ها] از آن خداوند

است. بگو: پس از کجا فریب داده می‌شوید؟».

پس ملاحظه می‌کنید که آن‌ها منکر خالق بودن و رازق بودن و مدبر بودن و میراندن و زنده کردن خداوند نبودند بلکه تمام این صفات را ویژگی خاص خداوند می‌دانستند اما این عقیده به ظاهر اسلامی و توحید آن‌ها را وارد دایره اسلام نکرد. و صفت شرک را از آن‌ها زائل ننمود.

لذا خداوند متعال بیان کرد که آن‌ها از این جهت به خدا ایمان دارند، اما از جهت ایمان خودشان را فاسد کردند ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. «و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر آنکه آنان [به نوعی] مشرک‌اند». و خداوند بیان کرد که آن‌ها خداوند را دوست دارند، اما این محبت خالصانه نیست چون غیر خدا را نیز مانند خدا دوست می‌دارند، ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «و از مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی را [برای او] بر می‌گیرند که آن‌ها را مانند دوست داشتن خدا دوست می‌دارند- و مؤمنان در دوستی خدا قوی‌ترند». و شگفت این که آن‌ها حج هم می‌کردند و به خانه خدا طواف هم می‌کردند و کعبه را تعظیم هم می‌نمودند و برایش هدی و قربانی هم تقدیم می‌کردند و لبیک هم می‌گفتند اما کدام لبیک «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِلَّا شَرِيكَاتُكَ وَمَا مَلِكُ» «خدا یا به خدمت ایستاده‌ام، خدایا شریک نداری به خدمت ایستاده‌ام مگر شریکی که تو او را و آنچه او مالکش است همه را مالک هستی!»

پس همه این مشترکات به شمول ایمان به این که خداوند خالق و مدبر این جهان هستی است روزی دهنده و باران دهنده تنها اوست لذا او را دوست داشتن و تعظیم کردن و غیره نتوانست آن‌ها را به اسلام داخل کند، زیرا همه این امور اگرچه درست بود اما مشکل اساسی عبادت و پرستش بود و نقطه اختلاف پیامبر ﷺ با آنان در مورد بخصوص بود. آن‌ها عقیده داشتند که اگر عبادت و پرستش به منظور طلب شفاعت از آن معبود در نزد خداوند باشد اشکال ندارد که این عبادت یا نوعی از انواع مختلف عبادت

برای آن کسی که قرار است در نزد خداوند برایشان شفاعت کند انجام گیرد!! نه از باب این که آن طرف مستقلاً می‌تواند نفعی یا ضرری برساند، بلکه از باب این که این قدرت را خدا به او داده است!! اما پیامبر خدا ﷺ فرمود نخیر، این عینا همان شرکی است که خداوند مرا مکلف کرده که شما را از آن باز دارم و جامعه را از وجودش پاک نمایم.

خداوند متعال جوهر اختلاف و نکته اساسی در مشکل موجود در بین آنان و پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «بدان که پرستش ناب از آن خداست. و کسانی که به جای او دوستانی گرفتند [گویند]: آنان را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را گامی به خدا نزدیک سازند». بله می‌گفتند ما این‌ها را از این جهت نمی‌پرستیم که خالق و رازق هستند نخیر آفریدن و روزی دادن که ما هم می‌دانیم و قبول داریم که کار خداوند است، ما فقط از این‌ها یک چیز می‌خواهیم و آن این که برای ما نزد خداوند شفاعت کنند!! و خداوند فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸]. «و به جای خداوند چیزی را می‌پرستند که به آنان زیانی نمی‌رساند و سودی به آنان نمی‌بخشد و می‌گویند: اینان در نزد خداوند شفیعان ما هستند. بگو: آیا خدا را به آنچه که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟ او پاک [و منزّه] و از آنچه شرک می‌آورند [بسی] برتر است». خیلی جالب است می‌گویند: ما که از این‌ها نفع و ضرر نمی‌خواهیم، این که از عهده این‌ها ساخته نیست خود ما هم می‌دانیم ما فقط می‌خواهیم که این‌ها برای ما وسیله نزدیک به خدا باشند و برای ما نزد خدا شفاعت کنند همین و بس. شاید کسی بگوید که: آنچه در اینگونه آیات نفی شد جمادات بی‌جان و روح است مانند سنگ و چوب و غیره. نخیر، اتفاقاً کلمه (هؤلاء) اشاره به عاقل و جاندار است، این‌ها چه کسانی بودند که مدعیان پیروی از دین توحیدی ابراهیمی خواستار شفاعت آن‌ها می‌شدند؟ طبعا این‌ها شخصیت‌هایی بودند که در جامعه شهرت و نام نیک داشتند و طبعا نیک هم بودند،

لذا نزد خداوند هم دارای مقام و منزلت والا بودند، به همین دلیل بود که (البته با تلاش فراوان شیطان) به شکل آن‌ها مجسمه ساخته بودند و در جاهای مختلف گذاشته بودند، بعضی‌ها در خانه‌ها، بعضی‌ها را بر روی قبرهای منسوب به آن مردان نیک و صالح و اولیاء و دوستان خداوند، و بعضی را هم در داخل خانه کعبه! بله خانه کعبه هنگام بعثت رسول الله ﷺ بت خانه‌ای بود که سبب و شصت بت در آن پرستش می‌شد!! خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۝ أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّا هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ۝﴾ [ص: ۴-۵].

«و شگفت‌زده شدند که هشدار دهنده‌ای از [خود] آنان به [نزد]شان آمده است و کافران گفتند: این [فرد] جادوگری دروغ‌گوست. آیا [همه] معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی شگفت است».

آری، آن‌ها تعجب می‌کردند که رسول خدا ﷺ چگونه (نعوذ بالله) نمی‌فهمد و قدر این بزرگان و صالحین و اولیاء خدا را نمی‌شناسد آن‌ها را دوست ندارد که از مردم می‌خواهد تمام انواع عبادت و پرستش را فقط برای یک اله و کارساز و مشکل‌گشا انجام دهند، البته آن‌ها اعتراف می‌کنند و قبول دارند که پرستش هرچیز یا کس دیگری با خدا قطعاً به این معنی است که او را اگر چه خالق و مستقل در نفع و ضرر نباشد در کنار خداوند اله و کارساز و مشکل‌گشا قرار می‌دهند، آن‌ها در این باره مشکلی ندارند و قبول می‌کنند که فلان کس اگرچه مستقلاً نمی‌تواند به آن‌ها نفع و ضرری برساند، اما به اذن خدا می‌تواند وسیله و شفیع قرار گیرد و آن‌ها را به خدا نزدیک کند!! از آنجایی که کلمه «إله» به معنی معبود با مفاهیم گسترده آن است لذا خداوند آن‌ها را توبیخ و سرزنش کرد که ﴿وَسْئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَٰهَةً يُعْبَدُونَ ۝﴾ [الزخرف: ۴۵]. «و از [وضع و حال] کسانی از رسولانمان پرس که پیش از تو فرستادیم. آیا جز [خداوند] رحمان معبودانی قرار دادیم که پرسش شوند؟». پس اله به معنی معبود است و کسی که چیزی را پرستد گویا او را اله و معبود گرفته است صرف نظر از این که آن اله،

إله و معبود حق باشد که خداوند متعال است یا إله باطل که هر آنچه غیر خداوند پرستیده شود إله و معبود باطل است.

این است معنی لا إله إلا الله، یعنی هیچ إله و معبود برحق شایسته پرستش باشد جز خدای یکتا و یگانه وجود ندارد. همین مفهوم و همین معنی بود که خداوند از ابراهیم بت شکن و موحد بزرگ علیه السلام نقل می‌کند: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۲۶﴾﴾ [الزخرف: ۲۶]. «و چنین بود که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه می‌پرستید، بیزارم». پس جمله: ﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۲۶﴾﴾ معادل «لا إله..» است و ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۲۷﴾﴾ [الزخرف: ۲۷]. «بر خلاف کسی که مرا آفریده است، و همو او مرا راه خواهد نمود». معادل «إلا الله..» که معنی آیه کریمه چنین می‌شود من از پرستش هر معبودی جز الله که معبود و إله برحق است بیزارم، زیرا جز خداوند که إله برحق است تمام معبودان دیگر باطل و عبادت و پرستش‌شان باطل و نادرست است. و کلمه‌ای که بعد از ابراهیم علیه السلام در میان فرزندان و ذریه و نسل‌های آینده‌اش باقی ماند لا إله إلا الله است، همین کلمه عظیم و سرجهان هستی که وقتی سایه ذریه ابراهیم علیه السلام و از جمله مشرکان جزیره العرب آن را نادیده گرفتند، و امرش را سهل انگاشتند دچار آلودگی‌های مختلف شدند و راه راست و صراط مستقیم را گم کردند و در بیراهه‌های کور ظلمت و تاریکی در انتظار مرگ و نابودی ابدی بودند که خداوند در نتیجه دعای ابراهیم علیه السلام یکی از بهترین ذریه ابراهیم یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث فرمود تا این کلید بهشت و راز بزرگ جهان هستی و ارزش حقیقی کائنات و خلاصه تمام ادیان آسمانی و لب و فشرده همه ارزش‌های انسانی یعنی لا إله إلا الله را تجدید و زنده کند و بار دیگر جهان بشریت را به وسیله آن از لوث شرک و کفر و بت‌پرستی و تمام مظاهر فساد و انحراف پاک کند و راه سعادت و رستگاری دائم را به روی انسان‌های راه گم کرده و غرق در خرافات و مزخرفات بگشاید تا این که خود و خانواده و اطرافیان و سایر انسان‌ها را با دعوت به توحید خالص از عذاب دردناک الهی نجات دهند. پس خدایا تو

را سپاس که نعمت توحید خالص و هدایت حقیقی و پیروی سنت عنایت فرموده، خدایا از تو استمرار هدایت و ثبات و استقامت می‌طلبیم تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌جوییم، خدایا همه نیازهای ما را بویژه این نیاز و احتیاج و خواسته و دعای ما را بر آورده کن. هدایت به راه راست، و دوام این نعمت عنایت کن. آمین

رابطه دین با عبادت

خداوند متعال عبادت و پرستش را همان دین معرفی کرده است، در آغاز دعوت توحید آن شرایط سخت دعوت و محیط شرک آلود و کشمکش عمیق بین جبهه ایمان و شرک و هنگامی که مشرکین مغرور و زخمی و سرداران بزرگ جبهه باطل پیشنهاد سازش و مشارکت در عقیده را مطرح کردند خداوند متعال با قاطعیت تمام طرح سازش توحید و شرک را رد نمود و اعلان کرد که ﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عٰبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا أَنَا عٰبِدُ مَا عٰبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عٰبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾﴾ [سورة الكافرون]. «بگو ای کافران، آنچه را شما می‌پرستید نمی‌پرستم. و نه شما آنچه را که [من] می‌پرستم، می‌پرستید. و نه من آنچه را شما پرستیدید می‌پرستم. و نه شما آنچه را [من] می‌پرستم می‌پرستید. شما را دین خود، و مرا دین من».

پس دین همان عبادت است و مسلمان کامل و مؤمن واقعی کسی است که عبادتش خالص برای خدا باشد، این امر و دستور اکید خداوند متعال است ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾﴾ [البينة: ۵]. «و فرمان نیافتند جز آنکه خدا را- در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند با پاکدلی (دین ورز به آیین ابراهیمی) بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین». سورة الكافرون مرز توحید و شرک را مشخص کرد و استقلال در هویت و عقیده را بیان نمود، و قاطعیت و صراحت در امر دین و عبادت را تثبیت کرد، که مؤمن و موحد می‌تواند مدارا کند حق دارد در جامعه غیر توحیدی زندگی کند، اما بدون تقیه و با

قاطعیت و سربلندی و سرافرازی باید عقیده‌اش را آشکارا اعلان نماید، و در عبادت و پرستش خداوند کاملاً احساس غرور و افتخار کند. این است دین توحیدی و عقیده اسلامی. جالب این که این سوره یکی از محبوب‌ترین سوره‌های قرآن کریم در نزد رسول خدا ﷺ بود همیشه و به هر مناسبتی این سوره عظیم را تلاوت می‌کردند، در نمازهای نفل در سنت فجر در سنت مغرب در نماز طواف، در نماز وتر، و مواضع دیگر، زیرا در این سوره دین توحیدی مؤمنین از دین شرک آلود مشرکین جدا شده است.

یک پرسش اساسی باقی می‌ماند و آن این که معنی عبادت چیست؟

عبادت از دیدگاه قرآن

قرآن کریم معنی عبادت را خیلی واضح و شفاف بیان کرده و هیچگونه ابهامی باقی نگذاشته است. می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ۝ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ۝﴾ [الأحقاف: ۵-۶]. «و کیست گمراه‌تر از کسی که به جای خداوند کسی را [به دعا] بخواند که تا روز قیامت [دعای] او را اجابت نکند و آنان (معبودان دروغین) از دعایشان بی‌خبرند. و چون مردم محشور شوند [آن معبودان] دشمن آنان خواهند بود. و عبادتشان را منکر شوند».

پس قرآن کریم «دعاء» را عبادت دانسته و توضیح داده است که معبودان باطل در روز قیامت چنین عبادتی را انکار خواهد کرد، یعنی این که انسان‌های آلوده به شرک که در دنیا برای رفع نیازها و مشکلاتشان از آن‌ها کمک خواسته و حاجت طلبیده‌اند، این عمل در اصطلاح قرآن «دعاء» خوانده می‌شود و این دعا طبق آیات قرآن کریم از جمله همین آیه مذکور عین عبادت است، پس آن معبودان در واقع معبود و إله و مشکل‌گشا و کارساز نیستند چه ادعای چنین چیزی را داشته و چه نداشته باشند چه جاندار باشند و چه بی‌جان در هر صورت آنروز از شرک مشرکین که دعا و حاجت خواستن و مدد

طلبیدن است کاملاً اظهار بیزاری و تنفر و انزجار می‌کنند، زیرا که این عمل عین عبادت است و آنان در روز قیامت واضح و آشکار می‌بینند و می‌دانند که شایسته عبادت نبوده و نیستند و آنکه باید عبادت شود و هرگونه پرستش برایش انجام گیرد فقط ذات یگانه و یکتای الله متعال است.

در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنکبوت: ۶۵]. «پس چون در کشتی‌ها سوار شوند، خداوند را - در حالی که دین [خود] را برای او خالص می‌دارند - به دعا خوانند، پس چون آنان را [با آوردن] به خشکی رهایی بخشید، آن هنگام است که آنان شرک می‌آورند». پس این آیه کریمه با صراحت بیان می‌کند که این مشرکین هرگاه دچار سختی و مشکلات می‌شدند فقط به خدا روی می‌آوردند و با اخلاص تمام از او کمک می‌خواستند، و دعای‌شان را که از مهمترین انواع عبادت است متوجه ذات بی‌نیاز او می‌کردند، لذا خداوند این عمل آن‌ها را اخلاص نامید یعنی دعای خود را که عبادت است خالص برای خدا انجام می‌دهند، تا اینجا کارشان درست است، شرک از جایی شروع می‌شود که دعا و نذر و حاجت خواستن و رفع نیازهایشان را متوجه غیر خدا می‌کنند. و از مخلوق عاجز و ناتوان هرچند که دوست و محبوب خدا هم باشد کمک می‌طلبند، چقدر ناسپاس و قدرشناس و انحراف واضح و آشکار است که در هنگام سختی و دشواری و خطر غرق شدن که احساس می‌کند دستش از همه جا کوتاست از ته دل و اعماق قلب و سلول‌های بدنش فریاد یا الله بر می‌خیزد و جز نام مبارک الله بر زبانش جاری نمی‌شود، اما وقتی که مشکلش رفع شد و حنجره‌اش آزاد گردید و نفس آرام کشید و خواست به گمان خودش از عبادت لذت ببرد پای وسیله و واسطه و شفیع به میان می‌آید و عشق و محبت و تواضع و فروتنی و دعا و نیاز و نذر و صدقه‌اش را سخاوتمندانه به این و آن تقدیم می‌کند بندگان نیک خدا و اولیاء و دوستان خدا را مورد نوازش قرار می‌دهد و با آنان راز و نیاز شروع می‌کند، عاقل از این که این بندگان خدا نیز در هنگام سختی و بیچارگی و

امتحان الهی مانند خودش بسوی الله دست نیاز بلند می‌کنند و اشک عاجز و بندگی بیادگاه عظمت و جبروت او می‌ریزند و پیشانی مذلت ببارگاه کبریای او می‌سایند و سر عجز و سجده بر آستان علو و قداست او فرود می‌آورند کسی نیست که به این بنده غافل و عابد نمای جاهل بگوید که ای بیچاره گم کرده راه:

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعراب کین راهی که تو میروی به ترکستان است
خدایا شعار بی‌روح ما را که هر روز بارها تکرارش می‌کنیم تحقق بخش: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. خدایا تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم پس دعا و استعانه یا حاجت و مدد طلبیدن در سختی‌ها عبادت و عبادت عین دین است، پس کسی که دعا و استعانه خود را فقط برای خدا انجام دهد و صرفاً از او کمک بخواهد مؤمن و مخلص است، اما خدای نکرده اگر دست نیاز به سوی غیر خدا دراز کند با خطر بزرگی مواجه شده است، صحبت از کارهای عادی نیست که شما از دوستی کمک بخواهید این که اشکالی ندارد و خیلی هم طبیعی است، صحبت از کارهای خارج از حیطه قدرت انسان است و انسان در عالم اسباب به آن دسترسی ندارد، مثلاً همین مثالی که در خود آیه کریمه ذکر شد که فرض کنید شما در کشتی سوارید و در عمق اقیانوس ناگهان کشتی طوفانی شد و غرق گردید و قایق نجات هم در اختیار ندارید شما مانند روی آب، چند ساعت قدرت شنا دارید؟ بالاخره خسته شدید و ناتوان، نه گروه نجاتی رسید و نه جزیره‌ای نزدیک است و نه هیچ امید دیگری، اینجا چه می‌کنید؟ آیا واقعا وسیله واسطه جستجو می‌کنید و به این و آن متوسل می‌شوید یا این که ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. «چه کسی [دعای شخص] درمانده را، چون او را بخواند، می‌پذیرد و سختی را بر می‌دارد». را بیاد می‌آورید؟ یا علی و یا مهدی و یا حسین و یا حتی (قربان نام مبارکشان بشم) یا محمد صدا می‌زنید یا این که یا الله فریاد می‌کشید و چیغ و فغان و ناله ممزوج با اشک شما مستقیماً و بدون وسیله و واسطه فقط ببارگاه خدا بالا می‌رود؟ جدی فکر کنید و خود را در آن صحنه تصور کنید و صادقانه به خود پاسخ

دهید! پاسخ مسلم است هر انسان عاقل و سالمی که در چنین شرایطی قرار بگیرد چه به دین و عقیده اسلامی پایبند باشد یا نباشد قطعاً فطرت سالم انسانی در چنین وضعیتی او را به سوی خدا سوق خواهد داد، و حتماً در چنین بحران سختی جز خدای یکتا و یگانه و مشکل گشا و حاجت روا به هیچ چیز و کس دیگری متوجه نخواهد شد عین همین صحنه را شما در یک سفر هوایی تصور کنید، فرض کنید در هواپیما سواری و اعلان شد که چرخها باز نمی‌شود یا مسیر موج دارد، یا هر اتفاق دیگری که خدای نکرده خلبان و عوامل و مسافران همه در شرایط اضطراری قرار گرفتند و هواپیما روبه سقوط است شما در چنین وضعیتی چه کاری کنید شما که چتر باز نیستید که مطمئن باشید می‌توانید با چتر فرود بیایید از کجا معلوم که چتر شما باز شود؟ از کجا معلوم که فرصت استفاده از چتر را پیدا کنید، مهم این که نظر از این که شما از حادثه نجات پیدا کنید یا نه؟ پرسش این است که در لحظات آخری که همه از نجات نا امید شده‌اید توجه شما به کجا متمرکز می‌شود؟ جدا صادقانه بگویید؟! مثلاً اگر خدای نکرده قهرمان محبوب جهان آقای رضا زاده در چنین وضعیتی قرار گیرد آیا واقعا شعار یا ابا الفضل خودش را به خاطر خواهد آورد؟! و از ابا الفضل کمک خواهد خواست یا از خدای ابا الفضل؟! ما از یک مسابقه سخنوری و قلم فرسایی و شعار نویسی صحبت نمی‌کنیم، از یک واقعیت ملموس و حرف می‌زنیم، خداوند که ما انسان‌ها را از خودمان بهتر می‌شناسد می‌فرماید: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾﴾ [لقمان: ۳۲]. «و چون موجی سایه‌بان وار آنان را فرو گیرد خداوند را- در حالی که عبادت را برای او خالص گردانده‌اند- می‌خوانند. پس چون آنان را با رساندن به خشکی رهایی بخشد، آن گاه [برخی] از آنان میانه‌رو است. و هیچ کس جز غدار ناسپاس آیات ما را انکار نمی‌کند».

پس این است حقیقت ما مدعیان ایمان و توحید که در شرایط عادی خدای واحد و یگانه و یکتا را فراموش می‌کنیم و سرکارمان با وسیله‌ها و واسطه‌ها و شفعاست که ما را

به خداوند نزدیک کنند و نذر و صدقه و دعا و نیایش و راز و نیازمان همه با این مخلوقات خداوند بی‌نیازست اعم از این که بی‌جان باشند یا جاندار، زنده باشند یا مرده، ولی باشند یا پیامبر که هزاران درود و سلام بر اولیاء و دوستان و پیامبران الهی باد، اما همین که مشکل واقعی پیش آمد فقط خدای یگانه را فریاد می‌زنیم و همه چیز و همه کس را فراموش می‌کنیم در این آیه کریمه خداوند متعال نمک نشناس و ناسپاس ما را خوب به تصویر کشیده: ﴿لَا يَسْتَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ ۚ وَلَئِنْ أَدْقَنَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسِ الْجَانِبَ ۚ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ۝﴾ [فصلت: ۴۹-۵۱]. «انسان از طلب خیر خسته نمی‌شود. و اگر گزندى به او برسد، مأیوس ناامید است. و اگر از سوى خود پس از رنجى که به او رسیده باشد، بخشایشى به او بچشانیم، به یقین گوید: این حق من است. و گمان نمی‌برم که قیامت بر پا شود. و اگر [به فرض] به سوى پروردگارم باز گردانده شوم، بی‌گمان من در نزد او خوشی خواهم داشت. پس بی‌گمان کافران را به آنچه می‌کردند، خبر خواهیم داد و از [طعم] عذاب سخت به آنان خواهیم چشاند. و چون بر انسان انعام کنیم روی گرداند و پر غرور دور شود. و چون رنج به او برسد. بسیار دعا می‌کند».

خداوند حکیم و منان که نکته ضعف‌های من و شما را خوب می‌داند گاهی از زبان قرآن و گاهی از زبان پیامبرگرامی‌اش ﷺ گوش ما انسان‌ها را باز کرده که حواسمان جمع باشد تا خدای نکرده دچار بزرگترین گناه نابخشودنی نگردیم. سایر گناهان را خداوند می‌بخشد جز شرک که بدون توبه بخشیده نمی‌شود ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۚ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد» پس خیلی باید دقیق عمل کنیم، و تلاش نماییم که تمام راه‌های خطر شرک را ببندیم، خداوند متعال از ما

خواسته که دعا را فقط ببارگاه او انجام دهیم و همه انواع دعا را فقط برای او انجام دهیم، زیرا شفاء دادن، و فرزند دادن و گمشده را پیدا کردن و به داد بیچاره رسیدن، و مشکل درمانده را حل کردن و خلاصه هر آرزو و حاجتی را بر آوردن فقط کار خداست و جز او هیچکس قدرت و توانایی کاری را ندارد، فراموش نشود صحبت ما از عالم اسباب نیست، پزشک و روانپزشک و دارو و دعا و صدقه و غیره اسبابی است که به شفای بعضی کمک می‌کند و باید از آن استفاده کرد پس هر خواسته و نیاز و حاجت و آرزویی را ضمن استناره از اسباب به ببارگاه خداوند بزرگ مطرح کردن عین توحید و یکتاپرستی است، و همین چیزها را از غیر خدا خواستن گناه نا بخشودنی است که متوجه شدید گناه نابخشودنی در اصطلاح قرآن چیست، پس خداوند دعا را که عبادت است فقط برای خود می‌خواهد ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [المؤمن: ۶۰]. «و پروردگارتان گفت: مرا [به دعا] بخوانید تا برایتان اجابت کنم. آنان که از عبادت من کبر می‌ورزند، با خواری به جهنم در می‌آیند». ملاحظه می‌فرمایید که در این آیه کریمه خداوند متعال دعا را عبادت می‌خواند، زیرا کسی که برای حل مشکل و رفع نیاز و برآوردن حاجت و تحقق آرزو یا هر خواسته‌ای که خداوند را بخواند او را عبادت کرده است، و این که خدای نکرده اگر غیر را بخواند باز هم او را عبادت کرده است. لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]. «پس هیچ کسی را با خداوند نخوانید» یعنی دعاء، نیایش که عبادت است مخصوص الله ذوالجلال است، آیات کریمه در این موضوع فراوان است و همه بیانگر این حقیقت است که، دعاء عبادت و عبادت دین است، و انسان مؤمن زمانی مخلص شناخته می‌شود که دعا و عبادت و دین و نماز، نیایش و قربانی و نذر و مرگ و زندگی و همه چیزش خالص برای خدا باشد، خدای نکرده اگر چنین نکرد و غیر خدا را به کمک طلبید و نذر قربانی برای غیر خدا انجام داد خطر جدی وجود دارد که مرتکب گناه نابخشودنی گردد که بدون توبه بخشیده نمی‌شود.

حساسیت مشرکین با این اصل

قرآن کریم بیان کرده حساس‌ترین موضوع از دیدگاه مشرکین همین چیز است، قرآن از حساسیت آنان چنین تعبیر نموده است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ۝۱۸﴾ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ۝۱۹﴾ [الجن: ۱۸-۱۹]. «و آنکه مساجد خاص خداوند است. پس کسی دیگر را با خداوند [به نیایش] نخوانید. و آنکه چون بنده خداوند باز ایستاد تا او را به [نیایش] بخواند، نزدیک بود که [جنیان] پر از دحام بر او هجوم آورند». یعنی وقتی که رسول خدا ﷺ اقدام به یکتاپرستی نمود و جامعه را به آن فرا خواند که ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ۝۱۸﴾ هیچ کسی را با خدا نخوانید، سر ناسازگاری برداشتند و شروع به داد و فریاد نمودند، و همه یک دست و یکپارچه علیه ایشان جبهه گرفتند.

این حساسیت افراطی و موضع‌گیری غیر عقلانی ناشی از اندیشه ناپاک و تفکر مریض انسان‌های است که از نعمت عقل استفاده نمی‌کنند و چشم و گوش خود را بسته و بدون دقت و محاسبه و نگاه به آینده سراسیمه واکنش نشان دهند و حاضر نیستند دلیل و برهان بپرسند، و احتمال مطرح کنند و عقیده‌پدیری و تفکر و اندیشه‌کهنه و پوسیده و موروثی وابسته و دلداد به سنگ و چوب و خرافات و مزخرفات را در محک دانش و بینش و استدلال علمی و منطقی قرار دهند، و پیامدها و عواقب خطرناک آن را بسنجند و این عادت و خصلت همه انسان‌ها ضعیف و شکست خورده است که از هر پدیده نو و عقیده مخالف ترس واهمه دارند و فاقد جرأت رویارویی و بحث و استدلال هستند، و به همین دلیل همیشه در تاریکی زندگی می‌کنند، و جز جهان تخیلات و رؤیاها و اجراء سوژه دیگران و ایفای نقش برای آن‌ها هیچوقت در عالم واقع و زندگی عادی و طبیعی وارد نمی‌شوند که خودشان باشند و نقش خودشان را بازی کنند، به همین دلیل هم هست که آزاد و مستقل نمی‌توانند بیندیشند و تصمیم بگیرند، تا شما حرفی بگویید و موضوعی را مطرح کنید و عقیده‌ای را باز کنید عوض این که خودش بنشینند فکر کنند و تحلیل

نمایند بلافاصله دنبال این و آن می‌دوند که فلانی اینطور گفت جوابش چیست؟ فلان کتاب اینطور نوشته چطور باید ردش کرد؟! یعنی آنقدر خود را جای دیگری فرض کرده که برای چند لحظه هم حاضر نیست خودش و برای نفع خودش با استقلال و آزادی و احساس غرور از این آزادی کمی فکر کند که شاید این حرف دلیل داشته باشد، شاید این دلیلش قابل قبول باشد، شاید عقیده و فکر و باور من خام باشد چرا فکر نمی‌کنم؟ چرا حتی به عنوان یک فرضیه فرصت درک مطلب را به خودم نمی‌دهم، اگر همه انسان‌های دنیا مانند من با عقاید و افکار جدید و گم برخورد می‌کردند اصلاً رشدی وجود نمی‌داشت، مشرکین مکه از فرط حساسیت‌شان در برابر این دین توحیدی جدید علاوه از سایر اقدامات و واکنش‌ها یک اقدام آسان و سریع‌شان تهمت و برچسب زدن بود؟ خواسته‌ای که داشتند این بود که، حرف پیامبر ﷺ را گوش نکنید! چرا؟ چونکه دیوانه است! ساحر است! حرف‌هایش جذاییت دارد! و ده‌ها مزخرف دیگر، بودند کسانی که واقعا از سرداران و معتبران حرف شنوی داشتند، آخر اسم و رسم و شهرت فراگیرشان سند اعتماد و اعتبار بود، طفیل بن عمر دوسی وقتی از طائف آمد سر راهش ایستادند و گفتند: نرو پیش این مرد! وقتی خیلی اصرار کرد گفتند: پس گوش‌هایت را ببند، گوش‌هایش را پنبه گذاشت بالاخره سر عقل آمد و گفت: من که دیوانه نیستم که حرف غیر منطقی را قبول کنم، وقتی رفت پای صحبت رسول الله ﷺ نشستند، دید نخیر، این حرف‌ها حرف غیر منطقی نیست قانع شد که کلام خداست، قرآن در جای دیگر این حساسیت را از زبان خود آنان چنین مطرح می‌کند ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ [فصلت: ۲۶]. «گفتند کافران: این قرآن را گوش نکنید و (در وقت تلاوت و بیان آن) سر و صدا کنید تا شاید غالب شوید!» ببینید حساسیت مفرط به حدی است که به گوش نکردن هم اکتفا نمی‌کنند، برچسب زدن هم مشکل‌شان را حل نمی‌کند، تصمیم فردی هم نمی‌گیرند که یک خودش هر کاری درست را دارد انجام دهد، نخیر دسته‌جمعی اقدام می‌کنند، برنامه می‌ریزند، و به دیگران هم تحمیل می‌کنند که شما هم

حرف گوش نکنید کتاب نگیرید کتاب نخوانید! چرا؟ خطرناک است! وهابی هستند؟! دلیل؟ برهان؟ هیچ!

شفاعت در قرآن

مشرکین مکه مدعی بودند که آنچه آن‌ها می‌پرستند یعنی اولیاء و دوستان خداوند که آن‌ها در برابر تصاویر و مجسمه‌های آن‌ها تعظیم می‌کردند و آن‌ها را وسیله می‌گرفتند و برای‌شان دعا و نذر می‌کردند می‌گفتند: ما می‌دانیم که این‌ها مستقلاً نفع و ضرری ندارد، ما فقط می‌خواهیم این‌ها برای ما نزد خداوند شفاعت کنند. خداوند بهانه‌های آن‌ها را رد نمود و بیان کرد که عقیده آن‌ها فاسد است. خداوند مانند پادشاهان دنیا نیست که به دلیل احتیاج‌شان به کمک شفاعت کنند، شفاعت آن‌ها را بپذیرد، لذا چون موضوع مصالح مشترک در کار است بسیاری از شفیعیان در دنیا بدون اجازه پادشاه و بر خلاف میل و رضایت آن‌ها شفاعت می‌کنند، و چه بسا برای کسانی شفاعت می‌کنند که پادشاه از آن‌ها متنفر است و می‌خواهد از آن‌ها انتقام بگیرد، اما مصالح مشترک پادشاه و شفاعت‌کننده را به هم محتاج کرده است. این حال پادشاهان ضعیف و محتاج دنیاست، که برای حفظ و بقاء و امنیت خود و حکومت‌شان نیازمند کسانی هستند که به آن‌ها کمک نمایند. اما شفاعت در نزد خداوند کاملاً وضع جداگانه‌ای دارد، شفاعت خالق از مخلوق همانقدر فاصله دارد که خود خالق از مخلوق فاصله دارد. لذا خداوند بیان کرده که شفاعت خالق با شفاعت مخلوق دو فرق اساسی دارد.

فرق اول: این که شافع بدون اجازه حق ندارد در نزد خداوند شفاعت کند. ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۳]. «و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد» ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶]. «و چه بسیار

فرشتگانی در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد. مگر پس از آنکه خداوند برای هر کس که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد». ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳]. «هیچ شفاعت کننده‌ای مگر پس از اجازه او نیست» پس بر خلاف پادشاهان دنیا جز به اجازه الله ذوالجلال هیچکس نمی‌تواند در نزد ذات متعال آن پادشاه حقیقی شفاعت کند.

فرق دوم: این که شافع پس از دریافت اجازه شفاعت از پادشاه حقیقی برای هرکس دلش خواست نمی‌تواند شفاعت کند مگر کسیکه خداوند به شفاعت شافع یا سفارش‌کننده برای او راضی باشد، اگر خداوند راضی به سفارش شما برای فلان کس نباشد شما نمی‌توانید شفاعت کنید برخلاف پادشاهان دنیا که شما برای هرکس خواستید پیش هرکس می‌توانید شفاعت کنید خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶]. «و چه بسیار فرشتگانی در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد. مگر پس از آنکه خداوند برای هر کس که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد». ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. «آن روز شفاعت سود نبخشد مگر کسی را که [خداوند] رحمان برایش اجازه داده است و سخن او را پسندیده است» و درباره فرشتگان فرمود: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «آینده و گذشته آنان را می‌داند و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] بپسندد و آنان از بیم او در هراسند».

پس هیچکس نمی‌تواند بر خلاف خواست و رضایت خداوند برای کسی شفاعت کند، پس وقتی برای هر دوطرف شفاعت کنند و شفاعت شونده اجازه و رضایت خداوند شرط است، باید گفت: شفاعت فضل و لطف و احسانی از طرف خداوند برای بندگان و یکی از اسباب مغفرت و بهانه‌ای برای بخشش گناهان است، چون خداوند خودش سفارش‌کننده و سفارش شونده را تعیین می‌کند که شما برای فلانی پیش من سفارش کن پس طبیعی است این لطف و احسان از طرف خداوند است، علت دیگری که شفاعت را

فضل و احسان خدا می‌دانیم این است که، اعمالیکه سبب شفاعت می‌شود نیز به توفیق و راهنمایی خود الله ذوالجلال است، و اهلیت و شایستگی لازم برای شفاعت نیز از طرف خداوند به شفاعت‌کننده عنایت می‌شود، پس قطعاً نعمت شفاعت از اول تا آخر لطف و احسان و مرحمتی از طرف خداوند متعال است به همین دلیل قرآن کریم به پیامبر گرامی ﷺ دستور داد که به همه اعلان کند ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴]. «تمام شفاعت‌ها فقط ملک خدا و در اختیار خداوند است». این آیه و سایر آیات کریمه با بیان شروط شفاعت خاطر همه را جمع کرد که مواظب باشید شفاعت یک جزء کوچک از مجموعه بزرگ دین و دینداری و توحید خالص و اسلام ناب است که اصول و قواعد و ضوابط خاص خودش را دارد، بزرگترین و مهمترین اصل دین و توحید خالص، تحقق کامل لا اله الا الله محمد رسول الله است، علامت این تحقق انجام تمام انواع عبادت‌ها از جمله دعا و حاجت خواستن و رفع بلا و نزول باران و طلب فرزند و شفای مریض و سایر حاجت‌ها را فقط از خدای واحد و یکتا و یگانه خواستن، و شکرانه‌ها و نذر و نیازها و قربانی‌ها را فقط برای او انجام دادن، و راز دل و درد دل و اشک و ناله و فغان و تواضع و گردن کجی و خم و راست شدن و رکوع و سجده و طواف و تملق و چاپلوسی و چاکری و نوکری عابدانه را فقط با خدا یگانه و برای او به پیشگاه او انجام دادن است. به عبارت دیگر شفاعت، پارتی بازی و دلال بازی نیست که بدون ایمان درست و عمل نیک با کیفیت و شروط تعیین، هرکس مانند دسته بندی‌های دنیا، برای دوستان و مریدان خودش کمر بندد و آن‌ها را از خود راضی کند! خیر، نظام احکم الحاکمین در روز هولناک محشر همه را گرفتار خودشان می‌کند در آنروز به تعبیر قرآن کریم ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۚ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ۚ وَصَلَاتِهِ ۚ وَبَيْتِهِ ۚ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۴-۳۷]. «روزی که انسان از برادرش بگریزد. و از مادرش و از پدرش. و از همسرش و فرزنداناش [نیز بگریزد]. هر کسی از آنان- آن روز- کار و باری دارد که برایش کفایت می‌کند».

بلکه هرکس گرفتار خودش است وقتی هرکس از برادر و پدر و مادر و دوستان و فرزندان فرار می‌کند پس مسلم است که اوضاع خیلی سخت و وخیم است و جز ایمان و عمل چیزی دیگری کار برد ندارد، از عدل (تاوان) و فدیة و شفاعت مطلق و غیر مشروط خبری نیست، ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصرون﴾ [البقرة: ۴۸]. «و از روزی پروا بدارید که کسی از کسی هیچ کفایتی نکند و از او شفاعت نپذیرند و از او تاوانی (بلا گردانی) گرفته نشود و آنان یاری نیابند» ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصرون﴾ [البقرة: ۱۲۳]. «و از روزی پروا بدارید که کسی از کسی هیچ کفایتی نکند و از او تاوانی (بلا گردانی) گرفته نشود و شفاعت به او سود نبخشد و آنان یاری نیابند».

پس بزرگترین ظلم و جفا در حق خداوند کریم و الله ذوالجلال این است که مخلوق با امید شفاعت به مخلوق دیگری پناه ببرد انگار نه این که شفاعت ملک خداست و فقط از ذات یگانه او باید طلبیده شود. خداوند خبر داد و همه را آگاه کرد که خبردار حواستان را جمع کنید همه شفاعت‌ها از آن او و در اختیار اوست، چنانکه رزق و هدایت از آن او و در اختیار اوست، وقتی شما از کسی شفاعت می‌خواهید که مالک شفاعت نیست و اختیار شفاعت ندارد مثل این است که رزق و هدایت را از مخلوق طلب کنید در حالیکه می‌دانید هیچکس قدرت روزی دادن و هدایت کردن کسی را ندارد، این فقط از اختیارات خاص خداست.

خداوند در قرآن کریم بیان فرمود که از مردگان چیزی را طلبیدن در هر صورت باطل است، حتی اگر این شخص مرده خیلی هم دوست و لی خدا باشد، پیامبر خدا باشد مردم هم به او محبت و ارادت داشته باشند اما اختیاراتش در حیاتش محدود است چه رسد به این که پس از مردن بخواهد برای کسی کاری انجام دهد. از علاقات و نشانه‌های دوستی خداوند این است که ایمان کامل و تقوای کامل داشته باشد ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ [یونس: ۶۲-۶۳]. «بدان که دوستان خدا، نه بیمی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند. آنان که ایمان آورده‌اند و پروا می‌کردند. پس شرط دوستی ایمان کامل و تقوای کامل است و کسی که دارای این دو نعمت بزرگ باشد هیچوقت جسارت نمی‌کند که در کاری که از اختصاصات الله متعال است و ممکن نیست که به او سپرده شود دخالت کند و إلا دوست و ولی خدا نمی‌شد، این در حیات اوست وقتی که زنده و سالم بوده حال که از دنیا رفته چگونه می‌خواهد کاری انجام دهد که در دنیا از آن عاجز بوده است؟! به این آیه کریمه دقت کنید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ﴿٦٤﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٥﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]. «بگو: آنان را که به جای خداوند می‌پندارید [به فریاد] بخوانید. هموزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین اختیار ندارند و در [تدبیر] آن‌ها هیچ شرک‌تی ندارند و او (خداوند) از آنان پشتیبانی ندارد. و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد. تا وقتی که نگرانی را از دل‌هایشان دور سازند، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق. و او بلند مرتبه بزرگ است». خداوند در این آیه کریمه بیان کرد که اگر خواستید از کسی کمک بخواهید باید از ویژگی‌های ذیل را دارا باشد و إلا نمی‌تواند به شما کمک کند.

اول: این که ملک و حکومت مستقلی داشته باشد اینرا خداوند نفی کرد که هیچکس چنین چیزی در اختیار ندارد ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾. «مالک یک ذره هم نیستند چه رسد به این که حکومت و پادشاهی مستقل به عنوان ملک خاص در اختیار داشته باشند!».

دوم: این که با خداوند در ملک و پادشاهی‌اش شریک باشند اینرا هم خداوند نفی کرد ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ﴾ «هیچگونه شراکتی در آسمان و زمین ندارند». **سوم:** این که خداوند مالک او را برای خودش معاون تعیین کرده باشد، خداوند گفت:

خیر معاون ندارم ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ خداوند از میان مخلوق هیچ معاون و کمک گاری ندارد، و چهارم: این که هیچکدام این‌ها را هم دارا نباشد حد اقل مطمئن باشد که شفاعت و سفارش او در نزد مالک و پادشاه حقیقی قبول می‌شود، خداوند این را هم رد کرد و خاطر همه را جمع نمود و توضیح داد که شفاعت نزد خداوند اگر به اجازه نباشد هیچ سودی ندارد و اجازه هم خود او صادر می‌کند. ﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ «و شفاعت در نزد او جز کسی که خودش برای او اجازه صادر کرده باشد نفع و سودی ندارد».

پس با توجه به چهار موردی که خداوند در این آیه کریمه ذکر کرد مشخص شد که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل و دوست ولی خداوند در اختیارات او به هیچ عنوان نمی‌تواند دخالت کند، زیرا هیچکس نه حکومت مستقل دارد، نه با خداوند شریک است، نه معاون خداوند است و نه بدون اجازه او می‌تواند برای کسی شفاعت کند و خداوند همه راه‌ها و بهانه‌ها را در این آیه قطع کرد، آسان‌ترین موردی که بعضی‌ها خود را به آن نوید می‌دهند و امیدوار می‌کنند این است که فلانی پیش خداوند آبرو دارد می‌تواند برای ما شفاعت کند، در این آیه کریمه خداوند با صراحت رد کرد که خیر هر آبروداری نمی‌تواند شفاعت کند، پیشاپیش هیچکس وکالت ندارد که برای هرکس دوست داشت شفاعت کند، اجازه شفاعت را خداوند در اختیار خودش قرار داده است فقط از او تعالی باید اجازه خواسته شود که نه از شفاعت کننده، خداوند حکیم و مدبر از این که اختیار شفاعت را خودش در دست گرفته هدف داشته است، چون این نظام الهی است، حکومت‌های دنیایی نیست که مردم با استفاده از دزد راه‌ها کارهای نامشروع و خلاف قانونشان را انجام دهند و به آن شکل قانونی ببخشند و بدون این که مسئولین کشور اطلاع پیدا کنند، چون ظاهر همه چیز مشکل قانونی دارد بازرس و حسابدار هم بو نمی‌برند، اما خداوند نظام آسمان خودش را دارد و از آنجایی که ماها را خوب می‌شناسد لذا تمام دزد راه‌ها را بسته است. می‌دانید که اساسا در نظام خداوند شرک بدون توبه قابل

بخشش نیست ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸]. «به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواند، می‌بخشد و هر کس که به خدا شرک آورد، گناهی بزرگ برافشته است» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶]. «خداوند نمی‌بخشد که به او شرک آورده شود و جز آن را برای هر کس که بخواند، می‌آمرزد و هر کس به خداوند شرک آورد، به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است». اگر خداوند اجازه مطلق صادر کرده بود که هر کدام از دوستان و دوستان دوستانش اجازه می‌داشتند برای هرکس که بخواهند شفاعت کنند دیگر دوزخی لازم نبود و کسی تنبیه نمی‌شد هرکس خودش را به جایی وابسته می‌کرد و هنگام نیاز از او می‌خواست که با شفاعت خلاصش کند، اما نه، حال که خداوند اجازه شفاعت را دست خودش گرفته و شرک هم بدون توبه بخشیده نمی‌شود پس هیچ شفاعت‌کننده‌ای برای کسی که میکروب شرک داشته باشد نمی‌تواند شفاعت کند بی‌اجازه که طبعاً نمی‌تواند با اجازه هم نمی‌تواند ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [المؤمن: ۱۸]. «ستمکاران دوستی و نه شفیع‌ی که سخنش را بپذیرند، نخواهند داشت» ﴿فَمَا تَفْعُلُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸]. «آن گاه شفاعت شفاعت کنندگان سودی به آنان نمی‌بخشد». بحث ما چونکه درباره شفاعت است و مشرکین از این مسئله سوء استفاده می‌کنند باید مطالب مربوط مطرح کنیم، نه این که خدای نکرده بخواهیم مسلمانان را متهم به شرک کنیم، واضح‌تر عرض کنم که شفاعت در عقیده ما مسلمانان جایگاه خاص خودش را دارد طبعاً با شروط و کیفیتی که در قرآن کریم آمده است، اما متأسفانه مشرکان هم از شفاعت استفاده نادرست می‌کنند که قرآن عقیده باطل آن‌ها را درباره شفاعت رد کرده است، پس ما باید عقیده باطل مشرکان و سوء استفاده آن‌ها از شفاعت را نیز مطرح کنیم تا فرق عقیده ما با آن‌ها برای مسلمانان مشخص شود.

مشرکین مکه که قرآن کریم کردار و عقیده باطل آن‌ها را نقد می‌کند مرده‌ها و بندگان

نیک خدا را به امید این که برایشان شفاعت کنند را در مشکلاتشان می خواندند و در دعای شان شریک می کردند تا شاید برای آن شفاعت کنند خداوند وضعیت آن ها در روز قیامت را پیشاپیش تصویر نمود ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [النحل: ۸۶]. یعنی در روز قیامت که پرده ها کنار برود و همه چیز آشکار شود طبیعی است که مشرکان و ارادتمندان -ببخشید احمقان- با کمال ناباوری وقتی می بینند که همه چیز را باخته اند خود را بی تقصیر معرفی می کنند و یقه ی کسانی را می گیرند که در دنیا به آن ها دل بسته بودند و خود را مرید و چاکر و نوکر آن ها معرفی می کردند و برای رفع مشکلات و بر آوردن نیاز هایشان از آن ها کمک می گرفتند، طلب فرزند و همسر و شفای مریض و نجات از سختی و قبول در امتحان و طلب روزی و خلاصه همه نیازمندی هایشان را به آن ها عرضه می کردند و از آن ها کمک می خواستند و نذر و قربانی و صدقه هم به آن ها تقدیم می کردند، راز دل هم با آن ها می کردند اشک عاجزی و تضرع شان هم فقط پیش آن ها و قبر و مجسمه آن ها می ریختند اما امروز از آن ها پیش خداوند شکایت می کنند و آن ها را به خداوند معرفی می کنند که خدایا این ها بودند که ما در دنیا به آن ها دل بسته بودیم و در دعایمان شریک بودند، واکنش آن ها چیست؟ می گویند: خیر ما از این ها بیزاریم این ها دروغ می گویند تقصیر خودشان است، ما کاری نداشتیم ما کی گفتیم شفا می دهیم و مشکل حل می کنیم ما که زنده نبودیم این ها به دروغ هر گندکاری شان را به ما نسبت می دادند و چیزی که باید از خدا می خواستند از ما می طلبیدند، ما هرگز ادعا نکردیم و از آن ها چیزی نخواستیم این ها خودشان مقصرند. این همه شرک کرده اند خراب کاری کرده اند حالا شفاعت هم از ما می خواهند مگر ما می توانیم شفاعت کنیم، ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاتٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ﴾ [الروم: ۱۳]. هرگز، کسانی که در دنیا عوض خداوند به مردگان دل بسته بودند و آن ها را به جای خداوند مشکل گشا و حاجت روا می دانستند امروز هیچ شفاعت کننده ای ندارند، همان کسانی که به امید

شفاعت شان این بیچاره عمر خودش را ضایع کرد امروز از او اعلان بیزاری و تنفر و انزجار می کنند. آری برادران و خواهران مسلمان این است حال مشرکین در روز قیامت ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴]. «از شب می کاهد و بر روز می افزاید و از روز می کاهد و بر شب می افزاید و آفتاب و ماه را رام ساخت، هر یک [از آنها] تا سرآمدی معین روان است. این است خداوند، پروردگار شما، فرمانروایی او راست. و کسانی را که به جای او [به نیاشی] می خوانید، [هموزن] پوست هسته خرمایی را مالک نمی گردند. اگر آنان را [به فریاد] خوانید، فراخواندن شما را نمی شنوند و اگر [به فرض محال] بشنوند برایتان اجابت نکنند. و روز قیامت شرک شما را انکار می کنند. و هیچ کس مانند [خداوند] آگاه با خبرت نمی کند».

پس خداوند متعال رابطه غلط و نادرست عابد و معبود غیر واقعی و غیر حقیقی را به تصور می کشد و آن را رد می کند، معبود حقیقی و واقعی فقط ذات یکتا و یگانه الله متعال است و عابد حقیقی کسی است که هر عبادت مشروع را فقط برای خداوند انجام دهد، هیچکس دیگری جز خداوند، شایسته هیچگونه عبادت و پرستش نیست بسیاری از اعمال روزمره ای که مردم انجام می دهند عبادست است که متأسفانه برای غیر خدا انجام می گیرد خداوند بیان کرد که نه فرشته نه پیامبر نه دیگر بندگان نیک و صالح و اولیاء و دوستان خداوند هیچکدام نه در حیات و نه بعد از مردن شان هیچکدام نه ادعا دارند و نه راضی هستند و نه اختیار دارند که ما از آنها بخواهیم مریض ما را شفا بدهند، یا فلان مشکل ما را حل کنند، همچنین نذر دادن و قربانی برای آنها، همه این ها عبادت است که حق خداست و فقط برای خدای یگانه و یکتا انجام گیرد، پس ملاحظه فرمودید که خداوند اعمال نادرست مشرکین را رد کرد تا برای من و شما مسلمانان پند و عبرتی

باشد، قبلاً عرض شد که مشرکین هم خداوند را قبول داشتند، و خالق و رازق و مدبر کائنات فقط الله متعال را می‌دانستند اما به بندگان نیک خداوند دلبستگی بیش از حد داشتند و آن‌ها را بالاتر از مقام بندگی می‌دانستند، نه این که خدا بدانند فقط در محبت و تعظیم آن‌ها غلو و افراط می‌کردند، و آن‌ها را وسیله شفیع می‌دانستند تازه ادعایی هم نداشتند که آن‌ها مستقلاً نفع و ضرر می‌رسانند بلکه می‌گفتند این‌ها ما را به خداوند نزدیک می‌کنند، این‌ها پیش خدا آبرو دارند ما گنه‌کاریم لذا مستقیماً نمی‌توانیم با خدا رابطه برقرار کنیم، این‌ها که دوستان خدا هستند بین ما و خدا واسطه قرار می‌گیرند و برای ما شفاعت می‌کنند همین و بس، ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. پس دیدیم که خداوند فرمود: در روز قیامت این‌ها از شما فرار می‌کنند و ادعاهای شما را تکذیب می‌نمایند و از شما و شرک شما بیزاری می‌جویند، زیرا دعای غیر خدا هرکسی و در هر مقامی باشد خطرناک است، ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [الأحقاف: ۵]. «و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند، کسی که تا قیامت هم دعای او را اجابت نخواهد کرد». این مدعو فرق نمی‌کند که چه کسی باشد، چون مخلوقی قدرت استجابت دعا را ندارد، چه پیامبر ﷺ باشد و چه امام و چه سایر دوستان و اولیای خدا، چه زنده مریض و بر آوردن حاجت و اجابت مضطر و بی‌چاره و ناتوان و درمانده فقط کار خدای خالق و مقتدر و حی و قیوم و دانای توانا و قدیر شنوا است، لذا خداوند فرمود: کسی که غیر خدای یکتا و یگانه کسی دیگری را بخواند هیچکس از او گمراه‌تر نیست، زیرا که هیچ مخلوقی نه زنده و نه مرده قدرت شفاعت ندارد، زنده ممکن است حرف شما را نزدیک بشنود اما مرده که توان شنیدن هم ندارد ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ﴾ [الأحقاف: ۵]. «زیرا از دعای شما غافل و بی‌خبر است»، آن پیامبر و امام و دوست خدا که قرن‌ها پیش از دنیا رفته چگونه باید دعای شما را بشنوند و اجابت کند؟! دوستان خدا در قبر و برزخ مهمان خدا هستند و آنقدر گرم و مشغول استفاده از نعمت‌های الهی هستند که فرصت ندارند، بنشینند و به فرض این که

می‌توانستند به حرف‌های من و شما گوش کنند و خواسته‌های ما را بر آورده کنند، در محشر هم که خداوند فرموده ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾ [الأحقاف: ۶]. یعنی: کسانی را که شما بر آن‌ها دل بسته بودید دشمن شما خواهند شد «أعداء»، و از عبادت یعنی دعایی که می‌کردید و آن‌ها را به کمک می‌طلبیدید انکار خواهند کرد و متنفر خواهند شد.

قرآن کریم بیان می‌کند که مشرکان معمولاً افراد نیک اعم از فرشتگان و پیامبران علیهم‌السلام و سایر کسانی که نزد خدا مقام و منزلت و محبوبیتی داشتند را به کمک می‌طلبیدند اما خداوند همواره فرموده که محبوبیت و مقام و منزلت بندگان من دلیل نمی‌شود که شما خواسته‌های خود را بخصوص طلب شفاعت را به جای این که به امن ارائه کنید از آن‌ها بخواهید، ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا نَحْوِيلاً﴾ [أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْذَرًا] [الإسراء: ۵۶-۵۷]. «بگو: کسانی را که به جای او [معبود] می‌پندارید، فرا خوانید، پس به گرداندن بلایی از شما و نه تغییر دادن، توانا نیستند. کسانی که [کافران] آنان را [به نیایش] می‌خوانند، [خود] هر کدام که نزدیک‌ترند، به سوی پروردگارشان وسیله [تقرّب] می‌جویند. و به رحمت او امید می‌دارند و از عذابش بیمناکند. بی‌گمان باید از عذاب پروردگارت بر حذر بود». پس ملاحظه می‌فرمایید که خداوند متعال بیان فرمود که غیر از خدا همه کسانی که شما آن‌ها را به کمک می‌خوانید اعم از فرشتگان و پیامبران و سایر اولیاء و دوستان خداوند هیچکس قدرت و توانایی جلب منفعت و دفع مضرتی را ندارد، جالب این که خداوند متعال در اینجا موضوع خیلی مهمی را مطرح فرمود و آن این که این بندگان محبوب خدا که شما آن‌ها را به کمک می‌خوانید و به آن‌ها امید و آرزو دارید و به آن‌ها دل می‌بندید خودشان در دنیا بدنبال وسیله (عمل نیک) بودند و به رحمت خدا امیدوار بودند و از عذابی او می‌ترسیدند، چون عذاب او واقعاً ترسیدنی است، هیچکس جز الله ذوالجلال نمی‌تواند محل امید برای هیچ

کس باشد یا کسی را از عذاب خدا نجات بخشد، پس کسی که خودش محتاج باشد و برای خود نتواند کاری کند به دیگران چه کمکی می‌تواند بکند و چگونه از او خواسته می‌شود که فلان مشکل را حل کند لذا خداوند به رسول گرامی و پیامبر عزیز و دوست داشتنی‌اش حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [الجن: ۲۱]. «بگو: من توان زیان رساندن و الزام شما به راه راست را ندارم». پیامبر ما ﷺ و سایر پیامبران علیهم‌السلام فقط با اجازه خداوند زمانی می‌توانند برای کسی شفاعت کنند که خداوند به آن‌ها دستور دهد، و شفاعت هیچ وقت از خود آن‌ها خواسته نمی‌شود، زیرا آن‌ها مالک شفاعت نیستند از خداوند متعال که مالک شفاعت است خواسته می‌شود که در روز قیامت برای فلانی شفاعت کند، چنین شفاعت مشروعی از یکسو سبب بلندی مقام و منزلت شفاعت‌کننده در نزد خداوند و از سوی دیگر سبب مغفرت و بخشش گناهان شفاعت شونده می‌گردد.

بهترین مخلوق خداوند پیامبران الهی هستند، و مسئولیت آنان چنانکه خداوند فرموده: ﴿الْبَلَّغُ الْمُبِينُ﴾ [المائدة: ۹۲]. است تبلیغ و بیان آشکار به همین دلیل است که مقام و منزلت و شایستگی کسب کرده‌اند که مردم باید آن‌ها را تعظیم و احترام کنند، و از آن‌ها پیروی نمایند، پیامبر ﷺ حقوق زیادی بر مردم دارند بارزترین این حقوق اطاعت و پیروی از آنان در امر توحید است. ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]. «مسجدها از آن خداست پس هیچ کسی را با خدا نخوانید» دعا و عبادت منحصر به مسجد نیست اما چون مسجد غالباً جای عبادت و سجده و دعاست لذا فرمود: در مسجد به طور خصوص کسی را با خدا نخوانید، پس یکی دیگر از بارزترین و اساسی‌ترین مسائلی که در موضوع شفاعت باید دانست این است که: شفاعت با پشتوانه توحید خالص و عمل صالح بدست می‌آید، لذا رسول گرامی ﷺ به ما آموختند که دعای بعد از اذان را بخوانیم «اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمد الوسيلة والفضيلة وابعثه المقام المحمود الذي وعده» پیامبر گرامی ﷺ فرمودند: «هرکس برای من وسیله طلب

کند شفاعت برای او حلال می‌شود». «من طلب لی الوسيلة حلت له الشفاعة».

پیامبر گرامی ﷺ آمده‌اند که دین را به ما بیاموزند، بلکه از مهمترین مسائل عقیده، شفاعت است که طی آیات متعددی از قرآن کریم ملاحظه کردید که شفاعت ملک خدا و در اختیار ذات متعال اوست و تنها از او باید خواسته شود، پیامبرگرامی ﷺ در این دعای مبارک که در پایان هر اذان خوانده می‌شود و اذان شامل دعوت کامل به توحید خالص و عمل صالح است. به ما یاد دادند که با گفتن کلمه (اللهم) در اول دعا هر چیزی را از جمله شفاعت که یک خواسته مهم است را از خداوند بخواهیم سپس فرمودند: «که هرکس برای من وسیله شفاعت بطلبد برای او حلال است» پس یکی از اعمال نیکی که شفاعت را جلب می‌کند گوش دادن به اذان و تکرار کلمات اذان و سپس خواندن دعای اذان است. پس ملاحظه می‌کنید که مشرکان چقدر کوتاه فکرنده، همیشه قیاس مع الفارق می‌کنند، در مسئله وسیله خالق را به مخلوق تشبیه می‌کنند، می‌گویند: همچنانکه برای ملاقات فلان حاکم و رئیس جمهور نیاز به رابط و وسیله دارید برای رسیدن به خداوند هم چنین سلسله مراتبی لازم است غافل از این که خداوند عالم الغیب است و همه چیز را می‌بیند و می‌داند و از رازهای پنهان درون سینه‌ها آگاه است و حتی آنچه تصور نکرده‌ایم را نیز می‌داند، پس فرق خداوند با بقیه این است که خداوند را ما مستقیماً می‌خوانیم ﴿أَدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ﴾ [المؤمن: ۶۰]. «مرا بخوانید که اجابت کنم دعای شما را» در موضوع شفاعت هم مشرکان کوتاه فکر خداوند را به مخلوق تشبیه می‌کنند و تصور می‌کنند همچنانکه حاکمان ضعیف و ناتوان دنیا هرکس برای خودش عوامل و دسته و گروه سلسله مراتب دارند که این پیش اون شفاعت می‌کند اون پیش دومی و سومی و حاکم هم بنابر ملاحظات و اعتبارات و مصالح مختلف شفاعت آن‌ها را حتی اگر بر خلاف فامیل و رضایت او باشد قبول می‌کند مشرکین این‌ها هم قیاس مع الفارق کرده و با خداوند (نعوذ بالله) مثل حاکمان و بالا داستان دنیا برخورد می‌کنند، و پیامبران و دیگر مردان نیک را در احتیاجات‌شان می‌خوانند به گمان این که این پیامبران و اولیاء و دوستان

خدا برای آن‌ها شفاعت خواهند کرد، مشرک غافل از این است که هیچ کس اختیار شفاعت ندارد، شفاعت ملک خدا و در اختیار خداوند است، اگر شفاعت می‌خواهید باید از خداوند بخواهد که مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره ما شفیع بگرداند و به ایشان اجازه دهد که برای ما شفاعت کنند، بشرطیکه از میکروب شرک پاک باشیم، ایمان خالص و عمل صالح داشته باشیم، تا شایستگی طلب شفاعت از خداوند را دارا باشیم. پس عزیزان شیعه! این است بزرگترین و مهمترین اصل اسلام، «توحید خالص» که ملاحظه فرمودید. قرآن کریم چقدر واضح و روشن و مفصل آن را بیان نموده و بر آن تأکید و اصرار ورزیده است، آیا تا کنون از خود پرسیده‌اید که: وقتی این اصل بزرگ اینقدر واضح و آشکار در قرآن بیان شده با این که این واقعیت و حقیقت در قرآن کریم مانند کوه‌ها راسخ و محکم است پس چرا ما امامت را بزرگترین و مهمترین اصل دین می‌دانیم؟! با این که ملاحظه کردیم که امامت چقدر تناقضات آشکاری دارد و ثابت کردن آن نقیض ثابت کردن قرآن کریم است، پس اصرار بر یک عقیده شاذ و نا آشنا در تاریخ و فرهنگ اسلام چرا؟ در حالیکه حتی یک آیه هم در اثبات امامت وجود ندارد. به عقیده ما علی ابن ابی طالب علیه السلام از بزرگترین فقها و علمای اسلامی بودند لذا ایشان اصل دین را بهتر از کسانی می‌دانستند که بعدها برای اسلام و دین اصول تراشیدند، لذا سیرت و زندگی پاک این خلیفه راشد و صحابی بزرگ و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوار حسن و حسین و همسر محترم حضرت فاطمه زهراء -رضی الله عنهم أجمعین- کاملاً مطابق این اصولی بوده که در قرآن کریم آمده و تمام امت اسلامی بر آن اجماع و اتفاق دارند، زیرا که ایشان در پرتو علم و فقه و دانش برگرفته از قرآن و سنت، اصول و فروع را خیلی خوب می‌دانستند.

لابد شما عزیزان می‌دانید که وقتی بین علی علیه السلام و اهل شام جنگ در گرفت مال و ناموس آن‌ها را حلال اعلان نکرده حد اکثر این که آن‌ها را یک گروه باغی و سرکش می‌دانست که با اجبار باید به جماعت مسلمانان برگردند، لذا هرگز با آنان به عنوان یک گروه کافر منکر اصلی از اصول دین نجنگید، در حالیکه آن‌ها در امر امامت و خلافتش

که سایر مسلمانان بیعت کرده بودند با ایشان نزاع و اختلاف داشتند، اگر ایشان معتقدند که شامیه‌ها اصلی از اصول دین را منکر هستند قطعا بر خوردش با آنها فرق می‌کرد و به عنوان مرتد و کافر با آنها معامله می‌کرد. اما وقتی با کسانی روبرو شد که ادعای الوهیت برای حضرتش داشتند درنگ نکرد و واکنش شدید خودش را ابراز نمود:

لما رأيت الأمر أمرا منكرا أجبت ناري ودعوت قنبرا
 وقتی دیدم که مسئله خیلی زشت و ناپسنداست آتش را روشن کردم و قنبر را فراخواندم
 دیدیم که همه را آتش سوزاند و حتی طلب توبه هم از آنها نکرد، و فرصت به آنها نداد، بلکه عقاب و تنبیهی برای‌شان در نظر گرفت که خیلی سخت‌تر از عقاب مرتد بود که با شمشیر کشته می‌شود. چون موضوع خیلی حساس بود و غیرت و حمیت دینی شخصیتی همچون علی بن ابی طالب (علیه السلام) تحمل چنین شخصیت‌پرستی افراطی را نداشت حتی خوارج که ایشان را کافر می‌دانستند و خون مسلمانان را ریختند، با آنها جنگید و با کمک صحابه (علیهم السلام) و دیگران آنها را کشت اما کسی را در آتش نسوزاند، زیرا علی بن ابی طالب یک فقیه درس خوانده مکتب نبوت بود و مسائل را خیلی دقیق تحلیل و بررسی می‌کرد، چون کسی که در اصل دین مشکل دارد و صفات و اختیارات خدایی را به بنده‌اش (علی بن ابی طالب) می‌دهد خیلی فرق می‌کند با کسی که در یک مسئله مشکل دارد.

اگر درست دقت کنیم این اقدام علی بن ابی طالب (علیه السلام) موضوع خیلی مهمی را روشن می‌کند، این واکنش تند و شدید علی ابن ابی طالب به عملکرد و تفکر و عقیده آن جاهلان و دشمنان دوست نما به دلیل این بود که حضرتش از معروفترین علمای تفسیر در میان صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود و با علم و آگاهی دقیقی که از قرآن کریم داشت بخوبی خطر شرک را درک می‌کرد و می‌دانست که این جاهلان گرچه بظاهر ادعای دوستی و محبت حضرتش را دارند، اما این که محبت دروغین‌شان آنها را به شخصیت‌پرستی کشانده این خود شرک واضح و آشکار است که خطرات آن در قرآن

کریم خیلی واضح بیان شده است، آری خداوند با کسی رو دروایی ندارد پیامبران الهی اگر پیامبر و دوست خدا هستند به این دلیل که رابط بین خدا و مردم هستند، مسئولیت‌شان این است که از طرف خداوند به مردم ابلاغ کنند که خداوند یکتا و یگانه و لا شریک است هیچ کسی در هیچ امری با او شریک نیست، او تحمل شرک را به هیچ عنوان ندارد لذا حتی برای بیان خطر شرک خود پیامبران را تهدید می‌کند، تا بقیه دست و پایشان را جمع کنند و بفهمند که این مسئله شوخی بردار نیست. ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]. «قطعا به تو و پیامبران قبل از تو وحی شده است که اگر به خداوند شریک می‌آوردی بی‌تردید عمل تو برباد خواهد رفت و حتما در آخرت از زیانکاران خواهی بود».

و در سوره انعام بعد از این که هیجده پیامبر را نام می‌برد می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸]. «و اگر شرک کنند قطعا اعمال آن‌ها بر باد خواهد رفت».

آیا ممکن است پیامبر هم شرک کند؟ نخیر هرگز ممکن نیست اما خداوند برای آنکه گوش ما را باز کند این مثال خیلی نزدیک و قابل فهم را فرمود تا ما حساب خودمان را بکنیم، (خداوند از مثال پاک است برای توضیح عرض می‌کنم) مثل این که پادشاه مقتدری در جمع مردم اعلان می‌کند که این قوانین اعلان شده لازم الاجراء است، هرکس تخلف کند شدیدترین مجازات ممکن در حق او اجراء خواهد شد حتی اگر عضو کابینه دولت یا حتی خود نخست وزیر باشد. او مطمئن که نخست وزیر هیچگان چنین کاری نخواهد کرد، اما مردم از این مثال چنین می‌فهمند که وقتی نخست وزیر مجازات می‌شود پس کسی دیگر نجات نخواهد یافت. آری خطر شرک خیلی جدی است اما متأسفانه در بعضی جوامع اسلامی جدی گرفته نمی‌شود، این به معنی اتهام نیست شما وقتی تمام جامعه را در مقابل فلان مریض ممکن واکسناسیون می‌کنید نه این که همه مریض باشند فقط به خاطر جلوگیری از یک مریض ممکن است، علت خطرناک بودن شرک این است

که به مسیر و سرنوشت آینده انسان بستگی دارد، همه می‌دانیم که زندگی دائمی و ابدی و تمام نشدنی بعد از مرگ شروع می‌شود و اساس آن زندگی بر عقیده و عمل است که ما در این جهان انجام می‌دهیم، عقیده سرمایه اعمال مثبت در آمد و اعمال منفی آفت این سرمایه و درآمد است، و معنی وجود شرک این است که خود سرمایه مشکلی دارد. باروت با غلاف زرد عوض طلا فروخته شده است، اگر این خطاب بزرگ امروز کشف و بر طرف نشود فردا خیلی دیر خواهد بود، این خود صاحب سرمایه است که باید به فکر باشد و براساس ضوابط موجود که خیلی واضح و آشکار است از سلامت و حقیقی بودن پشتوانه مال‌اش مطمئن شود و إلا اگر بازرس کل در حسابرسی نهایی این خطر را کشف کرد، به جرم تقلب و خیانت، وی به اعدام محکوم خواهد شد.

آری موضوع خیلی روشن است ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «یقیناً خداوند شرک را نمی‌بخشد و پایین از شرک سایر گناهان را برای هرکس که بخواهد می‌بخشد» و به نقل از عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲]. «[خود] مسیح گفته بود: ای بنی اسرائیل، خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست، بپرستید. بی‌گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاهش آتش [دوزخ] است. و ستمکاران یاورانی ندارند».

بله عزیزان! خطر آنقدر شدید است که ابراهیم خلیل آن موحد بزرگ و بت شکن قهرمان دعا می‌کند و از پروردگار بزرگ می‌خواهد که او و خانواده و فرزندان را از شرک و بت پرستی نجات دهد، ﴿وَأَجُنَّبَنِ وَبَنَىٰ أَنْ تَعْبُدَ إِلَّا ضَنَامَ﴾ [ابراهیم: ۳۵]. پس وقتی ابراهیم بت شکن احساس خطر می‌کند و برای نجات و سلامت خود فرزندان را از میکروب شرک دعا می‌کند پس علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه احساس خطر نکند، ایشان در برابر رعیتی که مسئولیت‌شان را به عهده گرفته احساس مسئولیت می‌کند لذا خیلی

طبیعی است که برای حفظ و سلامتی جامعه اسلامی که ایشان در آن مقطع مسئولیت را به عهده دارد اقدام نماید لذا با توجه به دانش دینی و بینش سیاسی که ایشان داشت بهترین اقدام در برابر شرک واضح مدعیان دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام این بود که آن شخصیت پرستان جاهل و مشرک را بلافاصله به بدترین مجازات برساند تا کس دیگری جرأت نکند از کار زشت و عقیده باطل آن‌ها تقلید کند. چون پاس شرک در میان بود واکنش خیلی سریع و مجازات خیلی سخت بود، اما در معامله با اهل شام چون فقط یک مخالفت سیاسی بود نوع برخورد فرق می‌کرد خلاصه این که برخورد علی علیه السلام یا علی پرستان برخورد با دشمنان دین و برخورد با اهل شام برخورد با مسلمانان باغی و خطاکار بود. چون ایشان اساساً اهل شام را مسلمان می‌دانست به همین دلیل بود که بعد از ایشان حضرت حسن علیه السلام برای جلوگیری از خونریزی و متحد نگه داشتن امت اسلامی خیلی راحت به نفع معاویه رضی الله عنه از خلافتی که در اختیارش بود و توان و نیروی حفظ و استمرار آن را هم داشت کنار رفت، و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله طی یک معجزه از این عملکرد حسن ابن علی علیه السلام که یک اقدام خردمندانه بود و خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله این عملکرد را دوست داشتند پیشاپیش از آن ستایش نموده، و فرمودند: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَسَيُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «این فرزندم (حسن) سرور است و به زودی خداوند به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد». پس حسن علیه السلام طبق پیش بینی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله کاری انجام داده که سبب خوشنودی خدا و رسول صلی الله علیه و آله می‌گردد و براساس اقدام حکیمانه این شخصیت بزرگوار خاندان نبوت در بین جامعه اسلامی صلح برقرار شد و در نتیجه این صلح ضعف امت که بر اثر جنگ و اختلاف بوجود آمده بود به اتحاد و قوت مبدل گردید. در صورتی که فرضیه امامت دوازده امام را درست بدانیم و حضرت حسن بن علی را امام دوم فرض کنیم کناره گیری اختیاری ایشان از امامت را چگونه می‌توان توجیه کرد؟! اگر امامت یک منصب الهی و از نبوت بالاتر و مهمترین اصل دین بوده پس کناره گیری امام دوم از این منصب الهی

چگونه قابل توجیه است؟! آیا کناره‌گیری ایشان از مهمترین اصل دین خدای نکرده باعث ضعف و فساد دین نگردیده است؟!

یک اشکال و پاسخ آن

شیعیان عزیز امامی! یک اشکال ممکن است ذهن شما را به خود مشغول کند، که وقتی مهمترین اصل دین از دیدگاه اهل سنت توحید خالص است و نه امامت، نه امامت علی علیه السلام و نه امامت ابوبکر رضی الله عنه و نه کسی دیگر پس چرا لازم می‌دانید همواره توضیح دهید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مرحله بعدی از خودشان امام مشخصی تعیین نکردند که امت اسلامی ملزم به پیروی از آن باشند؟! قبل از این که پاسخ این اشکال شما را عرض کنیم باید این واقعیت را همه بپذیریم که آنچه حقیقتاً بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاده نحوه انتخاب خلیفه و ترتیب و استمرار سی ساله خلافت طبق حدیث پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله و سلم قطعاً شایسته این دین عظیم و امت بزرگوار و تربیت‌یافتگان مکتب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بوده و غیر از آن هرگز نمی‌توانسته درست باشد و إلا خداوند متعال که خود ضامن حفاظت دین است خداوندی که بهترین پیامبر و بهترین کتاب و بهترین قبله و بهترین امت را برای دین عظیمش انتخاب کرد قطعاً بهترین شاگردان را برای رسول محبوبش صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب نموده و بهترین راهکار ممکن را بدست پرتوان آنان تحقق بخشیده و سیر طبیعی حوادث پس از وفات رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اجرای نظام شورای نخبگان جامعه قطعاً بهترین راه حل ممکن بوده است، راه حل که مطابق با دستورات قرآن کریم و سنت و سیرت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و قطعاً اعتماد به شخصیت‌های که ثمره بیست و سه سال دعوت و تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند نشانه ایمان و صداقت و امانت و وفاداری آن جامعه پاک است که نه تنها دانش دینی و بلوغ سیاسی و رشد اجتماعی‌اش ضامن اداره خود این حکومت اسلامی نوپاست که به اعتراف دوست و دشمن این جامعه برای مدیریت و رهبری پیروزمندانه تمام جهان آمادگی کامل داشته و عملاً نشان داد و ثابت کرد که زحمت و تلاش پیامبر بزرگ و معلم و مربی نمونه تاریخ بشر هدر نرفته است حتی پالشها و

اختلاف نظرها و نحوه اداره و برخورد ما حوادث تلخ در مراحل بعدی که نتیجه توطئه و سازش و برنامه‌های منافقین و دشمنان کینه توز اسلام بود ثابت کرد که این جامعه با این که جامعه بشری است و دائره آن همواره روبه گسترش و توسعه است و افراد تازه وارد فراوانی وارد آن می‌شوند که از نعمت تربیت رسول گرامی ﷺ بهره‌ وافی نبرده‌اند اما همان تربیت شدگان اولیه که صفات فرشته گونه آنان در سراسر آیات قرآن کریم انعکاس نور دارد آن‌ها ثمره و دست رنج رسول مکرم ﷺ هستند همان‌ها هستند که وعده‌های خداوند به تمکین و فتوحات بعد از پیامبر ﷺ به دست مبارک آنان تحقق می‌یابد و چنان شد پس خدا سپاس فراوان که برای نصرت و یاری پیامبر و دین پیامبر و حفظ کتاب عزیزش ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. از میان تمام انسان‌های روی زمین این‌ها را به عنوان برترین‌ها گلچین کرد نه با انتخاب و معیارهای بشری بلکه با معیارهای آسمانی و الهی و حیاتی، خداوند عالم الغیب که از تمام حوادث تاریخ آینده اطلاع کامل داشته و دارد قطعا بهترین و پاک‌ترین انسان‌ها را برای تحقق آرمان‌های رسالت و صاحب رسالت و تحقق وعده‌های برگزیده که بهتر از این هرگز ممکن نبوده است. بعد از این تمهید پاسخ اشکال شما عزیزان شیعه را عرض کنیم البته این نکته را هم یاد آوری می‌شویم که، این کتاب‌ها برای بیان دیدگاه‌ها و عقاید اهل سنت نیست اساسا هدف این کتاب نشان دادن بعضی تناقضات در دیدگاه‌های شما شیعیان از منظر عقل و منطق و زمینه سازی برای تحقق وحدت واقعی بین امت اسلامی است، زیرا که اساسا پیشگامان اولیه امت اسلامی که با خون پاک و عرق جبین و فدا کردن عزیزترین داشته‌ها و لذت‌هایشان در راه نشر و دفاع دین و قرآن، این نعمت بزرگ الهی را به من و شما رسانده‌اند با تشکر و قدردانی و دعا برای آن‌ها، اولاً باید دل‌ها و سینه‌ها را از کینه و حسد و دشمنی بعضی بیماران جامعه امروز نسبت به آنان پاک کنیم و راه وحدت را که با کینه‌ها و نفرین‌ها و لعن‌ها مسدود شده را باز و هموار کنیم تا بتوانیم برادرانه و با احترام متقابل به یکدیگر و عقاید و باورهای عقلانی و

منطقی و اختلاف نظرهای موجود و طبیعی جامعه اسلامی خود را محکمتر و نیرومندتر نماییم و در برابر دشمنان اسلام یکی باشیم که انشاءالله این امر ممکن و محقق شدنی است. حالا می‌پردازیم به پاسخ اشکال مذکور که ضمناً جزو مبحث ما شد. اولاً باید اشاره کنیم که صحت ایمان خلفای راشدین ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم أجمعین و این که ابوبکر صدیق بهترین و عالمترین و شایسته‌ترین شخصیت برای خلافت پس از رسول خدا ﷺ بوده است و این که آیه کریمه ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، در حقیقت خداوند هنگامی به او یاری کرد که کافران در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آن گاه که به یار خود می‌گفت: نگران مباش. بی‌گمان خداوند با ماست». درباره ایشان نازل شده است و این که علی و حسن و حسین ﷺ به فضائل و شایستگی و اولویت ایشان به خلافت معترف بودند همه این‌ها حقایق و واقعیت‌هایی است که اهل سنت آن را نسل در نسل نقل و روایت کرده و علم آن مانند خورشید برای همگان روشن است، نقل و روایت این حقایق نیز مانند نقل و روایت قرآن کریم است چنانکه قبلاً توضیح دادیم کسانی که قرآن کریم و نبوت و رسالت و صداقت رسول مکرّم ﷺ با نقل و روایت آن‌ها ثابت می‌شود که امروز شما عزیزان شیعه از برکت آن‌ها افتخار دارید قرآن بخوانید ناقل و راوی این حقایق نیز همان افراد و همان مجموع است.

با توجه آنچه عرض شد، اهل سنت معتقدند، در تعیین نکردن خلیفه یعنی، این که پیامبرگرامی ﷺ برای مرحله بعد از خودشان صریح و روشن و مشخص کسی را خلیفه و جانشین تعیین نکرده‌اند مصالح شرعی بزرگی وجود دارد که در صورت تعیین خلیفه این مصالح محقق نمی‌شد می‌پرسید چطور؟ می‌گوییم:

اولاً: پیامبر گرامی ﷺ با علم و دانش خدا دادی که منبعش وحی بود و فراست پیامبرانه پیش بینی می‌کردند که این امت بویژه تربیت‌یافتگان دست مبارک ایشان که

بیست و سه سال برای ساختن آنان زحمت کشیده و ده‌ها و صدها امتحان پس داده‌اند، قطعاً کسی را برای اداره امور مسلمانان انتخاب خواهند کرد که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند لذا شایسته ندیدند که نص صریحی بیان کنند، چنانکه در روایات صحیح و ثابت در نزد تمام اهل سنت که در نقل و روایت و قبول آن اتفاق نظر دارند آمده است که رسول مکرم ﷺ فرمودند: «يَأَيُّ اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ» «یعنی خدا و مؤمنان جز ابوبکر به کسی راضی نخواهند شد»، عملاً هم چنین شد و حقیقتاً خداوند و مؤمنان جز ابوبکر به کسی راضی نشدند.

و اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام وفات از آنجایی که مانند رسول خدا ﷺ نمی‌توانست در پرتو نور وحی پیش‌بینی کند و نمی‌دانست چه پیش خواهد آمد بهتر و شایسته‌تر برای ایشان این بود که بهترین فرد مورد نظرش را کاندید کند امت هم کاندیدای ایشان را صد در صد پذیرفتند و انتخاب کردند و الحمدلله هیچ مشکلی پیش نیامد. پس آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کردند، یعنی یقین نکردن خلیفه، مناسب و شایسته حال خودشان بود چونکه در پرتو نور وحی مطمئن بودند که امت راه خودش را درست انتخاب خواهد کرد، و کردار ابوبکر رضی الله عنه مناسب و شایسته حال خود ایشان بود که برای رفع نگرانی و نجات جامعه از سردرگمی عمر فاروق را کاندید کردند.

دوم این که خود امت با توفیق خداوند و دانش دینی و بینش سیاسی شخصیتی را انتخاب کرده که واقعا بهترین گزینه ممکن بوده با این باور و اطمینان که اداره و حکومت ایشان مورد رضایت و خوشنودی و محبت خدا خواهد بود عملاً کفایت و درایت و شایستگی این امت را می‌رساند، و ثابت می‌کند که امتی را که خداوند به عنوان شاهد و گواه بر سایر امت‌ها برگزیده واقعا شایستگی چنین اعتمادی را داشته و قدرت و توانایی اداره جهان را دارا بوده است، خداوند متعال یکی از افتخاراتی که به این امت بخشید این بود ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. «و همچنین شما را امتی میانه [برگزیده] گردانده‌ایم تا بر مردم گواه

باشید و [نیز] تا رسول [خدا] بر شما گواه باشد».

اگر پیامبر ﷺ شخصی معینی را انتخاب می‌کردند هرکس می‌توانست بگوید که: این امت با امت‌های بنی اسرائیل چه فرق می‌کند که خداوند این همه افتخار و برتری و فضیلت به این امت بخشیده و آن را بهترین امت قرار داده و شاهد و گواه بر سایر امت‌ها گردانیده، امتی که خودش نتواند تصمیم بگیرد و خودش را اداره کند چگونه از سایر امت‌ها بهتر است؟ امت‌های بنی اسرائیل را هم پیامبران‌شان اداره می‌کردند، علتش هم روشن بود، خشونت و سنگدلی عناد و دشمنی و اختلاف درباره پیامبران، درباره این امت که این همه افتخار و فضیلت به او عنایت شده بود بعد از پیامبرگرمی ﷺ این اولین فرصت و اولین آزمایش بود که شایستگی و توانایی خودش را ثابت کند و نشان دهد که از بقایای جاهلیت پاک شده و اثری از تعصب و دید جاهلی نسبت به قبیله و نسب در آن نمانده، اگر نصی می‌بود و ابوبکر یا علی براساس نص تعیین می‌شد دیگر افتخاری و فضیلتی باقی نمی‌ماند، چون گفته می‌شد: امت مجبور بوده که تابع نص باشد اما وقتی امت بدون نص قبلی و فقط براساس شایسته سالاری ابوبکر را انتخاب کرد ثابت نمود که واقعا این امت شایسته این همه افتخارات و فضائل بوده، و مشخص شد که ثمره زحمت و تلاش بیست و سه ساله پیامبر ﷺ هدر نرفته است. اگر دقت و ذکات و قوت مدیریت و تصمیم‌گیری صحابه نبود هرگز نباید ابوبکر صدیق را انتخاب می‌کرد چونکه از لحاظ نسب و نفوذ اجتماعی قبیله بنوتمیم خیلی کوچکتر و ضعیف‌تر از عبد مناف قبیله پیامبر ﷺ بودند، اسامه ابن زید رضی الله عنه وقتی که پیامبرگرمی ﷺ در آخرین روزهای عمر شریفشان ایشان را به فرماندهی جنگ با روم تعیین نمودند بعضی مردم اعتراض نمودند اما چون دستور پیامبر ﷺ بود مجبور بودند بپذیرند، درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه یا علی ابن ابی طالب اگر نص می‌بود عینا همین اشکال پیش می‌آمد فقط به عنوان یک امر تبعیدی آن را می‌پذیرفتند.

اما وقتی پیامبر ﷺ نصی نمودند و کسی را مشخص تعیین نکردند، و امت خودش

با هوش و ذکاوت و کاردانی و طبعاً پشتمانه ایمان و صداقت و تقوا کسی را انتخاب کرد که در نزد خدا و رسول ﷺ از همه محبوب‌تر است، اینجا بود که امت اسلامی در اولین و بزرگترین امتحان خودش پس از رسول خدا ﷺ با عالی‌ترین نمره ممکن قبول شد و مشخص شد که واقعا این امت همچنانکه خداوند فرموده، بهترین امت است که برای نفع مردم برگزیده شده است، و واقعا شایستگی حمل رسالت بزرگ الهی را دارا است که بعد از پیامبر ﷺ که پیامبر دیگری نخواهد آمد این امت حقیقتاً این قدرت و توانایی و لیاقت و شایستگی را دارد که این دین بزرگ و امانت عظیم الهی را به نیابت از پیامبران ﷺ با دقت و امانت و سلامت به جهانیان برساند.

حالا شما دقت ملاحظه فرمایید که چقدر فرق بزرگ و واضح وجود دارد بین این امت که درک کرده که پیامبرگرامی و عظیم الشان به دلیل شایستگی و قوت ایمان و صداقت و شجاعت ابوبکر صدیق بدون این‌که آن‌ها را ملزم کند فقط دوست داشته که خلیفه انتخاب شود، امت ایشان را انتخاب کرده تا رضایت و خوشنودی خدا و رسولش را حاصل کند و امت موسی ﷺ که پیامبرشان می‌گوید: ﴿يَقَوْمُ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾ ۲۱ ﴿قَالُوا يَمُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ ۲۲ ﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ۲۳ ﴿قَالُوا يَمُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ ۲۴ [المائدة: ۲۱-۲۴]. «ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر نموده است، در آید و پشت مگردانید که زیانکار خواهید شد. گفتند: ای موسی، بی‌گمان در آنجا گروهی زورمند هستند و ما هرگز به آنجا در نمی‌آیم تا آنکه [آنان] از آنجا بیرون روند، پس اگر از آنجا خارج شوند، ما در خواهیم آمد. دو مرد از پروا پیشگان که خداوند بر آنان انعام کرده بود، گفتند: از دروازه بر آنان وارد شوید. پس چون از آنجا وارد شوید، شما پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید [باید که] بر خدا توکل کنید.

گفتند: ای موسی، تا هنگامی که در آنجا هستند، هرگز ما به آنجا در نمی آییم، پس تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید، که ما همین جا می مانیم».

امت محمد ﷺ بعد از وفات هم دوست دارند رضا و خوشنودی پیامبرشان ﷺ را حاصل کنند اما امت موسی علیهما السلام در حالیکه پیامبرشان زنده و در جمع شان حاضر است و وحی نازل می شود از دستوراتش سرپیچی و بلکه عناد می کنند، پس برای هر عاقلی روشن است که آنچه خداوند برای پیامبرش ﷺ انتخاب کرده بهتر و ثمربخش تر بوده است.

سوم: اگر پیامبر ﷺ کسی را با نصی تعیین می کردند نسل های بعدی چنین برداشت می کردند که خلیفه اول چونکه با نص تعیین شده اطاعتش واجب است بقیه که با نص تعیین نشده اند واجب الاطاعت نیستند. امروز اگر دقت کنید تمام جامعه تشیع یا دقیق تر شیعیان پایبند مذهب، چنین عقیده ای دارند، فکر می کنند که فقط اطاعت دوازده امام فرض است، چونکه معصومند! و با نص تعیین شده اند! از کسی دیگری اطاعت نمی کنند، مگر این که کسی با زیرکی خود را نائب امام معرفی کند چنانکه در عصر حاضر بعضی از این بزرگواران را شماها می شناسید، شگفت انگیز است که بعضی هایی که اطاعت و پیروی را جز از کسانی که با نص شرعی تعیین شده باشند را قبول ندارند اینجا خیلی ساده و راحت پس هزار سال سردرگمی و انتظار یک ادعای بی دلیل را می پذیرند و طرف را نائب امام می دانند و از او اطاعت می کنند!

چهارم: این که پیامبر گرامی ﷺ در جبهات شان گاهی مسئولی تعیین می کردند بعدها که مشخص می شد که او بدرستی از عهده مسئولیت بر نمی آید، او را برکنار می کردند، در مورد خلافت اگر امت با شوری کسی را تعیین کردند و سپس به دلائلی خواستند عزلش کنند راحت و مشکلی وجود ندارد اما اگر رسول الله ﷺ کسی را تعیین کردند و بعدها امت دیدند که برکنار کردن آن بهتر است مشکل ایجاد می شود، چگونه کسی را برکنار کنند که پیامبر ﷺ او را تعیین کرده اند.

آری، عزیزان شیعه!

این است بعضی اسباب و حکمت‌های که به نظر می‌رسد با در نظر داشت این‌ها و علل دیگر عدم تعیین خلیفه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر بوده است و تعیین خلیفه از سوی ایشان که امت را ملزم به اطاعت آن می‌کرد قطعا با جایگاه و مکانت و فضایل و هویت و قدرت و توانایی و مدیریت این امت سازگار نبوده است. اگر چنین می‌بود و حکمت خداوند تقاضا می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا برای خودشان خلیفه تعیین کنند خداوند که عالم الغیب است و همه چیز را قبلا پیش بینی کرده و می‌دانسته که چه اتفاق خواهد افتاد پس این موضوع را در قرآن روشن می‌کرد یا خود پیامبر صلی الله علیه و آله که أفصح الفصحاء و بلیغ‌ترین و شیرین‌ترین شخصیت تاریخ بودند به همین دلیل هم خداوند ایشان را مبین و مفسر قرآن معرفی کرد پس ایشان خیلی واضح و صریح و روشن می‌فرمودند: ای مردم بدانید پسر عموی من علی بن ابی طالب بعد از من خلیفه و جانشین من است مبادا کسی از امر ایشان سرپیچی کند، حال که خداوند حتی یک آیه کوچک هم درباره امامت و خلافت نازل نکرده و کسی را به عنوان خلیفه و امام معرفی ننموده و پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله نیز چنین کاری نکرده واضح و روشن و آشکار است که ادعای امامت منصوص تخیلی بیش نیست و یک ادعای بی‌دلیل که در طول تاریخ حد اقل در مسائل دینی و اعتقادی ادعایی به این بزرگی مطرح نشده که اینقدر درباره آن خیالبافی و سوژه سازی و افسانه پردازی و مبالغه شده باشد، و این همه نتایج و پیامد بر آن مرتب شده باشد اداره دنیا و آخرت به آن وابسته باشد سعادت دنیا و آخرت از بدو آفرینش تا بی‌نهایت در گروه آن باشد اما همه این عقیده عجیب و هولناک خود یک داستان و افسانه بی‌دلیل و برهان هم بیشتر نباشد خیلی شگفت‌انگیز است!

پروشی درباره عصمت

شیعیان عزیز! عصمت صفت بسیار بزرگ و ارزنده است ما معتقدیم که عصمت

صفت پیامبران و رسولان علیهم‌السلام است، آن‌ها هستند که به عصمت نیازمندند، چون شریعت‌شان باید محفوظ بماند و وحی را که از خداوند نقل می‌کنند شک و تردید به آن راه نیابد.

پرسش ما این است که، آیا شما واقعا علی بن ابی طالب و خانواده پاک ایشان را معصوم می‌دانید؟! واقعیت مذهب چنین ادعایی را ثابت نمی‌کند بلکه عکس آن را نشان می‌دهد، زیرا صفاتی را به علی علیه‌السلام نسبت می‌دهند که بدترین افراد جامعه هم حاضر نیست آن را بپذیرد، چه رسد به شخصیت بزرگواری چون علی بن ابی طالب علیه‌السلام.

شما به عنوان پیروان علی علیه‌السلام آن صفاتی را که به علی علیه‌السلام نسبت می‌دهند تصور کنید آیا در حق خود می‌پسندید؟ اگر پاسخ منفی است پس علی بن ابی طالب علیه‌السلام این امیر مؤمنان و مولای متقیان علیه‌السلام چگونه این صفات ناپسند را برای خودش باید بپسندد؟!

شیعیان عزیز! شما می‌دانید که ام کلثوم دخت گرامی علی بن ابی طالب علیه‌السلام و جگر گوشه نازنین حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام و نوه عزیز رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، آیا در تمام روی زمین دختری به این شرافت و نسب عالی و پاک طینت مانند این مروارید نفیس سراغ دارید؟! که از جد تا پدر و مادر همه در جهان بی‌نظیر باشند؟! آری ما معتقدیم که تمام این خانواده پاک، نمونه و بی‌نظیر و الگو هستند، و طبعاً دختری که در دامان چنین خانواده پاکی متولد شود و در آغوش این پاکان بزرگ شود او قطعاً یک دُر نفیس و گوهر پاک و نمونه‌ای است که نظیر ندارد، عمر فاروق رضی‌الله‌تعالی‌عنه از علی بن ابی طالب علیه‌السلام این گوهر پاک اهل بیت را خواستگاری کرد و با رضایت خاطر و طیب نفس خانواده اهل بیت و پدر ام کلثوم حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام، عمر فاروق رضی‌الله‌تعالی‌عنه با ام کلثوم ازدواج نمود، این ازدواج و ده‌ها نمونه دیگر ازدواج‌هایی که بین صحابه بزرگوار و اهل بیت اطهار و خانواده‌های آنان رخ داده همه دلیل واضح و روشن و آشکار است که آن‌ها با یکدیگر کاملاً روابط عادی و طبیعی داشتند و خیلی با هم صمیمی بودند، اما شاید خیلی از شماها اولین باری باشد که درباره این ازدواج می‌خوانید یا می‌شنوید، اما تعجب آور است که

بعضی‌ها از یکسو ادعای محبت اهل بیت را دارند، و درباره وحدت مسلمین هم ظاهراً نگرانند اما وقتی درباره اینگونه موارد و صحنه‌ها و رویدادهایی درخشان تاریخ اسلام از آن‌ها پرسند اولاً با کمال شجاعت! انکار می‌کنند، اگر چاره‌ای جز اعتراف نیافتند می‌گویند: به زور بوده! حضرت علی مجبور شده تن به این ازدواج بدهد! حال شما تصور کنید و با کمی دقت و تأمل ببینید ادعای محبت اهل بیت و وحدت اسلامی با این انکار و تحریف حقایق چه ربطی و مناسبتی دارد؟! آیا تنها تاریکی‌های تاریخ اسلام آنهم با کنجکاو شدن و حقایق روشن و صحنه‌های درخشان آن را انکار و تحریف کردن، محبت اهل بیت و وحدت بین مسلمین ایجاد می‌کند؟!

آری بعضی‌ها می‌گویند: علی بن ابی طالب از روی جبر و اکراه تن به این ازدواج داد و هرگز راضی نبود که دخترش را به عمر بن خطاب بدهد! آیا تا کنون از خود پرسیده‌اید که، علی ابن ابی طالب علیه السلام این قهرمان شجاع و نمونه تاریخ، این فاتح خندق و خیبر و صاحب ده‌ها و صدها افتخار بزرگ چگونه تن به این (نعوذ بالله) مذلت می‌دهد و اجازه می‌دهد که ناموس او و ناموس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ناموس فاطمه زهراء علیها السلام را به ادعایی بعضی‌ها بدترین دشمن خاندان نبوت، غاصب فدک و خلافت یعنی حق مادی و معنوی اهل بیت، ضارب فاطمه زهراء و قاتل محسن، بنت بنت رسول الله را به زور و اکراه به خانه خودش ببرد! علی زنده و حاضر باشد و تمام این صحنه را از نزدیک شاهد باشد! چنین چیزی را شما چطور بر می‌تابید؟! آیا تا کنون فکر کرده‌اید؟ اگر این غصب ناموس نبوت درست است پس آنهمه تعریف و تمجید از شجاعت و قهرمانی علی چگونه با این جریان سازگار است؟! آخر شجاعت و قهرمانی که ناموس صاحبش را محفوظ ندارد چه شجاعت و چه قهرمانی؟ چرا مردان عصر جاهلیت درباره ناموس خودشان شجاعت و قهرمانتر از شجاعت‌ترین و قهرمان‌ترین مرد تربیت شده مکتب رسالت باشند؟! براستی اگر این داستان غصب ناموس نبوت حقیقتاً اتفاق افتاده پس سایر اهل بیت کجا بودند که از ناموس که از ناموس‌شان دفاع نکردند، اینجا که تقسیم امامت نبود که بگوییم: چون جزو

دوازده امام نبودند لذا مکلف نبودند و مسئولیت نداشتند! اینجا که مسئله دفاع از ناموس است آنهم ناموس پیامبرگرامی ﷺ پاک‌ترین خانواده روی زمین، پس بنی هاشم کجا بودند، عقیل کجا بود؟ عباس کجا بود؟ چرا از ناموس‌شان دفاع نکردند، و گذاشتند که عمر فاروق راحت با او زندگی کند و از او دو فرزند متولد شود؟ (زید و رقیه) باور نمی‌شد که بعضی عالم نماهای متمدن عصر انترنت هم خرافات و مزخرفات پوسیده عصر حجری را از رسانه‌های پیشرفته امروز و شبکه‌های تلویزیونی تفرقه‌افکن و میکروب‌پرور طوطی‌وار تکرار کنند، به عنوان یک مسلمان خجالت کشیدم وقتی شنیدم از شبکه «سلام» روحانیون محترم درباره این ازدواج می‌فرمایند: «إِنَّهُ أَوَّلُ فَرْجٍ اغْتَصَبَ فِي الْإِسْلَامِ» آنهم از زبان جعفرصادق علیه السلام که گویا حضرت امام جعفرصادق این ازدواج را انکار کرده و فرموده‌اند: «این اول فرجی بوده که در اسلام غصب شده است!!» این چنین چیزی درباره عادی‌ترین و بی‌سوادترین شخص روی زمین گفته شود تحمل نمی‌کند و خوابش نمی‌برد چه رسد که درباره پاک‌ترین خاندان روی زمین چنین گفته شود؟ این است محبت اهل بیت؟ و این است عصمت خاندان نبوت؟! عصمت و پاکی و طهارت اینجا باید ثابت شود نه این که ما از روی تخیل نظریه‌پردازی کنیم که ائمه علیهم السلام هر ریز و درشت از عالم غیب را می‌دانند و از تاریخ وفات‌شان اطلاع دارند و با اجازه و اراده خودشان می‌میرند! صد که شما بخواهید قبیله قریش، خاندان بنی هاشم را ضعیف تصور کنید با این که بگویید موضع‌گیری‌شان نسبت به علی علیه السلام خوب نبوده اما حقیقت و واقعیت همچون خورشید می‌درخشد که اصیل خاندان عرب بودند، و چنانکه قرآن کریم فرموده ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. «خداوند بهتر می‌داند رسالت و نبوت را در کجا قرار دهد». این که خداوند این خاندان را برای آخرین پیامبر عزیز و گرامی‌اش ﷺ انتخاب کرده قطعا این خاندان از هر لحاظ شایسته بودند که خداوند این افتخار را به آنان بخشید و نبوت و رسالت خاتم را به فرزند آنان عنایت فرمود، بدگویی از قریش و بنی هاشم سودی ندارد، خدای نکرده اگر فقط در صد یک احتمال بپذیریم که

قریش و بنی هاشم بد هم بودند اما (نعوذ بالله) به این پستی و ذلتی که بعضی‌ها تصور می‌کنند هرگز نبوده‌اند، که دخترشان را حاکمی آنهم از قبیله دیگر به زور غصب کند و آن‌ها تماشاچی باشند و هیچ واکنشی نشان ندهند؟ چنین تصور و تخیل زشتی درباره آن‌ها که خیلی دور از امکان است. بیاییم نزدیک‌تر تصور کنیم که امروز اگر فلان حاکم هرچند که ستمگر و نیرومند هم باشد دختر یکی از عشایر را به زور غصب کند و به خانه خودش ببرد و با او ازدواج کند به نظر شما افراد و جوانان و مردان و زنان این عشیره چه واکنشی نشان خواهند داد؟ فقط می‌نشینند و تماشا می‌کنند و به «لا حول ولا قوة إلا بالله» گفتن اکتفا می‌کنند؟! یا این که این اقدام حاکم را هر چند که دیکتاتور هم باشد برای خودشان ننگ و مذلت می‌دانند و برای دفاع از ناموس‌شان اعلان جنگ می‌کنند. اگر امروز عشیره‌ای چنین ننگ و مذلتی را بر نمی‌تابد بهترین و پاکترین و اصیل‌ترین قبیله عرب قریش، و اصیل‌ترین و شریف‌ترین خاندان قریش بنی هاشم و گل سرسبد بنی هاشم خاندان نبوت و رسالت این ننگ را چگونه بر می‌تابد؟ آنهم که قهرمان دلیر و مرد شجاعی چون علی مرتضی پدر آن دختر باشد و زنده و حاضر، شاهد این صحنه ننگین باشد، تحمل می‌کند؟! خیلی‌ها امروز به ازدواج مؤقت که مدعی‌اند جایز است و اینقدر ثواب هم دارد حاضر نیستند تن بدهند بویژه افراد سرشناس دینی و اجتماعی آن را عیب می‌دانند، آنگاه علی بن ابی طالب چگونه راضی می‌شود که دخترش به زور آنهم به وسیله دشمنش (بلکه طبق ادعاهای پوچ و مزخرف) دشمن خدا و رسول و ضارب و قاتل فرزندش و غاصب حق مادی و معنوی‌اش غصب شود اما او کاملاً آرام سرجای خودش نشسته و فقط با افراد خیلی نزدیک درد دل می‌کند و از ظلم ظالمان و غاصبان شکایت می‌کند!!

نه عزیزان! این مزخرفات را به نام گفتن و شنیدن و به خورد دیگران دادن نه عصمت و طهارت برای اهل بیت علیهم‌السلام ثابت می‌کند و نه حتی شخصیت؟ اینگونه عقاید و دیدگاه‌ها نه تنها وحدت ایجاد نمی‌کند که وحدت موجود و همزیستی مسالمت آمیزی که

قرنهاست الحمدلله ادامه دارد را به خطر می‌اندازد، راه ایجاد وحدت واقعی این است که اینگونه حقایق روشن و بارز در زندگی صحابه اخیار و اهل بیت اطهار را به تنها بپذیریم بلکه از این‌ها به عنوان بهترین نمونه‌های وحدت حقیقی بین امت اسلامی استفاده کنیم واضح و روشن است که این ازدواج نشانه محبت و صمیمیت بین آن پاکان اعم از صحابه و اهل بیت رضی الله عنهم أجمعین است، و اما داستان‌های بی‌مزه غصب فرج و غصب فدک و غصب خلافت و شهادت حضرت فاطمه و ریسمان انداختن به گردن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام و کشان کشان بردن ایشان برای بیعت و سایر داستان‌های دیگر افسانه‌های دروغینی بیش نیست که معلوم نیست به وسیله چه کسانی طراحی شده اما قبول و نشر اینگونه افسانه‌ها قطعا به نفع و صلاح امت اسلامی نیست و جز تفرقه و نفاق و وحدت شکنی و کینه پروری پیامد دیگری برای جامعه اسلامی نخواهد داشت. بنابراین این ازدواج اگر درست باشد و از روی دوستی و محبت و رضایت و طیب خاطر انجام گرفته که قطعا چنین است پس بسیاری از ادعاهای دروغین وحدت شکن و کینه پرور را از بین خواهد برد و با الهام و استفاده از این صفات روشن و زرین تاریخ اسلام ان شاء الله حتما به وحدت واقعی دست خواهیم یافت و اگر این ازدواج آنگونه بعضی‌ها مدعی هستند خدای نکرده غصب بوده باشد (که هرگز نیست) پس هیچ عذر و تأویل و تفسیری نمی‌تواند این اتفاق عجیب و سکوت علی و اهل بیت را توجیه کند.

عجیب این که حتی خوارج که دشمن حضرت علی علیه السلام بودند، و ایشان را کافر می‌دانستند و با حضرتش جنگیدند، نسبت به ایشان حسن ظن فوق العاده‌ای داشتند و ازین جهت هرگز نتوانستند حضرت را متهم کنند و چیزی بگویند که نسبت به ایشان اهانت محسوب شود، اما متأسفانه مدعیان دوستی و محبت اهل بیت و علی بن ابی طالب بدون این که قصد و سوء نیتی داشته باشند حرف‌هایی را می‌خوانند و می‌گویند و می‌شنوند که اگر دقت کنند اهانت است، ان شاء الله روزی فرا خواهد رسید که حق و

حقیقت برای جوانان و فرهنگیان و نخبگان فکری و فرهنگی جامعه از حرف و حدیث من و شما بیشتر ارزش داشته باشد و وحدت و انسجام امت اسلامی اینقدر مهم باشد که مردم مسلمان ما جلو هر تفرقه افکن و وحدت شکن بایستند و با صراحت بگویند: آقای عزیز! صحبتی که وحدت اسلامی و انسجام ملی را خدشه دار کند گوش نمی‌کنیم، ما نیازمند وحدت و همدلی و همزیستی مسالمت آمیز با همه آحاد جامعه هستیم، حتی با کلیمین و بهائیان همچنانکه قرن‌ها زندگی کرده‌ایم دوست داریم با حفظ احترام متقابل همچنان زندگی کنیم و عقیده و مقدسات هیچکس را اهانت نکنیم. الحمدلله الآن هم مردم مسلمان ما همین را می‌خواهند و از تفرقه و کینه توزی و اختلاف متنفرند، و ان‌شاءالله این دانش و بینش همچنان رشد خواهد کرد و امیدواریم روزی برسد که مردم نگذارند کسی از اختلافات گذشته سخن بگوید و جامعه را به سوی نفرت و انزجار سوق دهد، اگر بحث علمی هم وجود دارد باید خیلی محترمانه انجام گیرد بدون این که به مقدسات کسی توهین شود ان‌شاءالله با نیت سالم و اقدامات خیرخواهانه و حکیمانه این امر محقق خواهد شد.

پرسی درباره معصوم

شیعیان عزیز! فرض می‌کنیم که امامت ائمه دوازده‌گانه و عصمت آنان ثابت است، مگر نه این است که شما معتقدید از پیروان امام معصومی هستید که اینک در غیبت کبری بسر می‌برد و شما منتظر ظهور ایشان هستید؟ بنابراین از شما می‌پرسیم این حضرت حجت و معصومی که شما عقیده دارید خداوند به شما دستور داده از ایشان اطاعت کنید و اطاعت و اتباع ایشان را مهمترین اصل دین قرار داده و همچنین عقیده دارید که سعادت و رستگاری دنیا و آخرت شما وابسته به ایمان و اتباع و اطاعت از حضرت صحبت بن الحسن عسکری است! درست است؟ اجازه دهید بپرسیم که آیا شما ایشان را دیده اید؟ آیا کسی را می‌شناسید که ایشان را دیده باشد؟ آیا خبر دقیقی از ایشان شنیده اید؟ آیا از سخنان ایشان چیزی در دست دارید؟ طبیعی است که هر انسان عاقل به شما

خواهد گفت ایمان و عقیده به چنین امامی چه سودی دارد؟ چگونه تصور می‌کنید خداوند شما را مکلف کرده باشد به امامی ایمان بیاورید و سعادت و رستگاری شما وابسته به ایمان و عقیده امامی باشد که هیچ راهی برای شناخت شخصیت و دستورات ایشان وجود نداشته باشد؟ و عقیده‌ای به مهمی یک آیه در قرآن هم برای اثبات آن وجود نداشته باشد؟!

اگر مکتشفی ادعا کند که یک دستگاه خیلی مهم و پیشرفته ساخته است اما شما نمی‌توانید او را ببینید و نه می‌توانید از آن استفاده کنید فقط از کسانی که با من ارتباط دارند و اطلاعاتی درباره این دستگاه دارند می‌توانید درباره آن بشنوید؟ شما منتظر باشید شاید روزی، هزار سال بعد یا دوهزار سال بعد یا بیشتر این دستگاه بسیار مهم در انتظار عموم ظاهر شود؟ شما درباره این ادعا و ادعاکننده چه قضاوتی خواهید داشت؟ آیا درباره ذات حکیم و خبیر درست است که (نعوذ بالله) چنین ادعای غیر منطقی مطرح شود؟! شاید یک علت این که اخیراً مسئله ولایت فقیه و جانشینی فقیه برای امام معصوم غائب مطرح شد. حل همین اشکال باشد، طبعاً وقتی یک جانشین و ولایت یک فقیه مطرح شد هیچ مانعی وجود ندارد که از تکرار و تعداد ولایت فقیه جلوگیری کند هر فقیه در هر جا و هر زمان می‌تواند ادعا کند که او ولی فقیه است، و بنابراین زود یا دیر آمدن امام غائب و طولانی شدن غیبت ایشان مشکلی ایجاد نمی‌کند!

پرسش اول بحث را می‌توان درباره سایر ائمه نیز تکرار نمود که، شما هیچ امامی را ندیده‌اید و سخنان آنان هم از طریق معصوم به شما نرسیده است بلکه به وسیله علمای مذهب شیعه به شما رسیده که کتاب‌هایشان سرشار از تناقض است یکی مطلبی را ثابت می‌کند دیگری نفی می‌کند، یکی کم بیان می‌کند دیگری بیشتر و با تناقض حتی در یک مورد روایات هم هماهنگ بود فهم و برداشت هر فقیه متفاوت و متناقض است، آنگاه این فهم‌ها به اهل بیت علیهم‌السلام منسوب می‌شود، خلاصه این که نتیجه اینهمه ایمان و ارادت به حضرات معصومین این شد که شما عوض معصوم و سخنان معصوم از کسانی اطاعت

و پیروی می‌کنید که فرسنگها از عصمت و صفات معصومین فاصله دارند! و هیچکدام از این علماء و فقهاء و مجتهدین محترم ادعا نکرده‌اند که معصومند. شاید بپرسید که شما اهل سنت هم به مهدی عقیده دارید و بعضی‌ها از این مسئله به عنوان یک مغلطه بزرگ استفاده می‌کنند و آنقدر مبالغه‌آمیز و دامنه‌دار و پر آب و تاب بیان می‌کنند که افراد کم اطلاع باورشان می‌شود که مهدویت واقعا یک اصول مسلم همه ادیان آسمان است! و این که اهل سنت هم به مهدویت عقیده کامل دارند! ما در اینجا با اختصار روشن می‌کنیم که تفاوت دیدگاه اهل سنت با شیعه در موضوع مهدی و مهدویت چیست؟

اول: این که مهدی شیعه متولد شده و ابتداء غیبت صغرا و سپس به غیبت کبرا رفته که از سال ۳۲۹هـ تا کنون یعنی هزار و صد سال پیش تا کنون در غیبت کبری بسر می‌برد و شیعیان در تمام این مدت در انتظار ظهور ایشان بسر می‌برده و هنوز و تا بی‌نهایت همچنان منتظر ظهور فرج خواهند بود! اما مهدی اهل سنت که از علامات نزدیکی قیامت و یک مصلح عادی است همان زمان متولد خواهد شد.

دوم: مهدی شیعه برایش انتظار کشیده می‌شود لذا انتظار ظهور مهدی از بهترین عبادات است، اما اهل سنت نباید منتظر مهدی بنشینند چون هیچ بخشی از دین وابسته به وجود مهدی نیست، فقط به عنوان یک حادثه از حوادث قیامت که اخبار و روایات صحیح از پیامبر ﷺ آن را ثابت کرده به آمدن آن ایمان دارند مانند نزول حضرت عیسی السلام و خروج دجال، اما به هیچ عنوان نباید منتظرش بنشینند و دعای فرج بخوانند.

سوم: مهدی شیعه انتظار و ظهور آن به مهمترین اصل دین یعنی امامت بستگی دارد. لذا بسیاری از احکام شریعت به ظهور مهدی وابسته است، اما مهدی اهل سنت فقط یک مصلح است که مشخصات آن را از مجموع روایات صحیح در کتب اهل سنت چنین می‌توان جمع بندی کرد: «لا تنقضي الدنيا حتى يلى أمر هذه الأمة رجل من أهل بيتي يواطى اسمه اسمي ويواطى اسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً» «این جهان به پایان نخواهد رسید تا این که امر این امت را مردی از اهل بیت من بدست

گیرد که اسمش مطابق اسم من و اسم پدرش مطابق اسم پدر من است، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد چنانکه از ظلم و جور پر شده بود».

پس طبق مجموع روایات صحیح اهل سنت این شخصیت یک حاکم عادل خواهد بود که فضیلت و ویژگی‌اش در عادل بودنش است و هیچ بخشی از دین به وجود او مرتبط و وابسته نیست، ما عقیده کامل داریم که قبل از این‌که رسول گرامی ﷺ وفات کنند، خداوند دین ما را بدست مبارک ایشان کامل کرده و نعمتش را بر ما تمام نموده و اسلام را به عنوان بهترین و کاملترین دین برای ما برگزیده و پسندیده است، بنابراین اگر در عصر خود مهدی هم یک مسلمان اصلاً درباره مهدی چیزی نشنود و ایشان را نبیند و چیزی از دین و دینداری‌اش کم نمی‌شود.

چهارم: شیعیان عقیده دارند که مهدی حق بیعت و طاعت برگردنشان دارد، اما مهدی اهل سنت هر زمانی که اداره امور امت را بدست گیرد اطاعت از ایشان مانند اطاعت از سایر اولیای امور مسلمین است، یعنی مقید به اطاعت خدا و رسولش است، به عقیده اهل سنت حتی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هم بیعت و اطاعتی بیش از این نداشتند چه رسد به کسی دیگر. پس به عقیده اهل سنت تا زمانی‌که مهدی متولد نشود و عملاً زمام امور مسلمین را به عهده نگیرد هیچگونه بیعت و طاعتی بر گردن ایشان واجب نیست، زیرا در اسلام جز پیامبر الهی هیچکس دیگری اطاعت غائبانه ندارد.

پنجم: شیعیان امامی معتقدند که مهدی مانند پیامبران علیهم‌السلام و پیامبر گرامی‌مان محمد مصطفی ﷺ واجب‌الاطاعت است، اما مهدی اهل سنت یک مرد و حاکم عادل بیش نیست و به هیچ عنوان از اطاعت و اتباع پیامبر گرامی ﷺ بی‌نیاز نیست لذا وقتی حضرت عیسی علیه‌السلام در ضمن سلسله علامات بزرگ قیامت از آسمان فرودآید حکومت و ولایت عامه ندارد، در صحیحین و سایر کتب آمده است: «يُوشِكُ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيَقْتُلُ الْخَزِيرَ وَيَضَعُ الْحِزْيَةَ وَيَفِيضُ الْمَالُ وَتَكُونُ السَّجْدَةُ وَاحِدَةً لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «نزدیک است که عیسی بن مریم به عنوان

حاکمی عادل فرود خواهد آمد خواهد آمد، دجال را می‌کشد، خوک را می‌کشد، صلیب را می‌شکند جزیه را لغو می‌کند، و مال را با سخاوت خرچ می‌کند، سرانجام سجده فقط برای یک الله پروردگار جهانیان خواهد بود».

پس عیسی علیه السلام وقتی فرود بیاید حاکم خود ایشان خواهد بود، و جزیه را ایشان لغو و منسوخ خواهد کرد، زیرا جزیه حکم شرعی است و حکم شرعی را جز پیامبر کسی نمی‌تواند منسوخ کند نه امام و نه هیچ کس دیگر و اما این که عیسی علیه السلام پشت سر مهدی نماز می‌خواند، چنانکه در حدیث صحیح مسلم و غیره آمده است «مکرمة لهذه الأمة» چون مهدی فردی از این امت است این امتیازی به این بهترین امت است.

ششم: شیعه معتقد است که مهدی مورد نظرشان معصوم است، اما مهدی اهل سنت معصوم نیست بلکه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله که بهتر از مهدی بودند، هیچکدام عصمت نداشتند نه خلفای راشدین و نه دیگران، زیرا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله امت نیازی به معصومی ندارد.

تازه خود کلمه «مهدی» در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده، بلکه اصطلاحی است که بعضی علما مانند سعید بن مسیب رحمته الله و دیگران استفاده کرده‌اند، و علت استعمال این اصطلاح به عنوان یک لقب برای حاکم عادل که در آخر خواهد آمد این است که، ایشان در عمل کار دعوت و هدایت مردم را انجام خواهد داد، و مهدی یعنی هدایت کننده، دعوت و هدایت کردن مردم در واقع پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کار هر مسلمان بویژه علماست که وظیفه دارند مردم را به قرآن و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله که سرچشمه هدایت است دعوت کنند مهدی هم یکی از دعوتگران به هدایت قرآن و سنت است در بعضی روایات ضعیف گویا استعمال صفت هدایت به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده اما درستش این است که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به ملک و خلافت و عدالت توصیف کرده‌اند، پس این شخصیت مصلح و حاکم عادل را مهدی نامیدن اشکال ندارد اما آنچه به عقیده ما اهل سنت نادرست است غلو و افراط و مبالغه درباره وجود و صفات و توانایی‌هایی است که به ایشان نسبت داده

می‌شود، غلو و افراط و درباره مهدی به حدی رسیده که ده‌ها آیه قرآن کریم را به کسی نسبت می‌دهند که سیصد سال پس از نزول قرآن متولد شده (اگر فرضیه تولد ایشان پذیرفته شود) معلوم نیست که قرآن چرا و براساس چه نیازی سیصد سال پیش از وجود موقت این شخصیت و سپس اختفای حداقل تا کنون هزار و صد ساله ایشان حضرتش را بقیث الله می‌نامند و به این امت خطاب می‌کند که بقیث الله برای شما بهتر است، معلوم نیست بقیث الله غائب که در عمر هزار و چهار صد ساله قرآن فقط چند سال آنهم به چشم دید چهار نفر (نواب اربعه) در جهان مشهود بوده از نظر قرآن چگونه «خیر مطلق» قرار می‌گیرد، و شگفت انگیز این که آیت الله ناصر مکارم شیرازی صاحب کتاب معروف فلیسوف نماها که تفسیر نمونه زیر نظر ایشان گرد آوری شده در اولین آیات سوره بقره، حضرت مهدی بقیث الله را از مصادیق غیب می‌داند که مؤمنان به آن ایمان می‌آورند ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ [البقرة: ۳]. این غلو و افراط درباره اصل تصور مهدی است و اما درباره اختیاراتش که موضوع خیلی گسترده‌تر و پیچیده‌تر است، ایشان در همه جا حی و زنده و حاضر است، در تمام ذرات این جهان تصرف دارد، هیچ ذره‌ای در این جهان پنهان‌تر از دید و علم ایشان پنهان نیست! با شیعیان رابطه دارد، در عراق از طریق غار سامرا و در ایران از طریق چاه جمکران به نامه‌ها و پیام‌های مردم با دستخط و امضای خودش پاسخ می‌دهد. مریضان را شفا می‌دهد و مشکلات را بر آورده می‌کند، هیچ کاری در جهان بدون خواست و اراده و تصریف ایشان انجام نمی‌گیرد، غالباً سال ۸۳ بود که یک روحانی محترم در برنامه زنده‌ای از شبکه عربی سحر در پاسخ یک بیننده که پرسید ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. کیست؟ ایشان فرمود: منظور امام زمان است، مضطر بودن و بیچارگی که ضرر نیست، منظور حاجی آقا این بود که «مجیب» یعنی اجابت‌کننده فریاد و فغان مضطر بی‌چاره که به مشکل گیر کرده امام زمان است! حتما ادامه این آیه کریمه را استحضار دارید، ﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ﴾ پس دایره اختیارات امام زمان خیلی گسترده‌تر از آن است که ما بتوانیم تصور کنیم، البته صفاتی از

قبیل تقسم بهشت و دوزخ «قسیم الجنة والنار» و حسابرسی مخلوقات «إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم وفصل الخطاب عندكم» - دعای جامعه کبیره» و «مردن اختیاری» و غیب و شفا دادن و مشکل‌گشایی و غیره، صفات مشترک ائمه اطهار است که صفات و اختیارات حضرت بقیت الله الأعظم مهدی موعود قطعا بیش از سایر ائمه است. ما فقط به عنوان جمع بندی درباره عقیده اهل سنت عرض می‌کنیم که هیچ سنی به چنین مهدی عقیده و باور ندارد، پس این ادعا درست نیست که مهدویت نقطه مشترک تمام ادیان و مذاهب است حد اقل اهل سنت اگر در اصل موضوع تشابه اسمی وجود داشته باشد در واقع چنین نیست زیرا که این چیزی فراتر از مهدویت است.

محبت علی حقیقت است یا ادعا؟

شیعیان عزیز! سر فصل دیگری را ملاحظه می‌کنید، نظر شما چیست؟ آیا واقعا شخص شما و خانواده و دوستان و جامعه شما واقعا علی بن ابی طالب را دوست دارید؟ فکر نمی‌کنید ادعای دوستی غالب باشد بر حقیقت دوستی؟ اگر دوستی شما با علی بن ابی طالب علیه السلام یک واقعیت و حقیقت ثابت و مستدل باشد پس خوشا به حالتان، چه کسی خوشبخت‌تر و سعادتمندتر از شما می‌تواند باشد که داماد و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر حسین و همسر فاطمه زهراء قهرمان میدان‌های بدر و احد و حنین و خندق و خیبر و غیره، کسی که ده‌ها و صدها فضیلت و افتخار در صفحات زرین تاریخ برای خودش درج کرده است را دوست می‌دارید، آری کسی که رسول گرامی صلی الله علیه و آله درباره دوستی و محبتش سوگند یاد می‌کند و تعهد می‌سپارد: «والذي فلق الحبة وبرأ السنة إنه لعهد النبي الأمي إلي أنه لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق» «قسم به ذاتی که دانه را شکافت و جوانه را رویاند، این تعهد پیامبر امی صلی الله علیه و آله است که تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و با تو بغض نمی‌ورزد مگر منافق». پس اهل سنت به لطف و توفیق خداوند در کتب عقایدشان از همان اولین روزهای مکتب به فرزندان‌شان می‌آموزند، که با توجه به این

حدیث و سایر احادیث صحیح محبت علی و اهل بیت جزو ایمان است، شما شیعیان عزیز خوب می‌دانید که اهل سنت نیازی به مجامله و چاپلوسی و رودرواسی ندارد، این‌ها حقایق و واقعیت‌های است که شما هم می‌دانید زندگی اجتماعی اهل سنت بهترین شاهد و گواه است که محبت حقیقی اهل بیت پیامبر ﷺ و در رأس‌شان علی بن ابی طالب و فاطمه زهراء و حسن و حسین و جعفر و عباس و عقیل و سایر افراد این خاندان پاک جزو ایمان ما اهل سنت است و با یک نگاه گذرا به دوستان و آشنایان اهل سنت خود می‌توانید در بیابید که شاید کمتر خانواده‌ای از اهل سنت باشد که یک یا چند تا از فرزندان‌شان به این نام‌های مبارک نامگذاری نشده باشد.

برگردیم به پرسش اول که آیا شما واقعا اهل بیت بویژه علی بن ابی طالب ﷺ را دوست دارید؟ شاید در وهله اول از این پرسش شگفت‌زده شوید، اما با کمی دقت متوجه خواهید شد که پرسش به جایی است؟ پیامبرگرامی ﷺ می‌فرمایند: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» «هر شخصی با کسی محشور می‌شود که او را دوست دارد». اما منظور از دوست داشتن چیست؟ ادعا خیلی ساده است هرکس به راحتی می‌تواند ادعا کند که فلانی را دوست دارد؟ اما با چه معیاری؟ میزان سنجش این ادعا چیست؟! آیا شما ادعای مسیحیان را باور می‌کنید که می‌گویند: حضرت عیسیٰ ﷺ را دوست دارند؟ تصور نمی‌کنم پاسخ مثبت باشد، قطعاً هم مثبت نیست چون روشن است که عیسی پیامبر که روح خدا و بنده خدا است و برای نشر و نهادینه کردن توحید آمده، مدعیان دوستی و محبتش می‌گویند: او (نعوذ بالله) پسر خداست، پس عیسایی را که خداوند به عنوان پیامبر فرستاده این‌ها دوست ندارند، عیسایی را دوست دارند که با خداوند در خدایی‌اش شریک است، پس آیا طبق حدیث پیامبر ﷺ این‌ها با حضرت عیسیٰ ﷺ محشور خواهند شد؟! عاقلانه نیست پاسخ مثبت بدهیم، زیرا این‌ها اصلاً حضرت عیسیٰ پیامبر را دوست ندارند فرزند و شریک خدا را دوست دارند که وجود خارجی ندارد و فقط یک توهم است. شما کدام علی را دوست دارید؟ ما که علی ابن ابی طالب مؤمن و موحد و داعی و مجاهدی را

دوست داریم که از لحظه بعثت پیامبر ﷺ شهادت تمام عمر گرامی خودش را در راه توحید و ایمان و دعوت و جهاد گذارند، ما علی عابد و زاهد و تهجد گذاری را دوست داریم که در محراب اشک می ریخت و دنیا را طلاق می داد، به فکر حکومت و ریاست و قدرت طلبی نبود، ما علی را دوست داریم که از قدرت و حکومت و مسئولیت گریزان بود و می گفت: «دعوني والتمسوا غيري» «مرا بگذارید و کسی دیگری را جستجو کنید». و می فرمود: من دستم را رها می کنم و شما به زور می کشید ما علی را دوست داریم که هیچگونه ادعایی برای حکومت و خلافت و امامت نداشت، و ما علی را دوست داریم که با امامت و عصمت نا آشنا بود و از آیه به اصطلاح تبلیغ و تطهیر معنی امامت و عصمت را نمی فهمید، علی ما از حدیث غدیر که امروز نه جلد کتاب و پشتوانه آن همه ادعای بی دلیل شده معنی خلافت و امامت را نمی فهمید، علی ما در تمام مدت بیست و پنج سالی که سایر خلفای راشدین حکومت کردند و جز بیعت و همکاری و خیرخواهی صادقانه و مخلصانه کاری نمی کرد، علی ما با صحابه رسول الله ﷺ و در رأسشان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم آنقدر رابطه صمیمی داشت که به نام مبارک آنان افتخار می کرد و به جهت ارادت و احترام فوق العاده ای که به آنان قائل بود تا سه تا از فرزندان را به نام پر افتخار آنان نامید، ما علی را دوست داریم که با کمال مردانگی و شجاعت و رضایت و خوشنودی، جگرگوشه عزیز و دخت گرامی فاطمه زهراء و نوه گرامی پیامبر بزرگوارمان ﷺ را به ازدواج عمر فاروق در آورد، ما علی را دوست داریم که فرزندان عزیزش حسن و حسین را برای نگهبانی از عثمان ذی النورین گماشته بود، ما علی را دوست داریم که تمام فرزندان و خانواده اش با تاسی از تربیت نمونه و الهام از روح پاک علی مرتضی رضی الله عنهما با صحابه و خانواده شان رابطه صمیمی داشتند ازدواجهای فراوان و مکرر آنان با یکدیگر بزرگترین شاهد این ادعا است، آری ما علی را دوست داریم که فرزند ارشدش حسن مجتبی رضی الله عنهما با تمام قدرت و توان و نیروی که در اختیار داشت با حضرت معاویه رضی الله عنهما صلح نمود، ما علی را دوست داریم که فرزند دیگرش که سردار جوانان

بهشت است از بین تمام دختران عرب هدیه عمر فاروق رضی الله عنه را پذیرفت و با دختر یزدگرد مجوسی آتش پرست را به زنی گرفت و نوه گرامی‌اش محمد باقر از بین تمام دختران رشید عرب ام فروه نوه گرامی حضرت ابوبکر صدیق را به زنی گرفت که نتیجه‌اش فرزند پاک و عالم بزرگوار و دانشمندی همچون جعفر صادق رضی الله عنه بوجود آمد. آری ما علی را دوست داریم که پس از بیست و پنج سال که به قدرت رسید بر خلاف آنهمه ادعاهای گزافی که بعضی‌ها مطرح می‌کنند از تمام سیستم اداری که طی ۲۵ سال گذشته، البته با همکاری خود ایشان بنا شده بود و از تمام تصمیماتی که در بخش‌های مختلف اتخاذ شده بود با رضایت کامل جانبداری نمود و به همان سیستم ادامه داد، ما علی را دوست داریم که از سب و شتم و لعن و نفرین مخالفین و حتی دشمنانش ابا داشت و دیگران را منع می‌نمود، ما علی را می‌شناسیم و دوست داریم که در تمام مدت عمر عزیز و با برکتش چیزی به نام توسل به مردگان و شفاعت نامشروع و خمس و تقیه و رجعت و مهر و نشستن پا و گنبد و بارگاه و زیارت‌نامه و سینه‌زنی و قمه‌زنی و غیره نمی‌شناخت، آری ما علی می‌شناسیم و دوست داریم که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شده بود قبرهای بلند را خراب کند تا مردم دچار شرک و انحراف نگردند، ما علی را می‌شناسیم و دوست داریم که این امت را در پرتو آیات صریح قرآن بهترین امت می‌دانست، ما علی را می‌شناسیم که خودش را برای خدا و رسول و دین و قرآن فدا می‌کرد و شب هجرت با خوابیدن در جای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت نمود که برای هر مأموریتی آمادگی دارد.

اما شما بفرمایید که کدام علی را دوست دارید؟! علی قدرت طلب و عاشق ریاست؟! علی مدعی امامت و عصمت برای خود و دو فرزند و نه نوه از نسل یک فرزند؟ علی مظلوم و بی‌کس و تنها که از یک امت بزرگ فقط دختر نازنین رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهراء بر سر میراث فدک با حاکم وقت (ابوبکر صدیق) در گیر بود و او حقش را غصب کرد اما کسی نبود به دادشان برسد و حق‌شان را پس بگیرد! علی که بیست و پنج

سال حکومت ظالمانه غاصبان را تحمیل کرد و جز تنهایی و گوشه‌نشینی و انزوا کاری نداشت؟! علی که غاصبان و ظالمان و منافقان و مرتدان امامت منصوص را که از نبوت بالاتر و مهمتر بود غصب کردند و دین خدا را تحریف نمودند و با نصوص قرآن مخالفت کردند، اما او فقط ساکت و خاموش نشسته و برای دفاع از دین خدا کاری نمی‌کرد، علی که بیست و سه سال در کنار رسول خدا ﷺ دین آموخته و قرآن یاد گرفته و غیرت و شجاعت دینی را در میدان‌های کارزار تجربه کرده بود امروز با این‌که یقین و باور داشت که امامت منصبی الهی و بالاتر از نبوت است و او شخصا از طرف خدا و رسول ﷺ امام تعیین شده، امامت و حکومت و ریاست خودش که هیچ، از دین خدا هم دفاع نمی‌کرد؟! علی که به زور به خانه‌اش حمله کردند و طناب به گردنش انداختند و کشان کشان برای بیعت بردند، با زور ازش بیعت گرفتند؟! تنها دفاعی که او در صحنه نمود این بود که هنگام بیعت مچش را باز نکرد و ابوبکر دستش را بر روی مچ بسته علی گذاشت و همین قدر از او پذیرفت؟! علی که پهلوی همسرش را شکستند و فرزندش محسن را به شهادت رساندند اما او دفاع نکرد چون شمشیرش را گرفته بودند و إلا دفاع می‌کرد؟! علی که حاکم مستبد وقت (نعوذ بالله عمر فاروق) دختر عزیز و جگرگوشه نازنین حضرت فاطمه زهراء را به زور غصب کرد و به خانه خود برد و همسرش قرار داد و از او دو فرزند متولد شد اما او هیچگاه از ناموس خودش دفاع نکرد؟ علی که با وجود همه این ظلم و ستم و نفاق و ارتداد و حق تلفی باز هم فرزندانش را به نام این ظالمان و غاصبان می‌نامد؟! پس شما شیعیان عزیز این علی را دوست دارید؟ آیا جدا فکر می‌کنید علی بن ابی طالب پسر عموی پیامبر و همسر فاطمه زهراء همین شخصیت بوده؟! شما مطمئن هستید که اشتباه نگرفته‌اید؟! ما که مطمئنیم که علی ما عینا همان شخصیتی است که تاریخ صحیح و درست و سیرت پاک رسول الله ﷺ به ما معرفی کرده است، فکر نمی‌کنید بسیاری از عقایدی که امروز شما به علی نسبت می‌دهید علی و اهل بیت و پیامبرگرامی ﷺ با آن بیگانه و نا آشنا و شاید هم متنفر

بوده‌اند؟

شما باور می‌کنید که علی به همین روشی که شما زیارت نامه می‌خوانید و به زیارت قبر می‌روید و گنبد و بارگاه و قبه برقرار دارید، ایشان آن را قبول داشته و می‌پسندیده است؟! شما مطمئن هستید که اگر امروز ایشان حیات می‌داشتند و این گنبد و بارگاه‌ها را می‌دیدند با شما همراه می‌شدند و زیارت نامه می‌خواندند و اذن دخول می‌گرفتند و به طرف قبر نماز می‌خواندند؟! و از مرده‌ها توسل می‌جستند و شفاعت می‌طلبیدند شما مطمئن هستید که ایشان صیغه و تقیه و رجعت و خمس و امامت و عصمت و مهر و نشستن پا و سینه زنی و قمه زدن را قبول داشته‌اند؟! شما باور می‌کنید که علی ابن ابی طالب علیه السلام و سایر ائمه اهل بیت اگر امروز تشریف می‌داشتند به این عقاید عمل می‌کردند؟! بیست در صد هم خمس می‌گرفتند؟ صیغه می‌کردند؟! و عقد صیغه جاری می‌کردند؟! تقیه را دین می‌دانستند و تقیه می‌کردند؟! مهر می‌گذاشتند؟! سینه می‌زدند؟! عزاداری می‌کردند؟! پای‌شان را در وضو نمی‌شستند؟! بهترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله داماد و پدرزن و رفیق غار و همراهان و همسفران و هم نشینان و همراهان و هم دردان و هم‌زمان و انصاریان و مهاجران و مجاهدان و دعوت‌گران مؤمنان و افتخار آفرینانی که خداوند از آنان اعلان رضایت و خوشنودی کرده و وعده بهشت جاویدان داده را لعنت و نفرین می‌کردند و با رجعت و انتقام تهدیدشان می‌نمودند؟ شما مطمئن هستید که علی و سایر اهل بیت علیهم السلام اینچنین فکر می‌کردند و چنین عقیده داشتند؟!

براستی شما همین علی را دوست دارید؟! علی که این امت محمدی را که قرآن کریم ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. معرفی کرده را بدترین امت می‌دانند؟! که برای ضرر رساندن به مردم آمده است؟ مگر علی ابن ابی طالب و سایر اهل بیت شاهد نبودند و نمی‌دیدند و اعتراف نکردند که این امت و سران و نخبگان و طلیعه‌داران این امت بویژه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم عالم‌ترین و عابدترین و مؤمن‌ترین و پرهیزگارترین و شجاع‌ترین انسان‌هایی هستند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جهان بشریت به

خود دیده است؟! آن‌ها که می‌دیدند و از نزدیک می‌شناختند اگر چنین بود که شما مدعی هستید باید این عقیده و فکر آنان نسبت به این بزرگواران در کتب صحیح سیرت و تاریخ درج می‌شد! اما چنین نشد بلکه عکس آن ثابت شده است، پس علی که شما دوست دارید و دارای عقیده‌ای جدا از عقیده سایر امت اسلامی بوده است چرا عقیده خودش را آشکار نکرد و اجازه داد شما سخنگوی ایشان باشید و بنابر صلاح دید خود هرچه خواستید به نام ایشان جعل کنید؟! علی که شما دوست دارید که طی بیست و پنج سال حکومت ظالمان و غاصبان مظلوم و ساکت و منزوی زندگی می‌کرد پس اسلام چگونه به سراسر جهان رسید؟! قرآن چگونه به دست جهانیان رسید؟! امروز شما در هر کشوری و در هر نقطه‌ای از جهان که زندگی می‌کنید اگر تاریخ ورود اسلام به زمین خود را ورق بزنید به روشنی خواهید دید که مجاهدان مسلمان به رهبری ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و فرماندهی سعد بن ابی وقاص و خالد بن ولید و عمر بن عاص و سایر صحابه بزرگوار - رضی الله عنهم اجمعین - فتح شده است؟ پرسش این است که علی که شما دوست می‌دارید چگونه این فاتحان و مجاهدان اسلام را لعن و نفرین می‌کند؟! اهل بیت و ائمه‌ای که شما ادعای محبت و دوستی آن‌ها را دارید بویژه علماء و دانشمندانی همچون حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و غیره علیهم السلام که همه صاحب علم و تقوی و اخلاق و فضیلت بودند چگونه ممکن است دشمن صحابه بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فاتحان و مجاهدان و دعوتگران اسلام باشند و آن‌ها را لعن و نفرین کنند؟!

شمایی که ادعا محبت و دوستی اهل بیت را دارید کدام حسن اهل بیت و کدام حسین اهل بیت را دوست دارید؟ حسن و حسینی که ما دوست داریم سردار جوانان بهشت هستند؟! کدام حسن و حسین را دوست دارید؟! حسن و حسینی که امام بودند و معصوم بودند؟! و طبعاً عقیده داشتند که امامت‌شان غصب شده؟! همچنین حضرت سجاد و محمد باقر و جعفر صادق، شما سجاد و باقر و صادقی را می‌شناسید که معتقد بودند

امامت‌شان غصب شده، به گردن پدر بزرگ‌شان طناب انداخته شده و کشان کشان به مسجد برده شده به زور از ایشان بیعت گرفته شده لذا طبیعی است که منتظر رجعت و انتقام باشند؟ این امامان بزرگوار وقتی بدانند که ام کلثوم خواهر گرامی‌شان به زور غصب شده و پهلوی مادرشان شکسته و برادرشان محسن شهید شده طبیعی است که منتظر رجعت و انتقام باشند و دشمنانشان را لعن و نفرین کنند!! این به شما بر می‌گردد ما و همه عقلای جهان باور و یقین کامل داریم و این حقیقت از خورشید درخشان و ماه تابان و ستارگان فروزان برای ما روشن‌تر است که این علی و این حسن و این حسین و این سجاد و این باقر و این صادق و این اهل بیت که شما می‌شناسید جز در تخیل شوژه نویسان و نظریه پردازان و خیالبافان حرف‌های وجود خارجی ندارند، نه متولد شده‌اند نه ممکن بوده که در خانواده رسول الله ﷺ چنین انسان‌هایی متولد شوند که حقایق روشن و صریح قرآن و سنت و قانون طبیعت را انکار کنند اهل بیتی که ما اهل سنت می‌شناسیم و محبت‌شان را جزو ایمان خود می‌دانیم و حتی نماز خودمان را بدون درود بر آنان ناقص می‌دانیم خانواده حقیقی رسول الله ﷺ هستند علی ابن طالب ما همان پسر عموی حقیقی و داماد حقیقی و پیامبر گرامی ﷺ و همسر حقیقی فاطمه زهراء ﷺ بوده است از علی تا همسر گرامی و فرزندان و نوه‌های عزیزش تا عموها و پسر عموهای بزرگوارش عقیل و جعفر و عباس و حمزه و سایر اعضای خانواده رسول الله ﷺ خانواده رسول الله ﷺ همه جزو اهل بیت بوده‌اند که در اوج ایمان و تقوا و زهد و شجاعت و عفت و صداقت بسر می‌برده‌اند، این اهل بیت با همه فضائل و کمالاتی که داشته‌اند مانند سایر مؤمنان خیلی عادی و طبیعی زندگی می‌کرده‌اند و به اعتراف خود حضرت علی ﷺ هیچگونه امتیازی از سایر مؤمنین نداشته‌اند، ضمن شرافت این خانواده بهترین آنان در نزد خداوند پرهیزگارترین‌شان بوده است این یک قاعده کلی برای همه اهل ایمان است، تمام مجموعه اهل بیت ﷺ هیچگونه ادعایی از قبیل امامت و عصمت نداشته‌اند و هیچکدام‌شان برای خود و علم لدنی و علم غیب و مشکل‌گشایی و حاجت‌روایی شفا

دادن و سایر قدرت‌ها و توانایی‌های خارق العاده‌ای که از صفات مخصوص خداست (و جز در موارد استثنایی و صرفاً به عنوان معجزه برای بعضی پیامبران علیهم‌السلام برای کسی دیگری داده نشده) برای خود نخواسته‌اند، چون آن‌ها عالم به قرآن و سنت صحیح و سیرت پاک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند و می‌دانستند که وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین صفات و اختیاراتی نداشته باشد آن‌ها که نوه‌های آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند به طریق اولی چنین اختیاراتی نخواهند داشت. اهل بیت حقیقی که از سرچشمه زلال قرآن و سنت دین آموخته بودند و در مکتب جدشان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تربیت شده بودند از هرگونه کینه و دشمنی و لعن و نفرین حتی اگر اسباب و انگیزه آن هم وجود می‌داشت متنفر بودند، چه جایی که با نزدیکترین افراد به آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پدرزن و داماد و از همه مهمتر معتمدترین و بارزترین شخصیت‌های مکتب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند (نعوذ بالله) کینه داشته باشند و کسی از آنان را لعن و نفرین کنند، چرا و با چه انگیزه‌ای؟! وقتی امامت و عصمت و غضب خلافت و فدک و حمله و آتش زدن به خانه وحی و شهادت حضرت زهراء و محسن و طناب انداختن به گردن جدشان علی علیه‌السلام و سایر داستانهای از این قبیل جز مثنی افسانه و دروغ و خرافه و تخیل بی‌دلیل و برهان نیست پس آن‌ها به چه دلیل و علت و انگیزه‌ای باید نقش آفرینی می‌کردند، و صف محکم اسلام را که با تلاش و زحمت شبانه روزی پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صحابه جان نثار و فدایی ایشان همچون بنیان مرصوص در برابر باطل و باطل پرستان قدرت نمایی می‌کرد را خدشه دار و تضعیف کنند؟! اصلاً اینگونه تصورات بیمارگونه در آن عصر طلایی حتی در بدترین شرایط و در اثنایی جنگهای تحمیلی که منافقان طراحي و اجرا کردند و با این آتش افروزی کینه خودشان خاموش نمودند در آن شرایط سخت نیز این تصورات و تخیلات بیمارگونه در ذهن هیچ مسلمانی خطور نکرد، چون آن‌ها مؤمن و صادق بودند و لذا صلاة و نسک و محیا و ممات و همه چیزشان و حتی جنگ‌شان برای پروردگار جهانیان بود لذا برخورد آنان با یکدیگر حتی در صحنه جنگ بدور از کینه و حسد بود، لذا برخورد حضرت علی

با أم المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها و با حضرت طلحه و زبیر و حضرت معاویه و سایر آن بزرگواران واقعا خواندنی است و باید آن اخلاق کریمانه و سرچشمه گرفته از مکتب انسان ساز رسالت را تابلو نمود و از آن عبرت آموخت، همه این افسانه‌ها و دروغ پردازیهای کینه پرور و تفرقه افکن نه به وسیله اهل بیت علیهم السلام و نه به وسیله هیچ مؤمن و مسلمان دیگری که با توطئه کسانی جعل شده، که از اختلاف اندازی و تفرقه انگیزی سود بردند و سود می‌برند امروز هم خیلی ساده و راحت می‌توانید دریابید و درک کنید که بر فرض درست بودن ادعای غصب خلافت، اولاً که به قول خود شما عزیزان امامت مانند نبوت یک منصب الهی است و از نبوت بالاتر است پس این حق خداست نه حق علی و سایر امامان، ثانیاً وقتی خود علی بیست سال خاموش نشست و به قول شما نخواست با ایجاد اختلاف مسلمانان را تضعیف کند امروز شما که دوستدار اهل بیت و علی علیه السلام هستید چرا از علی تقلید نمی‌کنید و همانطوری که ایشان خاموش نشست شما هم خاموش نمی‌شنید؟ یعنی شما از علی برای اسلام دلسوزترید؟ قاعده که چنین نیست قاعده پذیرفته شده در تمام جوامع بشری با الهام از فطرت سالم انسانی این است که «المحب لمن یحب مطیع» هرکس کسی را دوست بدارد طبعاً از او اطاعت می‌کند، شما چرا که خود را شیعه و پیرو علی می‌دانید و مدعی هستید علی را دوست دارید چرا از ایشان پیروی نمی‌کنید؟ در سکوت و همکاری و خیرخواهی (به ادعای شما) با غاصبان خلافت در نامگذاری فرزندانش به نام مبارک آنان، در این که علی غاصب خلافت و ضارب همسر و قاتل پسرش را داماد خود نمود و دختر عزیزش را به همسری او داد، در این که پس از روی کار آمدن و گرفتن زمام قدرت هیچگونه تغییر و تحول اساسی در سیاستهای کلی غاصبان نیاورد یک بارهم سر منبر اعلان نکرد که: أیها الناس! من تا کنون مجبور بودم ساکت بنشینم اکنون زمان آن فرا رسیده که «مخالفت‌های أبوبکر و عمر با نص قرآن» (کشف الأسرار آیت الله خمینی ص ۱۱۴ و ۱۱۷) را برای شما بازگو کنم: چرا علی چنین نکرد؟! و شما چرا از علی پا جلوتر گذاشته‌اید و به قول معروف کاسه داغتر از اش

شده اید؟ علی نه تنها چنین نکرد که علاوه از آنچه گذشت ده‌ها بار از فضائل و مکانت ابوبکر و عمر و عثمان سخن گفت و از آنان ستایش نمود و باری با عصبانیت بر منبر کوفه مشت کوبید و فرمود: «اگر بشنوم که کسی مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده است مانند یک افتراءکننده او را شلاق خواهم زد» پس شما کدام علی را دوست دارید؟ این علی بن ابی طالب همان فتای صاحب ذوالفقار است، همان قهرمان میدان‌های نبرد است، همان چهارمین خلیفه راشد مسلمانان است، این شخصیت الگو و نمونه همان همسر فاطمه زهراء و پدر حسن مجتبی و حسین سالار شهیدان کربلا است، این همان مولای حدیث غدیر و حدیث منزلت و حدیث رایة خیبر است! این علی همان علی روز مباحله و یکی از پنج نفر زیر کسا یا عبایست! آری این همان علی است اما نه امام است و نه معصوم، نه این که خدای نکرده شایستگی امامت و عصمت را نداشته باشد (نعوذ بالله) اگر امامت و عصمتی برای غیر پیامبران علیهم‌السلام در کار می‌بود قطعاً علی بن ابی طالب یکی از اولین کسانی می‌بود که شایستگی داشت امام باشد و معصوم اما خداوند بنابر حکمت و تدبیر خودش منصبی به نام امامت و صفتی به نام عصمت جز برای پیامبران علیهم‌السلام جهت حفاظت وحی مشروع نفرمود. پس شما کدام علی را می‌شناسید و دوست دارید؟ ما اهل سنت که الحمدلله خداوند را شکر و سپاسگذاریم که علی حقیقی را شناخته‌ایم قطعاً در شناخت و تشخیص ایشان اشتباه نکرده‌ایم با وجود این که امروز حدود هزار و چهارصد سال از عصر طلایی علی علیه‌السلام می‌گذرد به لطف و توفیق خداوند شناخت ما از ایشان تقریباً یک تصور واضح و روشن و حقیقی است بدون کم و کاست و بدون مبالغه و اغراق، ما با اتکا به خداوند متعال و سپس اتکاء به منابع غنی و سالم علی و روایی و تاریخی که داریم تاریخ اسلام و شخصیت‌های اسلامی را کامل می‌شناسیم، چون انگیزه‌ای برای سوژه سازی و خیال پردازی و پر و بال دادن به جریان‌ات طبیعی نداریم و عقاید و باورهای ما هم خیلی واضح و شفاف و مستدل و مستند است و نیازی به مبالغه و اغراق و غلو و افراط و سرهم کردن مطالب بی‌ربط و گوش و دم کردن روایات و

حقایق تاریخی نداریم، پس ما به لطف و توفیق خداوند مدعی هستیم و عاقلان را برای داوری بی‌طرفانه فرا می‌خوانیم که از ما بشنوند و بخوانند و سپس درباره عقلانی بودن، مستند بودن و عملی بودن عقاید و باورها و اندیشه‌های ما منصفانه نظر بدهند، آسمان و ریسمان بافتن آسان است تنها به دادگاه رفتن هم آسان است اما بیاییم با صداقت و شجاعت با خود و با دیگران صاف و صادق باشیم، و چون بحث ما بحث عقاید و باورهای دینی است که سعادت و رستگاری دائم ما به این باورها بستگی دارد پس بدون ترس و هراس و جوسازی و سانسور و بدون منطق تعالی و گرافه‌گویی و با روح آزاداندیشی و الهام از فرهنگ و آداب گفتگوی هدفمند، با هم تبادل نظر کنیم و داوری را به مردم واگذار نماییم مطمئن باشیم که مردم دوست انتخاب خواهند کرد فقط اجازه شنیدن و انتخاب به مردم بدهیم که این از صفات بارز مؤمنین است. ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ﴾^{۱۷} الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ﴿[الزمر: ۱۷-۱۸]. «و بندگان مرا مژده بده کسانی که همه سخنان را می‌شنوند و آنگاه بهترین آن را پیروی می‌کنند».

آری عزیزان، عقاید و باورهای دینی را باید هرکس خودش انتخاب کند و علماء همیشه در این باره نوشته و فرموده‌اند که: در عقاید تقلید نیست هرکس خودش باید مسائل اعتقادی را در پرتو قرآن کریم که تنها منبع عقاید است درک کند و دلیل و برهان آن را بداند، و سایر مسائل ضمنی که شرح و تفسیر و حاشیه محسوب می‌شود باید از کتب معتبر و عقلانی و سازگار با قرآن باشد و إلا ارزشی ندارد. پس محبت و دوستی علی و اهل بیت جزو ایمان ما اهل بیت است و شما عزیزان شیعه بهتر است مشخص کنید که کدام علی و کدام اهل بیت را دوست دارید؟ نکته مهم دیگری که در این ضمن باید عرض شود این است که دوستی و محبت بنده با بنده هرچند که بنده محبوب بزرگ و محترم باشد و حتی اگر پیامبر باشد حد و حدود مشخصی دارد و مانند هر مورد دیگری خط قرمزی دارد که نباید از آن عبور کرد، زیرا خداوند به هیچکدام از بندگان حتی به پیامبران عزیز و گرامی‌اش صفات خدایی نداده است، پیامبران الهی سفیران او

هستند که با مأموریت رسمی از طرف خداوند آمده‌اند رابطه انسان‌ها با پروردگارشان را درست کنند و راه سالم زیستن و همیشه زیستن را به آنان بیاموزند، دعوت همه پیامبران و سفیران الهی یکی بوده البته با شرایع و قوانین مختلف، اما محور دعوت همه توحید و یکتاپرستی بوده است، که منافی شخصیت‌پرستی است حتی اگر آن شخصیت فرشته و پیامبر خدا باشد، زیرا هدف دعوت پیامبران خالص کردن عبادت برای خدا بوده است و شخصیت‌پرستی نقطه مقابل این خلوص و یکتاپرستی است، به عبارت دیگر خداوند که حق دار و شایسته تکبر و قدرت نمایی و مدعی حکومت و پادشاهی مطلق است به هیچ وجه حاضر نیست کس دیگری در کنارش قدرت نمایی کند، به همین جهت کسانی که خودشان مستقلاً مدعی إله بودن یا حتی شرکت در یکی از صفات إله شده‌اند با بدترین لحن ممکن آن‌ها را تهدید کرده و حتی برای تفهیم و آموزش و بیدارباش سایر مردم خود پیامبرانش را که داعیان توحید و یکتاپرستی بوده‌اند را تهدید کرده که مبدا شرک کنید و گرنه بدون شک و تردید از زیانکاران خواهید بود، حتی اگر این شرک بنام دوستی و با ادعای دوستی باشد پس دوست داشتن هر بنده‌ای از بندگان خدا اعم از این که عالم و امام باشد یا صالح و ولی پیامبر خداوند به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایط و با هیچ بهانه‌ای آن را بر نمی‌تابد (خداوند از مثال، پاک است فقط جهت توضیح عرض می‌کنم که) همچنانکه یک زن در کنار خودش همباغ و هوو را تحمل نمی‌کند و مدعی است غیرت دارد غیرت خداوند خیلی بیش از این است، و چنانکه در حدیث قدسی آمده: «أنا أغنی الشركاء عن الشرك» «من بی‌نیازترین شرکاء از شرک هستم»، کسی که شریک انتخاب می‌کند محتاج و نیازمند شریک است اما خداوند از هرگونه شراکتی بی‌نیاز است، پس در دوستی و محبت قطعاً باید این مورد را رعایت نمود که دوستی با بنده در قید رابطه بنده با بنده باقی نماند، اگر بنده پیامبر باشد و صاحب وحی و شریعت باشد کلامش حجت و اطاعت و فرمانبرداری طبق نص قرآن از او واجب است، و گرنه غیر از پیامبر هرکس می‌تواند اشتباه کند اگر حرف و سخنش مطابق قرآن و سنت باشد که خوب

و إلا با کمال احترام حرفش رد می‌شود و قابل عمل نیست. این چیزی است که خود علماء و ائمه بزرگوار دین فرموده‌اند، که اگر حرف ما مطابق قرآن و سنت نبود آن را نپذیرید.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.